



دانشگاه علوم اسلامی رضوی
پایان نامه کارشناسی ارشد
رشته فلسفه و کلام اسلامی

تحلیل قضایای موجهه و نسبت بین آنها

استاد راهنما

دکتر داوود حیدری

دانشجو

عبدالمجید دیانی تیلکی

1402

تقديم به:

تقديم به پيشگاه منور ولي نعمت ما خراساني ها

شمس الشموس

أنيس النفوس

غريب الغربا

على بن موسى الرضا(ع)

اميد كه مقبول گردد و شفاعتشان

شامل حالمان گردد.

تشکر و تقدیر :

سپاس و ستایش خداوندی را که هر لحظه مرا به مسیر درست هدایت میکند. خدایا سپاس بی کران مرا بپذیر که تو را عاشق دیدم و تو را بخشنده پنداشتم و گنهکار شدم. تو را وفادار دیدم و بی وفایی نمودم. و هر کجا که رفتم سرشکسته بازگشتم. اما تو مرا چه دیدی که همچنان بخشنده و توبه پذیر و مشتاق بنده ات ماندی.

بر خود لازم میدانم از همه کسانی که در تدوین و نگارش این پایان نامه مرا یاری دادند تشکر کنم به خصوص خانواده و همسرم که در این مدت متحمل مشقت های فراوانی شدند.

به ویژه از استاد محترم دکتر داوود حیدری که به عنوان استاد راهنما، مستمرا مرا هدایت نموده اند و همچنین از اساتید محترم حجت الاسلام مقدم و حجت الاسلام موسوی بایگی و حجت الاسلام موسوی گلکانی، تشکر و قدردانی می نمایم.

و در نهایت از دانشجو عزیز آقای محمد حسن محمدی که مانند برادر در این مدت مرا در این نگارش یاری کرد، تشکر میکنم.

نام خانوادگی دانشجو: دیانی تیلکی	نام: عبدالمجید
استاد راهنما: دکتر داوود حیدری	
رشته: فلسفه و کلام اسلامی	تاریخ دفاع: 1402
	تعداد صفحات: 128
عنوان پایان‌نامه: تحلیل قضایای موجهه و نسبت بین آنها	
کلیدواژه‌ها: ماده _ جهت _ قضیه موجهه _ جهات بسیطه _ جهات مرکبه.	
<p>چکیده: بررسی و تحلیل هرچه دقیق‌تر موضوعات منطقی موجب از دیاد دقت در فهم مسائل فلسفی و کلامی می‌گردد، بدین منظور این پایان‌نامه به مبحث موجهات به صورت کتاب محور و ناظر به کتب مرجع منطقی پرداخته است. مبحث موجهات از مباحث مغفول منطق است که در آن به کیفیت نسبت حمل محمول بر موضوع پرداخته می‌شود. قضیه موجهه تقسیمات مختلفی دارد که از جمله مهم‌ترین آن‌ها، تقسیم قضایای موجهه به بسیطه و مرکبه است. در این پایان‌نامه سعی بر آن است که بعد از بررسی و تحلیل گفتار منطقیون در قضایای موجهه، مرز خاصی برای جهات قضایا، معین و نسبت قضایای موجهه بسیطه و مرکبه بررسی گردد. این پژوهش اهم جهات مورد کاربرد در کتب منطقی را که متعدد و مختلف ذکر شده‌اند، مورد بررسی قرار داده و در نهایت، جهات بسیطه را در هشت مورد و جهات مرکبه را در هفت مورد خلاصه کرده است. بعد از آنکه جهات مورد نظر به دست آمد، نسبت این جهات با یکدیگر و روابط مصداقی و همچنین تناقض و عکس مستوی و عکس نقیض در آن‌ها بررسی شده است که در این میان برخی از قضایای موجهه دارای عکس مستوی یا عکس نقیض صادق نیستند. علاوه بر این، منتج بودن یا نبودن قیاسات مختلط نیز بررسی شده است. از دیگر مباحث مهمی که این پایان‌نامه بدان پرداخته است، فایده موجهات در فهم مسائل فلسفی و کلامی است که در کتب منطقی بدان اشاره نشده است؛ به عنوان نمونه، مسئله انتساب افعال امکانی به خداوند است که آگاهی به مبحث موجهات برای تحلیل آن ضروری است.</p>	

فهرست مطالب

1	مقدمه
2	بخش اول: کلیات
2	فصل اول: ماده در لغت و اصطلاح
2	مبحث اول: معنای لغوی ماده
3	مبحث دوم: ماده در اصطلاحات منطقی
7	فصل دوم: جهت در لغت و اصطلاح
7	مبحث اول: معنای لغوی وجه (جهت)
7	مبحث دوم: جهت در اصطلاحات منطقی
10	فصل سوم: تاریخچه منطق موجهات
11	فصل چهارم: در بیان فایده بحث موجهات
13	بخش دوم: بررسی جهات بسیطه و مرکبه
13	فصل اول: بررسی جهات بسیطه
13	مبحث اول: در بیان اقسام جهات بسیطه
13	1- المنطق (مظفر)
16	2- الشمسیه
16	3- شرح المطالع
17	4- اساس الاقتباس
18	5- اشارات و تنبیهات
18	6- منطق نوین
19	7- اشکال المیزان
19	مبحث دوم: وجه تسمیه جهات بسیطه
20	فصل دوم: بررسی جهات مرکبه
20	مبحث اول: در بیان اقسام جهات مرکبه

- 1- المنطق 21
- 2- منطق نوين 24
- 3- اشكال الميزان 25
- 4- الحاشية 25
- 5- شرح شمسيه (قطب الدين) 25
- مبحث دوم: وجه تسميه جهات مركبه 26
- مبحث سوم: ملاك صحت و معتبر بودن قضاياى مركبه 27
- 1- ضرورت ذاتيه+لاضرورة ذاتى: 27
- 2- ضرورت ذاتيه+لاضرورة وصفى: 27
- 3- ضرورت ذاتيه+لا دوام ذاتى: 28
- 4- ضرورت ذاتيه+لا دوام وصفى: 28
- 5- مشروطه عامه+لاضرورة ذاتى: 28
- 6- مشروطه عامه+لاضرورة وصفى: 28
- 7- مشروطه عامه+لا دوام ذاتى: (مشروطه خاصه) 28
- 8- مشروطه عامه+لا دوام وصفى 29
- 9- وقتيه+لاضرورة ذاتى 29
- 10- وقتيه+لاضرورت وصفى 29
- 11- وقتيه+لا دوام ذاتى (وقتيه مطلقه) 29
- 12- وقتيه+لا دوام وصفى 29
- 13- منتشره+لاضرورت ذاتى 30
- 14- منتشره+لاضرورت وصفى 30
- 15- منتشره+لا دوام ذاتى (منتشره مطلقه) 30
- 16- منتشره+لا دوام وصفى 30
- 17- دائمه مطلقه+لاضرورت ذاتى 30
- 18- دائمه مطلقه+لاضرورت وصفى 31
- 19- دائمه مطلقه+لا دوام ذاتى 31

- 20-دائمه مطلقه+لادوام وصفی 31
- 21-عرفیه عامه+لاضرورت ذاتی 31
- 22-عرفیه عامه+لاضرورت وصفی 31
- 23-عرفیه عامه+لادوام ذاتی(عرفیه خاصه)..... 32
- 24-عرفیه عامه+لادوام وصفی 32
- 25-مطلقه عامه+لاضرورت ذاتی(وجودیه لا ضروریة)..... 32
- 26-مطلقه عامه+لاضرورت وصفی 32
- 27-مطلقه عامه+لادوام ذاتی(وجودیه لادائمه)..... 32
- 28-مطلقه عامه+لادوام وصفی 33
- 29-ممکنه عامه+لاضرورت ذاتی(ممکنه خاصه)..... 33
- 30-ممکنه عامه+لاضرورت وصفی 33
- 31-ممکنه عامه+لادوام ذاتی 33
- 32-ممکنه عامه+لادوام وصفی 33
- بخش سوم: نسبت بین قضایای موجهه 34
- فصل اول: روابط مصداقی قضایای موجهه 34
- مبحث اول: روابط مصداقی قضایای موجهه بسیطه 34
- مبحث دوم: روابط مصداقی بین قضایای موجهه مرکبه با بسیطه 36
- 1-مشروطه خاصه 36
- 2-عرفیه خاصه 36
- 3-وجودیه لا ضروریه 37
- 4-وجودیه لادائمه 39
- 5-وقتیّه 40
- 6-منتشره 42
- 7-ممکنه خاصه 42
- فصل دوم: تناقض در قضایای موجهه 44
- مبحث اول: نقیض موجهات بسیطه 45

- 45 1- ضروریہ ذاتیہ
- 46 2- مشروطہ عامہ
- 46 3- دائمہ مطلقہ
- 47 4- عرفیہ عامہ
- 47 5- وقتیہ
- 48 6- منتشرہ مطلقہ
- 48 7- مطلقہ عامہ
- 49 8- حینیہ مطلقہ
- 49 9- ممکنہ عامہ
- 50 10- حینیہ ممکنہ
- 50 مبحث دوم: نقیض موجہات مرکبہ
- 50 گفتار اول: نقیض کردن موجہات مرکبہ کلیہ
- 52 1- عرفیہ خاصہ
- 52 2- وجودیہ لاضروریہ
- 53 3- وجودیہ لادائمہ
- 53 4- حینیہ لادائمہ
- 54 5- وقتیہ
- 54 6- منتشرہ
- 55 7- ممکنہ خاصہ
- 55 گفتار دوم: نقیض کردن موجہات مرکبہ جزئیہ
- 56 1- مشروطہ خاصہ
- 56 2- عرفیہ خاصہ
- 57 3- وجودیہ لاضروریہ
- 57 4- وجودیہ لادائمہ
- 58 5- حینیہ لادائمہ
- 58 6- وقتیہ

59	7-منتشره
59	8-ممکنه خاصه
60	فصل سوم: عکس قضایای موجهه
60	مبحث اول: عکس مستوی قضایای موجهه
60	گفتار اول: بررسی تفصیلی عکس قضایای موجهه در حالت سالبه کلیه
61	1-ضروریه مطلقه و دائمه مطلقه
62	2-مشروطه عامه و عرفیه عامه
62	3-مشروطه خاصه و عرفیه خاصه
63	4-ممکنه عامه و ممکنه خاصه
65	گفتار دوم: عکس مستوی در جهات بسیطه
65	1-ضروریه مطلقه
66	2-دائمه مطلقه
67	3-مشروطه عامه
67	4-عرفیه عامه
67	5-وقتییه مطلقه
67	6-منتشره مطلقه
68	7-مطلقه عامه
68	8-ممکنه عامه
68	9-حینییه مطلقه
68	10-حینییه ممکنه
68	گفتار سوم: عکس مستوی در قضایای موجهه مرکبه
68	1-مشروطه خاصه
69	2-عرفیه خاصه
69	3-وجودیه لا ضروریه
69	4-وجودیه لا دائمه
69	5-وقتییه

70	6-منتشره
70	7-ممکنه خاصه
70	گفتار چهارم: عکس مستوی در سالبه جزئیه
72	مبحث دوم: عکس نقیض قضایای موجهه
75	گفتار اول: عکس نقیض در قضایای موجهه بسیطه
75	1-ضروریه مطلقه
75	2-دائمه مطلقه
76	3-مشروطه عامه
76	4-عرفیه عامه
76	5-مطلقه عامه
77	6-حینیه مطلقه
77	گفتار دوم: عکس نقیض در قضایای موجهه مرکبه
77	1-مشروطه خاصه
77	2-عرفیه خاصه
78	3-وقتییه
78	4-منتشره
78	5-وجودیه لاضروریه
78	6-وجودیه لا دائمه
79	7-عکس نقیض در امکان عام و خاص
80	گفتار سوم: عکس نقیض قضایای موجهه در حالت موجهه جزئیه
80	1-مشروطه خاصه
80	2-عرفیه خاصه
81	فصل چهارم: در بیان مختلطات
83	مبحث اول: مختلطات شکل اول
85	مبحث دوم: مختلطات شکل دوم
88	مبحث سوم: مختلطات شکل سوم

89	مبحث چهارم: مختلطات شکل چهارم.....
93	جداول.....
94	جدول یکم: بررسی جهات بسیطه در کتب مهم منطقی.....
95	جدول دوم: بررسی جهات مرکبه در کتب مهم منطقی.....
96	جدول سوم: صحت و اعتبار یا عدم صحت و اعتبار در جهات مرکبه.....
97	جدول چهارم: روابط مصداقی جهات بسیطه و مرکبه.....
98	جدول پنجم: مختلطات شکل اول.....
98	جدول ششم: مختلطات شکل دوم.....
99	جدول هفتم: مختلطات شکل سوم.....
100	جدول هشتم: مختلطات شکل چهارم.....
100	جدول مختلطات ضرب اول و دوم در شکل چهارم.....
101	جدول مختلطات ضرب سوم شکل چهارم.....
102	جدول مختلطات ضرب چهارم و پنجم شکل چهارم.....
106	کتابنامه.....

مقدمه

1- بیان مسئله

یکی از مسائل پیچیده و دشوار علم منطق بحث قضایای موجهه است. قضیه موجهه به دو قسم بسیطه و مرکبه تقسیم می‌شود و در مورد اقسام قضیه موجهه بسیطه و بالتبع مرکبه اختلافات زیادی صورت گرفته است. از آنجایی که این بحث با دشواری‌ها و سختی‌های خاصی همراه است این بحث منطقی، کمتر مورد بررسی قرار گرفته است خصوصاً این که موجهه مرکبه دنیای وسیعی در خود دارد و در کتاب‌های منطقی زیاد از آنها بحث نشده است اگر چه که کتاب‌هایی مثل اشکال المیزان به قدر خوبی وارد مسئله شده است؛ اما زیاد مورد توجه قرار نگرفته است. از آنجاکه کتاب یا پایان‌نامه‌ای در این زمینه که بخواهد همه مسائل و مباحث را یکجا جمع‌آوری کند صورت نگرفته است قصد شده در این پایان‌نامه اولاً اصل جهت در قضیه شناخته شود و ثانیاً تمام اقسام قضیه موجهه بسیطه و مرکبه جمع‌آوری شود و ثالثاً روابط بین آنها بررسی شود.

2- پرسش یا پرسش‌های اصلی

قضایای موجهه چگونه قضایایی هستند؟

چگونه نسبتی بین قضایای موجهه برقرار است؟

3- پرسش‌های فرعی

روابط قضایای موجهه بسیطه چگونه است؟

روابط قضایای موجهه مرکبه چگونه است؟

4- فرضیه

1) قضایای موجهه، قضایای هستند که در آن کیفیت نسبت حمل محمول بر موضوع فهمیده می‌شود.

2) از نظر مصداقی، بین قضایای موجهه غالباً رابطه عموم و خصوص من وجه برقرار است.

5- پیشینه و ضرورت تحقیق:

در مورد قضایای موجهه کتاب یا مقاله یا پایان‌نامه‌ای که بخواهد همه جهات در کتب مختلف را جمع‌آوری کرده باشد وجود ندارد؛ اما در اصل بحث قضیه موجهه می‌توان به کتاب اشکال المیزان اشاره کرد و کتاب‌های المنطق، الشمسیه، اساس الاقتباس، شفا، شرح مطالع به مقداری به مباحث موجهات پرداختند. کتاب مبانی منطق موجهات دکتر نبوی و منطق موجهات ضیا موحد هم از کتبی

هستند که به بحث از موجهات پرداخته‌اند. همان‌گونه ضرورت این تحقیق آن است که همه ی جهات بسیطه و مرکبه را جمع‌آوری کند و بعد نسبت بین آنها را مورد بررسی قرار دهد.

6- اهداف

آگاهی از شناخت قضایای موجهه

آگاهی از نسبت بین قضایای موجهه

7- چه کاربردهایی از انجام این تحقیق متصور است؟

1) ارائه تفسیر دقیق و بدیع از قضیه موجهه و نسبت بین قضایای آن در کتب مهم منطقی.

2) مرز بندی دقیق بین موجهات بسیطه و مرکبه.

3) شیوه نقیض گرفتن از قضایای موجهه بسیطه و مرکبه.

4) طریقه ساخت عکس مستوی و عکس نقیض گرفتن از قضایای موجهه.

8- جنبه جدید بودن و نوآوری تحقیق در چیست؟

هیچ کتاب یا مقاله یا پایان‌نامه‌ای همه ی موجهات را مفصلاً جمع‌آوری نکرده است و روابط بین قضایای موجهه با توجه به عدم جمع‌آوری همه جهات به‌درستی و کامل بررسی نشده است.

بخش اول: کلیات

فصل اول: ماده در لغت و اصطلاح

مبحث اول: معنای لغوی ماده

ماده در لغت به معنای اصل یک شی یا قوام‌دهنده یک شی می‌باشد.

ماده matiere در المنجد این‌طور آمده: مؤنث (الماد) به معنای «ما یتربک منه الشی و یقوم به¹»: آنچه از آن شی به دست می‌آید و به‌وسیله او قوام می‌آید.

«کل شی مدد لغیره²»: هر شی ای که غیر را کمک می‌کند (به وجود می‌آورد)

1. معلوف، لويس، المنجد فی اللغة، ص 157.
2. فراهیدی، خلیل ابن احمد، العين، ج8، ص 61.

مبحث دوم: ماده در اصطلاحات منطقی

ماده در اصطلاحات منطقی یعنی نسبت محمول به موضوع در عالم واقع همان طور که در الشمسیه این طور آمده که «لابد لنسبة المحمولات الى الموضوعات من كيفية ايجابية كانت النسبة أو سلبية كالضرورة و الدوام و اللاضرورة و اللادوام و تسمى تلك الكيفية مادة القضية و اللفظ الدال عليها يسمى جهة القضية»¹.

و در المنطق آمده: ماده قضیه یعنی آنکه وقتی محمولی بر موضوعی حمل می شود ما می بینیم در واقع و نفس الامر این محمول برای موضوع سه حالت دارد: 1- ضرورت و جوب (واجب است محمول برای موضوع) 2- ضرورت امتناع (محال است محمول برای موضوع) 3- امکان (محمول می تواند برای موضع باشد یا نباشد).

ماده قضیه یعنی اینکه بگوییم محمول نسبت به موضوع کدام یک از سه حالت و جوب امتناع یا امکان را دارا است.

1- وجوب: ضرورت حمل محمول برای موضوع به خاطر ذات موضوع (نه به خاطر امری خارجی)

مثال: خداوند موجود است به ضرورت و جوب، عدد دو، زوج است ضرورتاً.

پس در این مثال ها واجب است که محمول بر موضوع حمل شود.

2- امتناع: یعنی محال بودن حمل محمول بر موضوع به خاطر ذات موضوع.

مثلاً می گوییم: شریک الباری موجود است بالامتناع. یعنی وجود برای شریک خداوند محال است. یا فردیت برای عدد دو امتناع دارد.

نکته: وجه اشتراک بین امتناع و وجوب این است که هر دو ضرورت دارند فقط یکی ضرورت و جوب است و دیگری ضرورت امتناع.

3- امکان: یعنی حمل محمول برای موضوع نه واجب است و نه ممتنع. یعنی می تواند حمل شود و می تواند حمل نشود و ضرورتی ندارد. مانند ایستادن برای زید. پس دو ضرورت وجود و امتناع در اینجا وجود ندارد.²

3. کاتبی، ابو عمر، الشمسیه، ص 300.

1. مظفر، محمدرضا، المنطق، ج ۲، ص ۱۶۶.

و در کتاب جوهر النضید این طور آمده که «لکل محمول إلى كل موضوع نسبة إما بالوجوب أو بالإمكان أو بالامتناع كما في قولنا الإنسان حيوان أو كاتب أو حجر فتلك النسبة في نفس الأمر مادة»¹

و در شرح اشارات و تنبيهات آمده «لا يخلو المحمول في القضية أو ما يشبهه سواء كانت موجبة أو سالبة من أن تكون نسبتة إلى الموضوع نسبة ضرورية الوجود في نفس الأمر مثل الحيوان في قولنا: الإنسان حيوان أو الإنسان ليس بحيوان، أو نسبة ما ليس ضرورياً لا وجوده و لا عدمه مثل الكاتب في قولنا: الإنسان كاتب أو ليس بكاتب، أو نسبة ضرورية العدم مثل الحجر في قولنا: الإنسان حجر، الإنسان ليس بحجر، فجميع مواد القضايا هي هذه: مادة واجبة، و مادة ممكنة، و مادة ممتنعة. و نعى بالمادة هذه الأحوال الثلاثة التي تصدق عليها في الإيجاب هذه الألفاظ الثلاثة لو صرح بها»².

و در شرح المطالع آمده «كيفية نسبة محمول القضية الى موضوعها كالضرورة و الدوام و مقابليهما في نفس الأمر يسمى مادة»³

همان طور که از عبارات بیان شده ماده یعنی نسبتی که محمول به موضوع در نفس الامر و واقع دارد و عبارت نفس الامر و واقع کلید مشترک میان آنها است.

تعاریف مواد ثلاث در نظر علامه طباطبائی در نهایت

علامه در کتاب نهایت الحکمة در تعریف مفاهیم وجوب و امتناع و امکان می فرماید:

علامه برای این مواد ثلاث، تعاریف شرح الاسمی می آورد به این بیان که: وجوب شی عبارت است از ضروری بودن وجود برای آن شی، و امتناع عبارت است از ضروری بودن عدم برای آن شی، و امکان عبارت است از عدم ضرورت وجود و عدم نسبت به آن شی با این توضیح که:

ما هر مفهومی را با وجود بسنجیم از سه حال خارج نیست:

1- یا آنکه وجود حتماً باید با آن مفهوم باشد و تلازم وجود با این مفهوم از ضروریات است که مصداق خارجی آن وجود واجب تعالی است.

2- موجود بودن برای آن مفهوم محال است و عدم تلازم وجود با این مفهوم از ضروریات است و در این صورت حرف از امتناع مطرح می شود و از مصادیق این معنی، مفاهیمی چون شریک الباری و اجتماع نقیضین می باشد.

2. حلی، حسن بن یوسف، جوهر النضید، ص 61.
3. ابن سینا، حسین بن عبدالله، اشارات و تنبيهات، ج 1 ص 87.
4. قطب الدین، محمد بن محمد، شرح مطالع، ص 145.

3- نه وجود و نه عدم، هیچکدام ضرورتی برای آن مفهوم ندارند و آن مفهوم به گونه ای است که هم می‌تواند در یک جا با وجود ملازم باشد و هم در جایی دیگر با عدم همراه باشد یعنی در ذات این مفهوم نه اقتضای وجود نه اقتضا وجود نهفته است و نه اقتضای عدم خوابیده است.¹

اما معنای نفس الامر چیست؟

در معنای نفس الامر اختلافات نظر وجود دارد.

علامه طباطبایی در *نهایة الحکمة* این طور آورده‌اند که:

آنچه شایسته است گفته شود این است که شیء اصیل، وجود است؛ وجود موجود حقیقی است و هر حکم حقیقی نیز از آن او است. در مرتبه بعد چون ماهیات در ذهن‌های ما نموده‌ای وجودند، عقل ناگزیر توسعی در معنای وجود داده، وجود را برای ماهیات اعتبار می‌نماید و بر آنها حمل می‌کند؛ لذا مفهوم وجود و ثبوت، هم بر خود وجود حمل می‌شود (الوجود موجود) و هم بر ماهیت (مانند انسان موجود) همان‌طور که وجود بر احکام این دو حمل می‌شود.

برای دفعه دوم عقل، ناگزیر می‌شود که در حمل مفهوم وجود و ثبوت بر هر مفهومی که آن را به تبع وجود یا ماهیت اعتبار می‌کند، توسعه دهد؛ مانند مفهوم عدم، ماهیت، قوه و فعل؛ سپس ناگزیر می‌شود که احکام هر یک از اینها را نیز تصدیق می‌کند؛ مانند این که می‌گوید عدم علت، علت برای عدم معلول است؛ زیرا عقل وقتی تصدیق کرد که وجود علت، علت است برای وجود معلول، ناگزیر تصدیق خواهد کرد که معلول به انتفای علت منتفی می‌شود؛ این همان است که ما از آن تعبیر می‌کنیم که عدم علت، علت است برای عدم معلول؛ این حکم صحیح و مطابق با نفس الامر است با این که عدم مصداقی در خارج یا در ذهن ندارد.

پس ظرفی که عقل آن را، به معنای اخیر برای مطلق ثبوت و تحقق (برای مفاهیمی که آنها را به تبع وجود یا ماهیت) اعتبار می‌کند، آن ظرف را نفس الامر می‌نامیم و وسعت این ظرف به حدی است که قضایای صادق ذهنی (مانند انسان نوع است)، و قضایای صادق خارجی (مانند انسان موجود است) و قضایای صادقی را که وجود خارجی و ذهنی ندارند (مانند عدم علت، علت است برای عدم معلول) شامل می‌شود. به بیان دیگر امور نفس‌الامری لوازم عقلیه ماهیات هستند که به ثبوت آنها ثبوت می‌یابند.²

1. صمدی آملی، داوود، شرح *نهایة الحکمة*، ج 2، ص 13.

1. طباطبائی، سید محمد حسین، *نهایة الحکمة*، ص 14.

و در شرح المقاصد این‌طور آمده «والمراد بنفس الامر ما يفهم من قولنا هذا الامر كذا في نفسه او ليس كذا اي في حد ذاته بالنظر اليه، مع قطع النظر عن ادراك المدرك و اخبار المخبر، على ان المراد بالامر، الشان و الشىء و بالنفس، الذات.»¹

و حکیم سبزواری در یک بی‌تی بدین صورت آورده: «بحد ذات الشىء نفس الامر حُدَّ و عالم الامر و ذا عقل يعدّ.»²

و آیت الله مصباح یزدی در کتاب آموزش فلسفه این‌طور می‌نویسد:

«با توضیحی که درباره ملاک صدق و کذب قضایا داده شد، روشن گشت که منظور از نفس الامر غیر از واقعیات خارجی، ظرف ثبوت محکیات می‌باشد که در موارد مختلف فرق می‌کند. در مواردی مرتبه خاصی از ذهن است مانند: قضایای منطقی، و در مواردی ثبوت خارجی مفروض است مانند: محکی قضیه محال بودن اجتماع نقیضین، و در مواردی بالعرض به خارج نسبت داده می‌شود چنانچه می‌گویند: «علت عدم معلول، عدم علت است» که رابطه علیت در حقیقت بین وجود علت و وجود معلول، برقرار است و بالعرض به عدم آنها هم نسبت داده می‌شود.»³

و آیت‌الله جوادی آملی در کتاب شناخت‌شناسی قرآن می‌نویسد:

«منظور از نفس الامر آن است که شیء در حد ذات خود، با قطع نظر از هر عارض و وصفی با صرف نظر از تحقق آن در ذهن اندیشمند یا در خارج مقابل ذهن، دارای حقیقت و واقعیت معینی است که هیچ‌گونه دگرگونی در آن راه ندارد.»⁴

و علامه جعفری این‌طور آورده‌اند که:

«به نظر می‌رسد ما نفس الامر را بتوانیم به این نحو تفسیر کنیم که نفس الامر عبارت است از آن موقعیت تجریدی نفس یا من که در آن موقعیت تجریدی، نفس فوق جهان ذهن و عین قرار می‌گیرد و قضایای کلی و بالضروره راست تجریدی را انشاء می‌نماید، به‌طوری‌که اگر آن قضایا را بر دو جهان ذهنی و عینی تطبیق کنیم، هم راست و هم فراگیر همه موارد و مصادیق (کلی) می‌باشند.»⁵

بادقت و بررسی اقوال ذکر شده می‌توانیم نفس الامر را این‌طور تعریف کنیم: حقیقت و واقعیت شی بدون در نظر گرفتن هر گونه عارضی یا چیزی دیگر.

2. تفتازانی، سعد الدین، شرح المقاصد، ج 1، ص 392.

3. سبزواری، هادی، شرح منظومه، ج 2، ص 212.

1. مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج 1، ص 224.

2. جوادی آملی، محمدجواد، شناخت‌شناسی در قرآن، ص 467.

3. جعفری، محمد تقی، بررسی و نقد نظریه هیوم در چهار مسئله فلسفی، ص 62.

فصل دوم: جهت در لغت و اصطلاح

مبحث اول: معنای لغوی وجه (جهت)

جهت modal در لغت به معنای سمت و دارای جهت بودن است و در المنجد به معنای «الجانب و الناحیه و ما توجهت الیه»¹ است.

وجه یا جهت در لسان العرب این‌طور آمده که «الوجه و الجهت بمعنی، والهاء عوض من الواو»²: وجه و جهت به یک معنا هستند و حرف (هاء) عوض از واو آمده است.

پس جهت و وجه به معنای سمت و طرف هستند.

و موجه که مشتق از آن است در لسان العرب این‌طور آمده که «رجل موجّه و وجیه: ذو جاه و قد وجه و جاه» یعنی دارای جهت

پس قضیه موجهه یعنی قضیه‌ای است که دارای جهت خاصی باشد.

مبحث دوم: جهت در اصطلاحات منطقی

جهت در اصطلاح منطقی یعنی کیفیت نسبت محمول به موضوع که از خود عبارت برداشت شود.

جهت در کتاب المنطق این‌طور آمده که «فان المقصود بها: ما يفهم و يتصور من كيفية النسبة بحسب ما تعطيه العبارة من القضية»³

و در کتاب شرح اشارات و تنبیهاات تعریف جهت این‌طور آمده که «فإذن ظهر الفرق بين تلك النسبة في نفس الأمر التي هي المادة و بين ما يفهم و يتصور منها بحسب ما يعطيه العبارة من القضية التي هي الجهة»⁴

در کتاب اساس الاقتباس جهت را کیفیت نسبت محمول به موضوع بیان کرده است که اعم از نفس الامر می‌باشد و می‌تواند با او مطابقت نداشته باشد.⁵

از مجموع کلام برخی منطقیون این‌طور برمی‌آید که جهت کیفیت و چگونگی حمل محمول نسبت به موضوع است که در خود کلام فهمیده می‌شود.

1. معلوف، لویس، المنجد فی اللغة، ص 889.

2. ابن منظور، لسان العرب، ج 13، ص 556.

3. مظفر، محمد رضا، المنطق، ج 2، ص 169.

4. ابن سینا، حسین بن عبدالله، اشارات و تنبیهاات، ج 1 ص 143.

1. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، اساس الاقتباس، ص 129.

اما پس از بررسی در بسیاری از کتب دیگر، مشخص می‌شود که لازم نیست جهت فقط از طریق لفظ مشخص شود؛ بلکه اگر به حکم عقل هم فهمیده شود این قضیه دارای جهت است پس قضیه موجه خوانده می‌شود.

و در شرح مطالع این‌طور آمده که: «عنصر او اللفظ الدال علیها او حکم العقل بها جهة و نوعاً و القضية التي فيها الجهة موجهة»¹

اما در کتاب جوهر النضید در تعریف الجهة این‌طور آمده که «ما يتلفظ به منها أو يفهم من القضية و إن لم يتلفظ بالنسبة جهة»^{2,3}

و یا در شرح شمسیه آمده «اللفظ الدال علیها فی القضية المفوظة أو حکم العقل بأن النسبة كيفية كيفية كذا فی القضية المعقولة يسمى جهة القضية»⁴

نکته‌ای که در این تعاریف است این است که جهت لزوماً نباید در کلام ذکر شود؛ یعنی حتی اگر از راهی دیگر فهمیده شد محمول نسبت به موضوع ضرورت یا امکان دارد آن قضیه، موجهه است و قائلان به این نظریه محدود نیستند و قول ضعیفی نیست؛ اما باید بدین نکته توجه داشت که باید از نظر و دلالت عقلی موجهه بودن آن مشخص بشود و موجهه دانستن قضیه نسبی و اختیاری نیست.

فایده این بحث در فصل چهارم در بیان فایده بحث موجهات بیان می‌شود.

بعد از تعریف جهت وارد تقسیمات آن می‌شویم:

جهت به دو قسم بسیطه و مرکبه تقسیم می‌شود:

بسیط در معجم الوسیط آمده «المسنبط، ضد المركب، ما لا تعقید فيه»⁵.

و در المنجد آمده «و يقال بسیط الوجه ای متهلل، خلاف المركب»⁶ پس بسیط یعنی عدم ترکیب و عدم قیدی داشتن.

و معنای لغوی مرکب در کتاب المعجم المفصل فی الجموع گفته شده «ضد البسیط (فی المنطق)»⁷.

2. قطب الدین، محمد بن محمد، شرح مطالع، ص 145.

3. علامه حلی، حسن بن یوسف، الجوهر النضید، ص 61.

4. علامه در ذیل نظر خواجه این‌طور آورده «و تلك الكيفية إن نظر إليها في نفس الأمر سميت مادة كنسبة الحيوان إلى الإنسان في نفس الأمر و إن نظر إليها باعتبار تصورها أو التلفظ بها سميت جهة».

5. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 63.

1. ابراهیم مصطفی، المعجم الوسیط، ج 1، ص 65.

2. معلوف، لویس، المنجد فی اللغة، ج 1، ص 83.

3. امیل یعقوب، المعجم المفصل فی الجموع، ج 1، ص 314.

یا در معجم الوسیط آمده «الاصل و المنبى، ضد البسيط»¹.

پس مرکب ضد بسیط است؛ یعنی بر خلاف بسیط دارای قید و سمت است.

جناب مظفر در کتاب المنطق جهات بسیطه و مرکبه را اینطور تعریف کرده «تنقسم الموجهة الى: بسیطة و مركبة و (المركبة): ما انحلت الى قضيتين موجهتين بسیطتين، احدهما موجبة و الاخرى سالبة. و لذا سميت مركبة، و سیأتي بيانها. اما البسيطة فخالفاها، و هي لا تنحل الى اكثر من قضية واحدة»².

و در کتاب الشمسية تعریف جهات بسیطه و مرکبه اینطور آمده که: «القضايا الموجهة التي جرت العادة بالبحث عنها و عن أحكامها ثلاثة عشر قضية منها قضية بسیطة و هي التي حقيقتها ايجاب فقط أو سلب فقط و منها مركبة و هي التي تركبت حقيقتها من ايجاب و سلب»³.

پس قضیه موجهه بسیطه قضیه‌ای است که فقط یک‌جهت در آن ذکر شده باشد و جهت مرکبه جهتی است که در آن دو جهت ذکر شده که یکی ايجابي و دیگری سلبی است.

تفاوت های ماده و جهت:

1- ماده نسبت در واقع و نفس الامر میان موضوع و محمول است اما جهت خصوص نسبتی که در قضیه بیان می‌شود.

2- ماده باید در هر قضیه‌ای وجود داشته باشد اما جهت این‌طور نیست.

3- ماده در قضیه همیشه ثابت است و هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند اما جهت قابل تغییر است مثلاً در مثال (کل انسان حیوان) همیشه ماده وجوب است اما می‌تواند با جهات مختلف از جمله: ضرورت و دوام و... ذکر بشود.

4- ماده قضیه هیچ‌گاه کاذب نیست و همیشه مطابق با واقع است اما جهت می‌تواند کاذب باشد مثلاً وقتی می‌گوییم (انسان پرنده است ضرورتاً) در این مثال ماده همان امتناع است و صادق ولی جهت ما کاذب است و باعث کذب جمله شده است.⁴

4. ابراهیم مصطفی، المعجم الوسیط، ج 1، ص 863.

5. مظفر، محمد رضا، المنطق، ج 2، ص 170.

6. کاتبی، ابو عمر، الشمسية، ص 300.

1. غرویان، محسن، شرح منطق، ص 144.

فصل سوم: تاریخچه منطق موجهات

از جنبه تاریخی منطق موجهات توسط ارسطو تدوین یافت نظریه موجهات ارسطو را در دو رساله مهم منطقی وی یعنی (تحلیل اول) و (عبارات) در مجموعه ارغنون می‌توان یافت. ارسطو در باب جهات قضایای حملی می‌گوید: ما باید روابط متقابل قضایای موجهه و سالبه را مورد توجه قرار دهیم که بیانگر اسناد یا عدم اسناد امکان یا احتمال یا امتناع و یا ضرورت است.

ارسطو در مجموع آثار منطقی فلسفی خویش و به ویژه در کتاب متافیزیک نشان می‌دهد که هر یک از جهات ضرورت، امکان، امتناع و امکان خاص را می‌توان از روی یکدیگر تعریف کرد و ضرورت را به معنای سلب امکان گرفت و امکان را به معنای سلب ضرورت سلب و امتناع را به معنای ضرورت سلب و امکان خاص را به معنای امکان دو طرفه گرفت.

پس از وی منطق‌دانانی همچون دیودوروس در قرن چهارم و بوئتیوس در قرن پنجم میلادی این بحث را دنبال کرده و با ارائه تعبیر زمانی از جهات زمینه را برای گسترش منطق موجهات فراهم ساختند. دیودوروس با برهان مهمی تحت عنوان (شاه برهان) یا برهان استاد طراحی کرد که بحث‌های فراوان مورخین را به دنبال داشته است.

با انتقال دانش منطق به جهان اسلام دانشمندان مسلمان با نکته‌سنجی‌ها و نوآوری‌های خود این علم را به اوج شکوفایی خود می‌رسانند.

منطقیون مسلمان در قرون وسطی بی‌شک به نظریه پیچیده‌ای از قیاسات موجهه زمانی دست‌یافته و با گستردگی و وضوح آن را مورد بحث قرار دادند.

شاید بتوان گفت نظریه منطقی مفاهیم زمانی (موجهات زمانی) در منطق عربی به نقطه بسیار ولایی نسبت به هر مرتبه‌ای پیش از دوره کنونی ما رسیده است.¹

از نکات ارزشمند در نظریه موجهات زمانی ابن‌سینا، مطالعه روابط بین جهت و سور است. تفاوت نحوی و تفاوت معنایی جهت سور، جهت حمل (جهت ربط، جهت نسبت) و جهت محمول، مورد توجه ابن‌سینا قرار گرفته و بر این تفاوت تأکید و تصریح کرده است.²

1. نبوی، لطف الله، مبانی منطق موجهات، ص 4.

2. نبوی، لطف الله، «تمایز dareo dedicto در منطق سینوی و تصویر آن در معنا شناسی کریپکی» مجله مدرس، دوره چهارم، ش 1 ص 149.

اهمیت تاریخی دیدگاه ابن‌سینا را از این نکته می‌توان دریافت که بررسی تمایز و تفاوت معنایی و دلالت شناسانه ساختارهای مزبور از مهمترین پژوهش‌های منطق موجهات محمولی جدید در منطق مدرن و اسلامی محسوب می‌شود.¹

منطقیون مسلمان همچنین بحث جهات قضایای شرطیه را مورد توجه قرار داده، و شرطیه لزومیه و اتفاقیه را از اقسام موجهات تلقی کرده‌اند و به عبارت دقیقتر، شرطیه لزومیه را همانگونه که علامه حلی در کتاب جوهر النضید تاکید کرده به این صورت تعریف کرده‌اند:

«متصله لزومیه... ممکن نیست دارای مقدم صادق و تالی کاذب باشد»².

خواججه‌نصیر در شرح عبارات ابن‌سینا می‌گوید: رویه و سنت جاری منطقیون بر این نبوده که نسبت تالی به مقدم را به جهات ضرورت و امکان و امتناع متصف سازند اگر چه در واقع این نسبت بدون جهات مزبور نمی‌باشد و لزوم و اتفاق در شرطیه را می‌توان مشابه ضرورت و امکان دانست و این نکته دور از صواب نیست.³

انتقال میراث منطقی شرق اسلامی به‌ویژه آرای منطقی ابن‌سینا به اروپای قرون‌وسطی از یک‌طرف و آشنایی با آثار منطقی غرب اسلامی (آندلس) خصوصاً آثار شروح تفصیلی ابن رشد در باب نظریه موجهات ارسطو از طرف دیگر زمینه را برای شکوفایی منطق موجهات در اواخر قرون‌وسطی در اروپا فراهم کرد.⁴

پس از قرن هفتم هجری بحث مواجهاات نیز، مانند قیاس‌های شرطیه، به‌تدریج از آثار منطقی ما کنار گذاشته شد و دوره تلخیص‌کنندگان و افول پژوهش‌های منطقی آغاز گردید و ادامه یافت.⁵

فصل چهارم: در بیان فایده بحث موجهات

منطق موجهات همان‌طور که در تاریخچه بیان شده از زمان ارسطو بحث آن مطرح بوده است و اگر دایره موجهات را محدود به جهاتی که در کتب منطقی شده ندانیم بسیاری از اصطلاحات روزمره حتی در زبان فارسی قضیه موجهه هستند.

اما اگر بخواهیم تأثیر بحث موجهات را در علوم دینی و فلسفی و عرفانی بررسی کنیم به‌عنوان مقدمه بحث، باید اشاره کرد علوم در یک تقسیم‌بندی، تقسیم به علوم آلی و اصالی می‌شوند و علوم آلی

3. نبوی، لطف‌الله، «نظریه ضرورت بتاته سهروردی و سیستم QS5 کریپکی»، مجله فلسفه، ش 2 و 3، ص 55.

1. علامه حلی، جمال‌الدین، الجوهر النضید، ص 44.

2. طوسی، نصیر‌الدین، شرح اشارات و التنبیهاات، ج 1، ص 141.

3. نبوی، لطف‌الله، مبانی منطق موجهات، ص 5.

4. موحد، ضیاء، منطق موجهات، ص 17.

علمی هستند که ابزار برای فهم علوم دیگر هستند و خودشان غایت نهایی نیستند و علم منطق هم جزو علوم آلی محسوب می‌شود.

سؤالی که ممکن است پیش بیاید این است که بحث موجهات چه کمکی به فهم علوم دیگر می‌کند؟

بعد از جست‌وجو و تتبع در کتب مهم منطقی، به دست می‌آید که در این کتب هیچ‌گونه اشاره‌ای مستقیمی به فایده بحث موجهات نشده است و صرفاً کاربرد منطق موجهات بیان شده است؛ اما این که این بحث در فهم علوم فلسفی و عرفانی تأثیر داشته یا خیر بیان نشده است.

بعد از بررسی در کتب فلسفی، یکی از مباحثی که در آن می‌توان تأثیر و فایده موجهات، در آن را مشاهده کرد بحث (انتساب افعال امکانی به حق تعالی) می‌باشد.

در تعریف جهت، در بخش اول پایان‌نامه ذکر شد که بسیاری از منطقیون، ذکر جهت را در جمله به صورت ملفوظ لازم نمی‌دانند و اگر به حکم عقل، مشخص شد قضیه دارای جهت است پس قضیه موجه خوانده می‌شود.

با حفظ این پیش‌فرض می‌گوییم: در فصل چهارم از منهج دوم کتاب اسفار، ملاصدرا می‌فرماید: در قاعده (واجب بالذات، واجب است از جمیع جهات) مقصود قاعده این است که هر گاه وصفی ثبوتی یا سلبی بر واجب حمل شده و یا از آن سلب گردد، جهت قضیه‌ای که عهده‌دار این اثبات و یا سلب است امکان خاص، ضرورت وصفیه و یا ضرورت ذاتیه نیست، بلکه ضرورت ازلیه می‌باشد.¹

البته امکان عام ثبوتی و سلبی نیز از آن جهت که با ضرورت ازلیه سازگار است نسبت به اوصاف ذاتی حق صادق می‌باشد.

بنابراین، اگر گفته شود واجب تعالی موجود است و یا اینکه حی و قیوم است و دیدگان او را ادراک نمی‌کنند؛ ولی او دیدگان را ادراک می‌نماید، همه این محمولات به نحو ضرورت ازلیه برای واجب ثابت می‌باشد.

به‌عنوان برهان و دلیل در قالب قیاس استثنایی این‌طور می‌توان گفت که: اگر واجب بالذات نسبت به کمالی از کمالات خود، جهت امکانی داشته و فاقد ضرورت ازلیه باشد، ترکیب در ذات او لازم می‌آید و ترکیب واجب محال است پس مقدم نیز باطل می‌باشد.²

1. جوادی آملی، عبدالله، *رحیق مختوم*، جلد 2، ص 243.

2. همان، ص 245.

این مطلب و قاعده فلسفی، آلی بودن علم منطق در بحث موجهات را نشان می‌دهد و می‌توان به‌عنوان یک مصداق از فواید بحث موجهات، در نظر گرفت.¹

بخش دوم: بررسی جهات بسیطه و مرکبه

فصل اول: بررسی جهات بسیطه

مبحث اول: در بیان اقسام جهات بسیطه

به‌طور کلی جهات یا مربوط به ذات موضوع هستند، یا وصف موضوع، یا ذات محمول و یا خارج از ذات موضوع و محمول می‌باشند و کتب منطقی در این قالب جهات را در نظر گرفته‌اند.

ارکان جهات مبتنی بر این چهار مسئله می‌باشد:

جهت	توضیح
- امکان	صلاحیت حمل
- اطلاق	صلاحیت و تحقق حمل
- دوام	صلاحیت و تحقق و پیوستگی حمل
- ضرورت	صلاحیت و تحقق و پیوستگی غیر قابل انفکاک بودن حمل

در ادامه جهات بسیطه در کتب مهم منطقی ذکر شده و به اختلافات موجود در این کتب اشاره می‌شود و در قسمت جداول هم در یک نما جهات مذکور در کتب قابل مشاهده می‌باشد.

1- المنطق (مظفر)

جناب مظفر در کتاب المنطق به تعداد دقیق موجهات بسیطه اشاره نمی‌کنند؛ ولی اهم آن را هشت مورد می‌دانند که بدین صورت می‌باشد

1- ضروریه ذاتیه 2- مشروطه عامه 3- دائمه مطلقه 4- عرفیه عامه 5- مطلقه عامه 6- حینیه مطلقه 7- ممکنه عامه 8- حینیه ممکنه.

1- ضروریه ذاتیه: یعنی حمل محمول بر موضوع در موجهه و سلب محمول بر موضوع در سالبه، ضرورت دارد مادامی که موضوع باشد (یعنی موضوع به چیز دیگری تبدیل یا نشود یا حذف و معدوم نشود). پس در جملات موجهه ماده وجوب و در جملات سالبه ماده امتناع می‌باشد.

1. مصداق و نمونه ای دیگر از فواید بحث موجهات، بعد از بررسی و تتبع در منابع، برای نویسنده بدست نیامده است.

مثال موجبه: كل انسان حيوان بالضرورة. شاهد مثال بر كلمه ضرورت است كه جهت مي‌باشد و ماده هم ضرورت وجوب است.

مثال سالبه: لا شيء من انسان بحجر بالضرورة كه شاهد بر سر كلمه ضرورت است كه جهت مي‌باشد و ماده اين قضيه هم امتناع است.

جناب مظفر ذيل مسئله ضروريه ذاتيه، وارد بحث ضرورت ازليه مي‌شود و مي‌فرمايد اگر ضرورت محمول براي موضوع بدون هيچ قيدي حتى قيد (مادامي كه موضوع) باشد به آن ضروريه ازليه مي‌گويند چرا كه موضوع اين ضروريه فقط ذات حق تعالي و صفات و افعال خداوند مي‌باشند؛ مثلاً وقتي گفته مي‌شود: (الله قادر بالضرورة) معني ندارد كه بگويم خداوند قادر است ضرورتاً مادامي كه موجود باشد، چرا كه خداوند هميشه موجود است.¹

2- مشروطه عامه: مشروطه عامه مانند ضروريه ذاتيه، محمول براي موضوع ضرورت دارد با اين فرق كه اين ضرورت مشروط است به وصفي كه همراه موضوع است، يعني مادامي كه موضوع وصف خاصي را دارد محمول براي او ضرورت دارد حال يا ضرورت حمل است و يا ضرورت سلب.

مثال براي ضرورت حمل: الماشي متحرك بالضرورة مادام ماشياً. يعني راه رونده مادامي كه راه مي‌رود متحرك است. به تعبير ديگر ماشي مادامي كه ماشي است متحرك بودن براي او ضرورت دارد. پس ضرورت وجوب تحرك مشروط به بودن وصف ماشي بودن است.

مثال براي ضرورت سلب: لا شيء من الماشي وساكن بالضرورة مادام ماشياً. يعني هيچ راه رونده‌اي وساكن نيست مادامي كه ماشي باشد. به تعبير ديگر ضرورت سلب وساكن بودن از ماشي مادامي كه است كه ماشي باشد.

3- دائمه مطلقه: جهتي است كه در آن محمول براي ذات موضوع مادامي كه ذات موجود باشد دوام دارد حال در موجبه هميشه و بالدوام حمل مي‌شود محمول بر موضوع و در سالبه ها هميشه و بالدوام سلب مي‌شود محمول از موضوع.

مثال موجبه: كل فلک متحرك دائماً، لا زال حبشي أسود دائماً.

مثال سالبه: لا شيء من الفلك وساكن دائماً.

4- عرفيه عامه: عرفيه عامه مانند دائمه مطلقه دوام دارد محمول براي موضوع با اين فرق كه مشروط است به بودن وصف خاص موضوع.

1. مظفر، محمد رضا، المنطق، ج2، ص171.

مثال موجبه: كل كاتب متحرك الاصابع دائماً مادام كاتباً.

پس متحرك الاصابع بودن مادامی که است که کتابت کند.

مثال سالبه: لا شی من الکاتب بساکن الاصابع دائماً مادام کاتباً.

5- مطلقه عامه: جهتی است که در آن محمول برای موضوع فعلیت دارد که این فعلیت می‌تواند ناشی از دوام و ضرورت باشد یا نباشد و می‌تواند در یکی از زمان های سه گانه اتفاق بیافتد. پس در موجبه به معنای حمل محمول برای موضوع است بالفعل یعنی حداقل یکبار اتفاق افتاده و در سالبه هم یعنی محمول برای موضوع حداقل یک بار شده که حمل نشده باشد.

مثال موجبه: كل انسان ماش بالفعل. ماشی بودن برای انسان فعلیت یافته است. حال این که دوام یا ضرورت هم دارد فعلاً کاری با آن نداریم.

یا مانند كل فلک متحرك بالفعل یا كل انسان حیوان بالفعل.

مثال سالبه: لا شی من الانسان بصاهل بالفعل.

6- حینیه مطلقه: در این جهت، فعلیت یافتن حمل محمول بر موضوع مشروط به بودن وصف خاص موضوع است؛ به عبارت دیگر تا اگر وصف موضوع باشد محمول هم برای موضوع فعلیت پیدا کرده است.

مثال در موجبه: هر پرنده‌ای بال‌هایش را باز می‌کند بالفعل مادامی که پرواز می‌کند. شاهد مثال بر حمل محمول (باز کردن بال) بر موضوع (پرنده) بالفعل است که این فعلیت زمانی تحقق دارد که موضوع (پرنده) وصف خودش یعنی پرواز را داشته باشد.

مثال در سالبه: لا شی من الکاتب بساکن الاصابع بالفعل حین هو کاتب. یعنی ساکن بودن انگشتان بالفعل که محمول است سلب می‌شود از موضوع بالفعل مادامی که وصف کتابت باشد.

7- ممکنه عامه: جهتی است که دلالت می‌کند بر این که حمل محمول برای موضوع امتناع و محالی را در پی ندارد یعنی این فکر که حمل محمول بر موضوع محال است اشتباه می‌باشد و امتناعی در کار نیست.

و در مثال‌های سالبه هم به معنای این است که حمل محمول برای موضوع واجب نیست؛ یعنی این فکر که وجوباً باید محمول بر موضوع حمل شود اشتباه است.

مثال در موجبه: هر انسانی حیوان است به امکان عام. هر انسانی کاتب است به امکان عام. پس معنای این دو مثال این است که حمل حیوان و کاتب بر انسان هیچ امتناع و محالی را در پی ندارد.

مثال در سالبه: لا شی من الانسان بکاتب بالامکان عام. یعنی حمل محمول یعنی نویسنده بودن بر موضوع که انسان باشد واجب نیست و ما با بیان این جمله داریم وجوب را رد می‌کنیم.

8- حینیة ممکنه: جهتی است که دلالت می‌کند بر این که حمل محمول برای موضوع امتناع و محالی را در پی ندارد هنگامی که موضوع متصف به وصف خاصی باشد.

و در مثال‌های سالبه هم به معنای این است که حمل محمول برای موضوع واجب نیست هنگامی که موضوع متصف به وصف خاصی باشد.

مثال موجبه: هر راه رونده‌ای دستانش ساکن است به امکان عام هنگامی که راه می‌رود. منظور مثال این است که محالی وجود ندارد بر این که محمول (ساکن بودن دستان) بر موضوع (راه روند) حمل شود هنگامی که دارد راه می‌رود. به عبارت دیگر شخصی توهم کرده که وقتی کسی راه می‌رود باید دستان حرکت کند که ما با بیان جمله بالا این توهم را رد می‌کنیم.

مثال سالبه: لا شی من الماشی بمتحرک الیدین بالامکان عام حین هو ماش. یعنی حمل محمول (حرکت دست) بر موضوع (ماشی) هیچ وجوبی را در پی ندارد و به عبارت دیگر این جمله در جواب کسی است که توهم کرده که کسی که راه می‌رود حتماً و وجوباً باید دستش تکان بخورد.¹

2- الشمسیه

و در کتاب الشمسیه جهات بسیطه شش مورد ذکر شده و کاتبی قزوینی این‌طور آورده که:

«و البسائط ست: الاولى الضرورية المطلقة، الثانية الدائمة المطلقة، الثالثة المشروطة العامة، الرابعة العرفية العامة، الخامسة المطلقة العامة، السادسة الممكنة العامة»²

در کتاب الشمسیه حینیة مطلقه و حینیة ممکنه ذکر نشده است.

3- شرح المطالع

در کتاب شرح المطالع جهات بسیطه این‌طور ذکر شده است که: جهت یا ضرورت است که 5 مورد است یعنی:

1- ضرورت ازلیه 2- ضرورت ذاتیه 3- ضرورت وصفیه 4- ضرورت وقتیه معینه یا غیر معینه 5- ضرورت بشرط محمول³.

1. مظفر، محمد رضا، المنطق، ج 2، ص 171.

2. کاتبی، ابو عمر، الشمسیه، ص 301.

3. قطب الدین در ذیل ضرورت بشرط محمول می‌گوید «و هی ضرورة ثبوت المحمول للموضوع او سلبه عنه بشرط الثبوت او السلب و لا فایده فیها لأن کل محمول فهو ضروری للموضوع بهذا المعنی و ربّما تبیین حصر الضرورة فی الأقسام الخمسة بأنّها اما مطلقة لم یعتبر فیها شرط او مشروطة».

و جهت دوام را در سه حالت ذکر کرده‌اند: 1- دوام ازلی (الله قادر دائماً) 2- دوام ذاتی 3- دوام وصفی.
و جهت امکان را در چهار صورت ذکر کرده‌اند: 1- امکان عام 2- امکان خاص 3- امکان
اخص¹ 4- امکان استقبالی².

پس در کتاب شرح مطالع جهات بسیطه به یازده مورد رسیده است قاضی فعلیت را داخل در موجهات
بسیطه نیاورده است و در بحثی جداگانه راجع به آن بحث می‌کند.

4- اساس الاقتباس

در کتاب اساس الاقتباس اقسام جهات بسیطه این‌طور آمده که: ضرورت به 6 نوع است: 1- ضروری
ذاتی 2- مشروطه عامه 3- مشروطه خاصه 4- ضروری وقتی: ضرورت ثبوت محمول برای موضوع
یا ضرورت سلب از آن در وقت معینی از اوقات مانند: (کل قمر منخسف بالضرورة وقت الحیلولة
الارض بینة و بین الشمس) 5- ضروری منتشرة: ضرورت ثبوت محمول برای موضوع یا سلب از
آن در وقت غیرمعین از اوقات، مانند: (کل انسان بالضرورة وقتاً ما) 6- ضروری بشرط محمول.
و دوام بر سه نوع است: 1- دوام ذات (دائم مطلق) 2- عرفیه عام 3- عرفیه خاص.

در بحث امکان خواهه نصیر می‌فرماید ما برای امکان می‌توانیم سه اعتبار را لحاظ کنیم:

1- هر چه ضروری ذاتی در يك جانب، چه سلب و چه ایجاب از او مسلوب بود آن ممکن است که
امکان عام می‌گویند.

2- هر چه ضرورت ذاتی در هر دو جانب از او مسلوب بود یعنی نه واجب بود و نه ممتنع آن ممکن
است که این امکان را امکان خاص می‌گویند.

3- هر چه در او هیچ ضرورت نبود نه بحسب ذات و نه بحسب شرط وصف و نه بحسب وقتی معین
یا نامعین آن را ممکن خوانندو این را امکان اخص خوانند.³

در بحث مطلقات خواهه فرموده است که می‌توان مطلقات را بر چهار صورت دانست:

1- مطلق عام 2- مطلق عرفی 3- مطلق خاص لا ضروری 4- مطلق اخص لا دائم⁴.

1. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح المطالع، ص 145.
2. این امکان را فقط قطب الدین ذکر کرده و قاضی جزو جهات بسیطه نمیداند.
3. خواهه در متن از قول عده ای امکان استقبالی مطرح میکند ولی در نهایت این امکان را داخل در تقسیم نمیدانند.
1. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، بازنگری اساس الاقتباس، ص 180.

5- الاشارات و التنبيهات

در کتاب اشارات و تنبيهات ابن سينا جهات قضيه اين طور آمده است كه:

جهت يا ضرورت است كه ضرورت بر چند قسم است: 1- ضرورت به نحو مطلق (الله تعالى موجود) يا ضرورت معلق بشرط و خود مشروطه ضروري يا 2- مشروط به دوام ذات است (الإنسان بالضرورة جسم ناطق) يا 3- مشروط به دوام وصفی كه موضوع دارد (كلّ متحرّك متغيّر¹) 4- شرط محمول 5- وقت معيّن كما للكسوف 6- غير معيّن كما للتنفّس.

اما برای دوام غير ضروري ابن سينا اين طور مثال می زند (بعض الناس أبيض البشرة مادام موجود الذات).

ابن سينا امكان را 4 قسم میداند 1- امكان خاص 2- امكان عام 3- امكان اخص «و هو أن يكون الحكم غير ضروريّ ألبتّة، و لا في وقت كالكسوف، و لا في حال كالتغيّر للمتحرّك، بل يكون كالكتابة للإنسان» 4- امكان استقبالي «و هو أن يكون الالتفات في الاعتبار ليس لما يوصف به الشيء في حال من أحوال الوجود من إيجاب أو سلب؛ بل بحسب الالتفات إلى حاله في الاستقبال: فإذا كان ذلك المعنى غير ضروريّ الوجود أو العدم في أيّ وقت فرض له في المستقبل، فهو ممكن»².

6- منطق نوين

در کتاب منطق نوين ملاصدرا جهات بسيط را بدین صورت ذکر کرده است:

اقسام ضرورت شش مورد است: 1- ضروريه ازليه 2- ضروريه ذاتيه 3- مشروطه عامه 4- وقتيه مطلقه 5- منتشرة مطلقه 6- ضروريه بشرط محمول.

ایشان در ضمن بیان اقسام ضروري اين طور توضیح می دهند كه: «دو قسم اول را می توان ضرورت واقعی دانست. زیرا ماده قضیه در آنها ضرورت حقیقی بوده و ثبوت محمول نسبت بذات موضوع ضروري می باشد. اقسام چهارگانه دیگر كه ضرورت محمول به صفت موضوع یا امور دیگری بستگی دارد مقارنه آنها نسبت بذات اتفاقی است و به طور مسامحه آنها را جزء اقسام ضروريه شمرده اند و در حقیقت بایستی جزء اقسام ممكنه بشمار آیند زیرا همچنان كه انسان بالإمكان ایستاده است به طور امكان نیز متحرّك الید است ضرورت این گونه محمولات معلول قیود و اموری است كه مقارنه آنها نسبت بذات موضوع خالی از ضرورت است و بدین جهت ثبوت محمول برای موضوع دائمی نمی باشد در صورتی كه معنی ضرورت محمول آن است كه نسبت به خود موضوع ضرورت

2. این سينا در توضیح مثال آورده كه «ليس معناه: على الإطلاق، و لا ما دام موجود الذات؛ بل ما دام ذات المتحرّك متحرّكاو فرق بين هذا و بين الشرط الأوّل، لأنّ الشرط الأوّل وضع فيه أصل الذات - و هو الإنسان -، و هاهنا وضع الذات بصفة تلحق الذات و هو المتحرّك؛ فإنّ المتحرّك له ذات و جوهر، يلحقه أنّه متحرّك و غير متحرّك، و ليس الإنسان و السواد كذلك».

3. ابن سينا، حسين بن عبدالله، اشارات و التنبيهات، ص 92.

داشته باشد وگرنه همه محمولات ممکنه بدون ضرورت به وجود نمی‌آیند. نهایت چیزی که هست ضرورت آنها به امور دیگری نسبت دارد که مباین با موضوع هستند.»

ملاصدرا دوام را بر دو قسم می‌داند: 1-دائمه مطلقه 2-عرفیه عامه.

و در نهایت ملاصدرا به‌عنوان آخرین جهت بسیطه ممکنه عامه را ذکر می‌نماید.¹

7- اشکال المیزان

در کتاب اشکال المیزان جهات بسیطه را 8 مورد ذکر کرده‌اند:

1- ضروریه مطلقه (ضروریه ذاتیه) 2- مشروطه عامه 3- وقتییه مطلقه 4- منتشره مطلقه 5- دائمه مطلقه 6- عرفیه عامه 7- مطلقه عامه 8- ممکنه عامه.²

و در کتاب الحاشیه جهات بسیطه بدین صورت آمده:

1- ضروریه ذاتیه 2- مشروطه عامه 3- ضروریه وقتییه 4- ضروریه منتشره 5- دائمه مطلقه 6- عرفیه عامه 7- مطلقه عامه 8- ممکنه عامه.³

در کتاب جوهر النضید جهات به‌ضرورت و دوام و امکان تقسیم می‌شوند و هرکدام یا برای ذات هستند و یا برای وصف و همچنین اطلاق هم به‌عنوان نبود جهت ذکر می‌شود. خواجه علاوه بر ضرورت وقتییه و منتشره به مطلقه وقتییه هم اشاره می‌کند.⁴

با بررسی جهات مذکوره در کتب منطقی، اهم جهات، جهات هشت‌گانه یعنی: 1- ضروریه مطلقه 2- مشروطه عامه 3- وقتییه مطلقه 4- منتشره مطلقه 5- دائمه مطلقه 6- عرفیه عامه 7- مطلقه عامه 8- ممکنه عامه می‌باشند و جهات دیگر مانند حینیه مطلقه و حینیه ممکنه و امکان اخص و امکان استقبالی و ضرورت بشرط محمول از جهات بسیطه ای هستند که بعضی از منطقیون به‌عنوان جهات بسیطه ذکر کرده‌اند که در جدول یک قابل ملاحظه است.

مبحث دوم: وجه تسمیه جهات بسیطه

وجه تسمیه اهم جهات بسیطه بدین شرح است:

1- ضروریه ذاتیه: این قسم را ضروریه می‌نامند چون دارای جهت ضرورت است که در موجبات ضرورت ایجاب و در سوابب ضرورت سلب بیان می‌شود.

1. صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم، مشکات الدینی، منطق نوین، ص 318.

2. حسینی شیرازی، محمد نصیر، اشکال المیزان، ص 66.

3. یزدی، عبدالله ابن حسین، الحاشیه علی تهذیب منطق التفتازانی، ص 61.

1. علامه حلی، حسن بن یوسف، جوهر النضید، ص 70.

- 2- مشروطه عامه: این قسم را مشروطه می نامند به جهت آنکه ضرورت آن مشروط به وصف عنوانی شده و عامه نامگذاری کرده اند چرا که از مشروطه خاصه عام تر است.
- 3- دائمه مطلقه: دائمه گویند چرا که مشتمل بر دوام است و مطلقه خواندند چرا که دوام مقید به قیدی و مشروط به شرطی نشده است.
- 4- عرفیه عامه: عرفیه می گویند چرا که عرف عند الاطلاق دوام را برای وصف می داند و عامه گفتند چرا که در مقابل عرفیه عامه است که خواهد آمد.
- 5- مطلقه عامه: مطلقه گفته اند چرا که فعلیت اطلاق دارد و مقید به قید ضرورت ذاتیه یا ضرورت وصفیه نشده است یا دوام ذاتی یا وصفیه نشده است و مطلقه عامه گفته اند بخاطر آنکه با تقسیم وجهات یعنی قضیه مطلقه اشتباه گرفته نشود.
- 6- حینیه مطلقه: حینیه گویند چون دلالت بر زمان معین دارد و فعلیت برای این زمان مخصوص می باشد و دارای فعلیت است.
- 7- ممکنه عامه: ممکنه گفته اند چرا که دارای جهت امکان است و عامه خواندند چرا که در مقابل ممکنه خاصه در وجهات مرکبه است.
- 8- حینیه ممکنه: حینیه خوانده اند چرا که مشروط به زمان مشخص و معینی است و دارای امکان است.¹
- 9- وقتییه مطلقه: به آن وقتییه مطلقه می گویند بعلت قید ضرورت بوقت معین و عدم تقید آن وقت.
- 10- منتشره مطلقه: به آن منتشره مطلقه می گویند به این علت که ضرورت در آن منتشر است یعنی در وقتی غیر معین است به واسطه عدم تقیید قضیه بلا دوام.

فصل دوم: بررسی جهات مرکبه

مبحث اول: در بیان اقسام جهات مرکبه

علت شکل گیری قضایای وجهه مرکبه، به جهت دفع توهم است؛ مثلاً وقتی گفته می شود (کل مصل یتجنب الفحشا بالفعل) شاید توهم شود که دوری از فحشا برای نمازگزار دوام دارد که با آوردن قید (لا بدوام) این توهم رد می شود و یا اینکه دفع توهم می شود به این بیان که ضرورت مادام وصف است و مادام ذات نیست؛ مثلاً در مشروطه خاصه می گوئیم: کل ماش متحرك بالضروره مادام ماشیاً. حال در اینجا دو احتمال است 1- دوام وصف مادام ذات دوام به خاطر ذات است نه وصف مربوط به

1. محمدی، علی، شرح منطق مظفر، ج 1، ص 365.

آن 2- دوام مادام ذات نیست بهخاطر وصف همراه ذات است حال با اضافه شدن قید (لا دائماً یا همان لادوام ذاتی) می‌گوید دوام مادام ذات نیست و مربوط به وصف است.¹

قبل از بیان اقسام وجهات مرکبه لازم است چند نکته ذکر شود:

نکته اول: قضیه موجهه مرکبه قضیه‌ای است که در آن دو جهت ذکر شده است یکی بهصورت صریح و یکی بهصورت غیرصریح ذکر شده است. منظور از صریح یعنی آنکه جهت در کلام به عینه ذکر شده است مثلاً (بالفعل) اما جهت دوم بهصورت رمزی بیان شده است که باید تفسیر شود به چه چیزی بر می‌گردد.²

نکته دوم: در قضایای موجهه مرکبه، همیشه باید دو جهت از نظر کیف مخالف هم باشند و کیف اصلی جمله با جهت اول فهمیده می‌شود؛ یعنی اگر جزء اول یا همان جهت اول موجهه بود کیف قضیه هم موجهه می‌شود.

نکته سوم: در قضیه موجهه مرکبه همیشه باید دو جهت در کمیت با هم اشتراک داشته باشند؛ یعنی هر دو کلیه یا جزئیه باشند.

نکته چهارم: وجود یکی از 4 قید (لا بضروره ذاتی، لا بضروره وصفی، لا دوام ذاتی، لادوام وصفی) در قضایای مرکبه ضروری است.

جهات مرکبه در کتب مهم منطقی بدین شرح می‌باشد:

1- المنطق

جناب مظفر اهم قضایای موجهه مرکبه را شش مورد ذکر کرده‌اند:

1- مشروطه خاصه: مشروطه خاصه همان مشروطه عامه است که قید (لا دائماً) به آن اضافه شده است.

مشروطه عامه عبارت بود از قضیه موجهه بسیطه ای که در آن حکم شده باشد بهضرورت نسبت محمول به موضوع مادام الوصف مانند: (کل ماش متحرك بالضروره مادام ماشیا). حال در اینجا دو احتمال است 1- دوام صفت مادام ذات (دوام بهخاطر ذات است نه وصف مربوط به آن) است 2- دوام مادام ذات نیست (بهخاطر وصف همراه ذات است)

1. مظفر، محمد رضا، المنطق، ج 1، ص 173.

2. در کتاب الحاشیه ذیل این نکته که جهت دوم باید کنایه ای باشد اینطور آمده «أو لم یکن فی اللفظ ترکیب کقولنا: «کل إنسان کاتب بالإمكان الخاص» فإنه فی المعنی قضیتان ممکنتان عامتان أي: کل إنسان کاتب بالإمكان العام و لا شیء من الإنسان بکاتب بالإمكان العام، و العبرة بالإيجاب و السلب حیثینئذ بالجزء الأول الذی هو أصل القضية» (الحاشیه ص 61).

حال اضافه‌شدن قید (لا دائماً یا همان لادوام ذاتی) می‌گوید دوام مادام ذات نیست و مربوط به وصف است.

همان‌طور که قبلاً توضیح داده بودیم عبارت (لا دائماً) کنایتاً اشاره به جهت فعلیت در حالت سالبه دارد؛ یعنی همان مطلقه عامه در حالت سالبه پس این جهت مشروطه خاصه از 1- مشروطه عامه و 2- مطلقه عامه ساخته شده است.

پس قید (لا دائماً) در مثال (کل ماش متحرك بالضرورة مادام ماشیا لا دائماً) یعنی: «لا شی من الماشی بمتحرك بالفعل» یعنی (همان مطلقه عامه در حالت سالبه).

2- عرفیه خاصه: همان عرفیه عامه است که قید (لادائماً) به آن اضافه شده است.

عرفیه عامه عبارت بود از دوام محمول برای موضوع مادام اینکه وصف موضوع باقی باشد مانند (کل کاتب متحرك الاصابع دائماً مادام کاتباً).

حال مانند مورد قبل این احتمال است که این دوام مادام ذات موضوع باشد یا مادام ذات موضوع نباشد (و برای وصف موضوع باشد). اگر مادام ذات نبود قید (لادائماً یا لادوام ذاتی) اضافه می‌شود و عرفیه خاصه را می‌سازد پس عرفیه خاصه از عرفیه عامه و مطلقه عامه ساخته می‌شود.

پس (لا دائماً) در عبارت (کل کاتب متحرك الاصابع دائماً مادام کاتباً لا دائماً بالذات) یعنی (لا شی من الکاتب بمتحرك الاصابع بالفعل) یعنی مطلقه عامه در حالت سالبه.

3- وجودیه لازمیه: این نوع قضیه در حقیقت همان مطلقه عامه‌ای است که به لا ضروریه ذاتی مقید شده است.

مطلقه عامه عبارت بود از فعلیت محمول برای موضوع مانند (کل انسان نائم بالفعل).

در اینجا احتمال دارد حالا که محمول برای موضوع فعلیت دارد، ضرورت هم داشته باشد یا ضرورت نداشته باشد که با اضافه شده قید (بالضرورة) بیان می‌شود که محمول برای موضوع ضرورت ندارد پس این لا بالضرورة همان ممکنه عامه در حالت سالبه است.

پس وجودیه لازمیه از مطلقه عامه و ممکنه عامه (امکان عام) ساخته شده است.

پس (لا بالضرورة) در عبارت (کل انسان نائم بالفعل لا بالضرورة) یعنی (لا شی من الانسان نائم بالامکان عام).

4- وجودیه لا دائمة: همان مطلقه عامه است با اضافه‌شدن قید (لا دائماً).

در اینجا احتمال دارد در اینجا احتمال دارد حالا که محمول برای موضوع فعلیت دارد، دوام هم داشته باشد یا دوام نداشته باشد که با اضافه شده قید (لا دائماً) بیان می‌شود که محمول برای موضوع دوام ندارد پس این (لادائماً) همان مطلقه عامه در حالت سالبه است.

پس وجودیه لا دائمة از 1-مطلقه عامه و 2-مطلقه عامه در حالت سالبه(لادائماً) ساخته شده است.

پس لا دائماً در مثال (کل انسان کاتب بالفعل لا دائماً) یعنی (لا شی من الانسان کاتب بالفعل).

5-حینیة لادائمة: همان حینیة مطلقه است که به آن (لادائماً) اضافه شده است.

حینیة مطلقه عبارت بود از فعلیت محمول برای موضوع مادام وصف موضوع باقی باشد مثل (کل کاتب متحرک الاصابع حین هو کاتب بالامکان عام).

در اینجا دو احتمال است: 1-دوام مادام ذات داشته باشد 2-دوام مادام ذات نداشته باشد.

با اضافه شدن قید (لا دائماً) بیان می‌شود که دوام مادام ذات ندارد.

پس حینیة لا دائمة از 1-حینیة مطلقه 2-مطلقه عامه در حالت سالبه ساخته شده است.

پس لا دائماً در مثال (کل کاتب متحرک الاصابع حین هو کاتب بالامکان عام لادائماً) یعنی (لا شی من الکاتب بمتحرک الاصابع بالفعل).

6-ممکنه خاصة: همان ممکنه عامه است که به آن قید (لا بالضرورة) اضافه شده است.

ممکنه عامه سلب ضرورت از یک طرف بود (در حالت موجه سلب امتناع و در حالت سالبه سلب وجوب) مانند: (کل انسان نائم بالامکان عام).

در اینجا دو احتمال است 1- فقط ضرورت یک طرف سلب شده باشد 2- ضرورت هر دو طرف سلب شده باشد و با اضافه شدن قید (لا بالضرورة) بیان می‌شود که هیچ طرفی ضرورت ندارد یا به عبارت دیگر ضرورت هر دو طرف سلب شده است.

پس ممکنه خاصه از 1- ممکنه عامه 2- ممکنه عامه در حالت سلب ساخته شده است.

پس (لا بالضرورة) در مثال (کل انسان نائم بالامکان عام لا بالضرورة) یعنی (لا شی من الانسان بنائم بالضرورة) یعنی خوابیدن برای انسان ضرورت ندارد.¹

1. مظفر، محمدرضا، المنطق، ج 1، ص 244.

2-منطق نوین

در منطق نوین جهات مرکبه را بر هفت قسم آورده است:

1- مشروطه خاصه: هرگاه مشروطه عامه را به قید لا دوام بحسب ذات مقید نمایند مشروطه خاصه نامیده میشود. مثل آنکه گفته شود: البته هر نویسنده‌ای انگشتانش در حرکت است نه همیشه(دائماً). معنی نه همیشه مطلقه عامه و این قضیه است: هر نویسنده‌ای در یکی از اوقات انگشتانش در حرکت نمی‌باشد. پس می‌شود مشروطه عامه ای که جزء اول است موجب و جزء دوم که مطلقه عامه است سالبه می‌باشد.

2- عرفیه خاصه: هرگاه عرفیه عامه را با قید لا دوام ترکیب نمایند عرفیه خاصه بوجود می‌آید. مثل آنکه گفته شود: هرکس در خواب است تا زمانیکه در خواب است از همه چیز غفلت دارد. (نه همیشه) معنی نه همیشه که مطلقه عامه است آنستکه هرکسی که در خواب است در یکی از زمانها غافل نمی‌باشد. مثال دیگر: هر نویسنده‌ای تا زمانیکه مینویسد انگشتانش در حرکت است «نه همیشه» در این دو مثال نیز جزء اول موجب و جزء دوم سالبه می‌باشد. در این دو قضیه کلمه عامه را که در اصل موجود است انداخته و کلمه خاصه را بجای عامه می‌افزایند و نام دو قضیه مزبور مشروطه خاصه و عرفیه خاصه میگردد.

3- وقتیه: وقتیه از وقتیه مطلقه و مطلقه عامه ترکیب یافته و مفادش حکم به ضرورت ثبوت محمول برای موضوع است در وقت معینی به اضافه قید لا دوام بحسب ذات. مثل آنکه گفته شود ماه در وقت حایل شدن زمین بین آن و خورشید منخسف است (نه همیشه) معنی نه همیشه آن است که در يك زمانی منخسف نمی‌باشد.

4- منتشره: مرکب است از منتشره مطلقه و مطلقه عامه. مفاد این قضیه ضرورت ثبوت محمول برای موضوع در وقت غیرمعینی از اوقات وجود موضوع است با قید اینکه حکم دائمی نیست. مثل هر انسانی بطور ضرورت در زمان غیرمعینی نفس کش می‌باشد (نه همیشه) و معنی نه همیشه آنستکه هر انسانی در يك وقتی نفس کش نیست.

در این دو قضیه که وقتیه و منتشره‌اند پس از ترکیب کلمه مطلقه و عامه را از آخر منتشره مطلقه و وقتیه مطلقه انداخته و همان وقتیه و منتشره را برای مرکب نام تعیین کرده‌اند.

5- وجودیه لا دائمه: مرکب است از دو مطلقه عامه که یکی موجب و دیگری سالبه می‌باشد. مفاد این قضیه آنستکه محمول در يك زمان برای موضوع ثابت و در يك زمان غیر ثابت است یعنی مطلقه عامه در جزء اول معنی مطابقی و در جزء دوم مدلول التزامی قضیه است. مثل هر انسانی در يك زمانی خندان است (نه همیشه) معنی نه همیشه آنست که انسان در يك زمانی خندان نیست.

6- وجودیه لا ضروریه: مرکب است از مطلقاً عامه و ممکنه عامه. جزء اول اصل. و جزء دوم مدلول التزامی قضیه است. مفاد قضیه آنستکه محمول برای موضوع فی الجمله ثابت است و ثبوت آن ضرورت ذاتی ندارد. مثل هر انسانی در یکی از زمانها نفس کش است نه بطور ضرورت و معنی نه بطور ضرورت آن است که نفس کشیدن بحسب ذات برای انسان ضروری نبوده و سلبش محال نیست. مثال دیگر: هر انسانی در یکی از زمانها خندان نیست نه بطور ضرورت و معنی نه بطور ضرورت آن است که عدم خنده برای انسان ضروری نبوده و خنده برایش ممکن است.

7- ممکنه خاصه: مرکب است از دو ممکنه عامه یکی موجب و دیگری سالبه. مفادش حکم بضروری نبودن طرف ثبوت و طرف سلب است و میرساند که ثبوت و سلب محمول هیچیک ممتنع نمیباشند. مثل هر انسانی ممکن است نویسنده باشد یا نباشد. نه ثبوت آن ضروری و نه سلبش ممتنع است.¹

3- اشکال المیزان

در کتاب اشکال المیزان جهات مرکبه مانند منطق نوین 7 مورد می باشد:

1- مشروطه خاصه 2- عرفیه خاصه 3- وجودیه لا ضروریه 4- وجودیه لا دائمه 5- وقتیته: همان وقتیته مطلقه است ولی مقید به لادوام ذاتی مانند: (کل قمر منخسف بالضروره وقت الحیلولة لا دائماً) 6- منتشره: همان منتشره مطلقه می باشد همراه با قید لادوام ذاتی مانند: (کل انسان متنفس بالضروره وقتاً ما دائماً، یعنی لا شی من الانسان بمتنفس بالفعل) 7- ممکنه خاصه.²

4- الحاشیه

و در کتاب الحاشیه، جهات مرکبه بدین صورت آمده است:

1- مشروطه خاصه 2- عرفیه خاصه 3- وقتیته 4- منتشره 5- وجودیه لا ضروریه 6- وجودیه لا دائمه 7- ممکنه خاصه³

5- شرح شمسیه (قطب الدین)

در کتاب شرح شمسیه، جهات مرکبه مانند اشکال المیزان و الحاشیه 7 مورد می باشد:

1- مشروطه خاصه 2- عرفیه خاصه 3- وقتیته 4- منتشره 5- وجودیه لا ضروریه 6- وجودیه لا دائمه 7- ممکنه خاصه⁴

1. صدر الدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم، مشکات الدینی، منطق نوین، ص 323.

2. حسینی شیرازی، محمد نصیر، اشکال المیزان، ص 69.

3. یزدی، عبدالله ابن حسین، الحاشیه علی تهذیب المنطق التفتازانی، ص 63.

4. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح شمسیه، ص 285.

با بررسی جهات در کتب منطق،، اهم جهات مرکبه: مشروطه خاصه، عرفیه خاصه، وقتیه، منتشره، وجودیه لاضروریه، وجودیه لادائمه و ممکنه خاصه می‌باشد.

لازم به ذکر است که در کتاب‌های دیگر منطقی، در جهات مرکبه چندان اختلاف چندانی نیست.¹

قسمت جداول اهم جهات مرکبه موجود در کتب منطقی در جدول دوم، تحت عنوان بررسی جهات مرکبه در کتب مهم منطقی ذکر شده است.

مبحث دوم: وجه تسمیه جهات مرکبه

وجه تسمیه اهم جهات مرکبه بدین شرح می‌باشد:

1- مشروطه خاصه: مشروطه گویند برای اینکه جهت ضرورت در آن مشروط و مقید به وصف عنوانی است و خاصه گویند برای اینکه از مشروطه عامه اخص است چرا که ضرورت مقید به قید (لادوام ذاتی) می‌باشد.

2- عرفیه خاصه: وجه تسمیه عرفیه آن است که عرف عند الاطلاق دوام مادام وصف را میفهمد وجه تسمیه آن به خاصه برای اینست که این قضیه مرکبه، از عرفیه عامه، اخص است چرا که مقید به قید (لادوام ذاتی) است.

3- وجودیه لاضروریه: وجه تسمیه اش به وجودیه، آن است که جزء اول آن، مطلقه عامه است و بر وجود تحقق نسبت مذکور دلالت می‌کند و وجه تسمیه آن به لاضروریه آن است که به قید (لاضرورت ذاتیه) مقید شده است.

4- وجودیه لادائمه: وجه تسمیه اش به وجودیه آن است که این قضیه بر وجود و تحقق نسبت در یکی از زمان ها دلالت می‌کند و وجه تسمیه آن به لا دائمه آنست که مقید به قید (لا دوام ذاتی) شده است.

5- حینیه لا دائمه: وجه تسمیه اش به حینیه این است که چون دلالت بر زمان معین دارد و فعلیت برای این زمان مخصوص می‌باشد و وجه تسمیه اش به لا دائمه بخاطر تقیید آن به قید لا دوام ذاتی است.

6- ممکنه خاصه: وجه تسمیه اش آن است که اخص از امکان عام است چرا که ممکنه خاصه از هر دو طرف سلب ضرورت می‌کند ولی امکان عام از وجوب و امتناع و امکان خاص است و با هر سه جمع می‌شود پس اعم است.²

1. در برخی کتب منطقی بین جهات بسیطه و مرکبه مرزبندی مشخصی وجود ندارد.

2. محمدی، علی، شرح منطق مظفر، ج 1، ص 377.

مبحث سوم: ملاک صحت و معتبر بودن قضایای مرکبه

مهمترین و مشهورترین ملاکی که برای صحیح بودن قضایای مرکبه ذکر کرده‌اند عدم تناقض ترکیب یا همان دو جهات ذکر شده است به‌عنوان مثال، نمی‌شود جهت اول ضرورت باشد و جهت دوم عدم ضرورت پس مثال (کل انسان حیوان بالضروره لا بالضروره ذاتیه) کاذب است چرا که تناقض دارد.

برخی از منطقیون متعارف و کثیرالاستعمال بودن ترکیب دو جهت را به‌عنوان شرط اعتبار جهت ذکر کرده‌اند.

باتوجه به این نکاتی که گفته شد نیاز است بررسی شود ترکیب چه جهاتی صحیح یا غیر صحیح است و ترکیب چه جهاتی قلیل‌الاستعمال یا غیر معتبر است.

فرمول به‌دست‌آمدن جهات مرکبه بدین شرح است:

تعداد جهات بسیطه ضربدر چهار (4 قیود لا بضروره یا لادوام ذاتی و وصفی)

از آنجایی که مشهور هشت مورد جهت بسیطه ذکر کرده‌اند ضربدر 4 می‌شود 32 حالت که باید بررسی کرد از این 32 حالت چند مورد صحیح و چند مورد کاذب و چند مورد قلیل‌الاستعمال است.¹

1- ضرورت ذاتیه+لا ضروره ذاتی:

(کل انسان ناطق بالضروره لا بالضروره ذاتیه) در موجه.

(لا شی من الانسان بحجر بالضروره لا بالضروره ذاتیه) در سالبه.

این ترکیب به‌خاطر تناقض کاذب است چرا که جهت اول اشاره دارد به ضرورت محمول برای موضوع ولی جهت دوم می‌گوید ضرورت ذاتی ندارد.

2- ضرورت ذاتیه+لا ضروره وصفی:

(کل انسان ناطق بالضروره لا بالضروره الوصفیه) در موجه.

(لا شی من الانسان بحجر بالضروره لا بالضروره الوصفیه) در سالبه.

این ترکیب هم به‌خاطر تناقض کاذب است چرا که هر چیزی که ضرورت ذاتی دارد ضرورت وصفی هم می‌تواند داشته باشد.

1. این بحث (بررسی 32 حالت ترکیب قضایای موجهه مرکبه) فقط در کتاب شرح منطق علی محمدی و کتاب اشکال المیزان ذکر شده است.

3- ضرورت ذاتیه+لا دوام ذاتی:

(کل انسان ناطق بالضرورة لا بالدوام الذاتی) در موجه.

(لا شی من الانسان بحجر بالضرورة لا بالدوام الذاتی) در سالبه.

این ترکیب هم به خاطر تناقض کاذب است چرا که وقتی در جهت اول گفته می شود ضرورت محمول برای موضوع، پس نمی توان دوام را از آن سلب نمود.

4- ضرورت ذاتیه+لا دوام وصفی:

(کل انسان ناطق بالضرورة لا بالدوام الوصفی) در موجه.

(لا شی من الانسان بحجر بالضرورة لا بالدوام الوصفی) در سالبه.

این ترکیب به خاطر تناقض هم کاذب است چرا که وقتی در جهت اول گفته می شود ضرورت محمول برای موضوع پس نمی توان دوام را حتی برای وصف سلب نمود.

5- مشروطه عامه+لا ضرورة ذاتی:

(کل کاتب متحرك الاصابع بالضرورة مادام کاتب لا بالضرورة الذاتية) در موجه.

(لاشی من الکاتب بساکن الاصابع بالضرورة مادام کاتب لا بالضرورة الذاتية) در سالبه.

این ترکیب صحیح است؛ ولی کم کاربرد (غیر معتبر) است چرا که در جهت اول جمله تصریح شده است که ضرورت متحرک بودن انگشتان مادام وصف کتابت است و ضرورت مشروط به وصف کتابت است و نیازی نیست جهت دوم تصریح کند که برای ذات ضرورتی نیست.

6- مشروطه عامه+لا ضرورة وصفی:

(کل کاتب متحرك الاصابع بالضرورة مادام کاتب لا بالضرورة الوصفية) در موجه.

(لاشی من الکاتب بساکن الاصابع بالضرورة مادام کاتب لا بالضرورة الوصفية) در سالبه.

این ترکیب کاذب است به خاطر تناقض چرا که جهت اول می گوید حکم با وجود وصف ضرورت دارد و جهت دوم می گوید ضرورت ندارد پس متناقض است.

7- مشروطه عامه+لا دوام ذاتی: (مشروطه خاصه)

(کل کاتب متحرك الاصابع بالضرورة مادام کاتب لا بالدوام الذاتی) در موجه.

(لاشی من الکاتب بساکن الاصابع بالضرورة مادام کاتب لا بالدوام الذاتی) در سالبه.

این ترکیب همان مشروطه خاصه است و صحیح و معتبر است.

8- مشروطه عامه+لادوام وصفی

(کل کاتب متحرك الاصابع بالضروره مادام کاتباً لا بالدوام الوصفی) در موجه.

(لاشی من الکاتب بساکن الاصابع بالضروره مادام کاتباً لا بالدوام الوصفی) در سالبه.

این ترکیب به خاطر تناقض کاذب است چرا که وقتی جهت اول می‌گوید ضرورت دارد طبیعتاً دوام وصفی هم همراهش هست و جهت دوم نمی‌تواند آن را نقض کند.

9- وقتیه+لاضروره ذاتی

(کل قمر منخسف بالضروره وقت الحیلولة لا بالضروره الذاتیه) در موجه.

(لاشی من القمر بمنخسف بالامکان عام) در سالبه.

این ترکیب صحیح است؛ اما معتبر نیست چرا که کم‌کاربرد است؛ زیرا جهت اول می‌گوید ضرورت حکم محمول برای موضوع در وقت مشخصی است و جهت دوم می‌گوید ضرورت برای ذات نیست و به نحوی عبارت اول را تکرار کرده است.

10- وقتیه+لاضرورت وصفی

(کل قمر منخسف بالضروره وقت الحیلولة لا بالضروره الوصفیه) در موجه.

(لاشی من القمر بمنخسف وقت التربیع مادام قمراً لا بالضروره الوصفیه) در سالبه.

این ترکیب مانند حالت قبل صحیح اما غیرمعتبر است چرا که در جهت اول ضرورت مقید به وقت خاصی شده که جهت دوم می‌گوید این ضرورت منوط به وصف محمول نیست درحالی‌که جهت اول گفته که ضرورت منوط به وقت مخصوصی است نه وصف مخصوصی.

11- وقتیه+لادوام ذاتی(وقتیه مطلقه)

(کل قمر منخسف بالضروره وقت الحیلولة لا دائماً بالذات) در موجه.

(لاشی من القمر بمنخسف وقت التربیع مادام قمراً لادائماً) در سالبه.

این ترکیب صحیح و معتبر است و همان وقتیه است.

12- وقتیه+لادوام وصفی

(کل قمر منخسف بالضروره وقت الحیلولة لا دائماً بالوصف) در موجه.

(لاشی من القمر بمنخسف وقت التربیع مادام قمراً لا بالدوام الوصفی) در سالبه.

این ترکیب صحیح اما غیرمعتبر است چرا که ضرورت منوط به وقت معین است و جهت دوم می‌گوید برای وصف موضوع دوام ندارد.

13- منتشره+لاضرورت ذاتی

(کل انسان متنفس بالضروره وقتاً ما لا بالضروره الذاتیه) در مجبه.

(لا شی من الانسان بمتنفس بالضروره وقتاً ما لا بالضروره الذاتیه) در سالبه.

این ترکیب صحیح اما غیرمعتبر است چرا که در جهت اول ضرورت منوط شده به یک وقت غیرمعینی و در جهت دوم می‌گوید ضرورت برای ذات نیست که جهت اول هم به نحوی به آن اذعان داشت.

14- منتشره+لاضرورت وصفی

(کل انسان متنفس بالضروره وقتاً ما لا بالضروره الوصفیه) در مجبه.

(لا شی من الانسان بمتنفس بالضروره وقتاً ما لا بالضروره الوصفیه) در سالبه.

این ترکیب هم مانند مورد قبل صحیح اما غیرمعتبر است چرا که در جهت اول ضرورت منوط به وقت غیرمعین شده که جهت دوم می‌گوید ضرورت منوط به وصف نیست و مرتبط نیست.

15- منتشره+لادوام ذاتی(منتشره مطلقه)

(کل انسان متنفس بالضروره وقتاً ما لا بالدوام الذاتی) در مجبه.

(لا شی من الانسان بمتنفس بالضروره وقتاً ما لادائماً) در سالبه.

این ترکیب صحیح و معتبر است و همان منتشره است.

16- منتشره+لادوام وصفی

(کل انسان متنفس بالضروره وقتاً ما لا بالدوام الوصفی) در مجبه.

(لا شی من الانسان بمتنفس بالضروره وقتاً ما لادوام الوصفی) در سالبه.

این ترکیب صحیح ولی غیرمعتبر است چرا که در جهت اول ضرورت را منوط به زمانی مشخصی می‌داند که در جهت دوم می‌گوید دوام برای وصف موضوع ندارد و مرتبط نیست.

17- دائمه مطلقه+لاضرورت ذاتی

(کل فلک متحرك بالدوام لا بالضروره الذاتیه) در مجبه.

(لا شی من الانسان بحجر دائماً لا بالضروره الذاتیه) در سالبه.

این ترکیب صحیح اما غیرمعتبر است چرا که در جهت اول دوام محمول برای موضوع را بیان می‌کند و جهت دوم می‌گوید محمول برای ذات ضرورت ندارد درحالی‌که جهت اول هم به دوام اکتفا کرده بود.

18-دائمه مطلقه+لاضرورت وصفی

(کل فلک متحرك بالدوام لا بالضرورة الوصفیه) در مجبه.

(لا شی من الانسان بحجر دائماً لا بالضرورة الوصفیه) در سالبه.

این ترکیب صحیح و غیرمعتبر است چرا که جهت اول دوام محمول برای موضوع را بیان می‌کند؛ اما جهت دوم می‌گوید ضرورت برای وصف موضوع نیست که ارتباط با قبل ندارد.

19-دائمه مطلقه+لادوام ذاتی

(کل فلک متحرك دائماً لا بالدوام الذاتی) در مجبه.

(لا شی من الانسان بحجر دائماً لا دائماً) در سالبه.

این ترکیب صحیح نیست به‌خاطر تناقض دو جهت چرا که جهت اول می‌گوید دوام محمول برای موضوع و جهت دوم می‌گوید عدم دوام که این تناقض است.

20-دائمه مطلقه+لادوام وصفی

(کل فلک متحرك دائماً لا بالدوام الوصفی) در مجبه.

(لا شی من الانسان بحجر دائماً لا بدوام الوصفی) در سالبه.

این ترکیب به‌خاطر تناقض دو جهت صحیح نیست چرا که جهت اول می‌گوید دوام وصف و جهت دوم می‌گوید عدم دوام وصفی، درحالی‌که اگر دوام ذاتی داشته باشد دوام وصفی هم خواهد داشت.

21-عرفیه عامه+لاضرورت ذاتی

(کل کاتب متحرك الاصابع بالدوام مادام کاتباً لا بالضرورة الذاتیه) در مجبه.

(لا شی من الکاتب بساکن الاصابع بدوام مادام کاتباً لا بالضرورة الذاتیه) در سالبه.

این ترکیب صحیح اما غیرمعتبر است چرا که جهت اول دوام را برای وصف موضوع بیان می‌کند؛ اما جهت دوم می‌گوید محمول برای ذات موضوع ضرورت ندارد و این دو به هم مرتبط نیستند.

22-عرفیه عامه+لاضرورت وصفی

(کل کاتب متحرك الاصابع بالدوام مادام کاتباً لا بالضرورة الوصفیه) در مجبه.

(لا شى من الكاتب بساكن الاصابع بدوام مادام كاتبا لا بالضروره الوصفيه) در سالبه.

این ترکیب هم مانند ترکیب بالا صحیح اما غیر معتبر است چرا که جهت اول دوام مادام وصف را بیان می‌کند؛ اما جهت دوم می‌گوید ضرورت مادام وصف ندارد در حالی که از جهت اول هم به نحوی این مطلب برداشت می‌شد.

23- عرفیه عامه+لادوام ذاتی(عرفیه خاصه)

(كل كاتب متحرك الاصابع بالدوام مادام كاتبا لا بالدوام الذاتى) در موجه.

(لا شى من الكاتب بساكن الاصابع بدوام مادام كاتبا لا بالدوام ذاتى) در سالبه.

این ترکیب صحیح و معتبر است و همان عرفیه خاصه است.

24- عرفیه عامه+لادوام وصفی

(كل كاتب متحرك الاصابع بالدوام مادام كاتبا لا بالدوام الوصفى) در موجه.

(لا شى من الكاتب بساكن الاصابع بدوام مادام كاتبا لا بالدوام الوصفى) در سالبه.

این ترکیب صحیح نیست به خاطر تناقض دو جهت چرا که جهت اول می‌گوید دوام دارد محمول برای موضوع و جهت دوم می‌گوید دوام وصفی ندارد در حالی که اگر دوام ذات باشد دوام وصف هم خواهد بود.

25- مطلقه عامه+لاضرورت ذاتی(وجودیه لا ضروریه)

(كل انسان ضاحك بالفعل لا بالضروره الذاتيه) در موجه.

(لا شى من الانسان بمتنفس بالاطلاق العام لا بالضروره الذاتيه) در سالبه.

این ترکیب صحیح و معتبر است و همان وجودیه لا ضروریه است.

26- مطلقه عامه+لاضرورت وصفی

(كل انسان ضاحك بالفعل لا بالضروره الوصفيه) در موجه.

(لا شى من الانسان بمتنفس بالاطلاق العام لا بالضروره الوصفيه) در سالبه.

این ترکیب صحیح و غیر معتبر است.

27- مطلقه عامه+لادوام ذاتی(وجودیه لادائمه)

(كل انسان ضاحك بالفعل لا دائماً بالذات) در موجه.

(لا شى من الانسان بمتنفس بالاطلاق العام لا دائماً) در سالبه.

این مثال صحیح و معتبر است و همان وجودیه لا دائمه است.

28-مطلقه عامه+لادوام وصفی

(کل انسان ضاحک بالفعل لا بدوام الوصفی) در مجبه.

(لاشی من الانسان بمتنفس بالاطلاق العام لا بالدوام الوصفی) در سالبه.

این ترکیب صحیح اما غیرمعتبر است.

29-ممکنه عامه+لاضرورت ذاتی(ممکنه خاصه)

(کل انسان کاتب بالامکان العام لا بالضروره الذاتیه) در مجبه.

(لاشی من الحار ببارد بالامکان عام لا بالضرورة الذاتیه) در سالبه.

این صحیح و معتبر است و همان ممکنه خاصه است.

30-ممکنه عامه+لاضرورت وصفی

(کل انسان کاتب بالامکان العام لا بالضروره الوصفیه) در مجبه.

(لاشی من الحار ببارد بالامکان عام لا بالضرورة الوصفیه) در سالبه.

این مثال صحیح اما غیرمعتبر است چرا که جهت اول می‌گوید حمل محمول بر موضوع محال نیست جهت دوم می‌گوید ضرورت برای وصف موضوع ندارد که مرتبط با قبل نیست.

31-ممکنه عامه+لادوام ذاتی

(کل انسان کاتب بالامکان العام لا دائماً بالذات) در مجبه.

(لاشی من الحار ببارد بالامکان عام لا دائماً) در سالبه.

این مثال صحیح و غیرمعتبر است.

32-ممکنه عامه+لادوام وصفی

(کل انسان کاتب بالامکان العام لا بالدوام الوصفی) در مجبه.

(لاشی من الحار ببارد بالامکان عام لا بالدوام الوصفی) در سالبه.

این ترکیب صحیح اما غیرمعتبر است چرا که جهت اول می‌گوید حمل محمول بر موضوع محال نیست و جهت دوم می‌گوید محمول برای وصف موضوع دوام ندارد که این دو به هم مرتبط نیست.

3 2 1

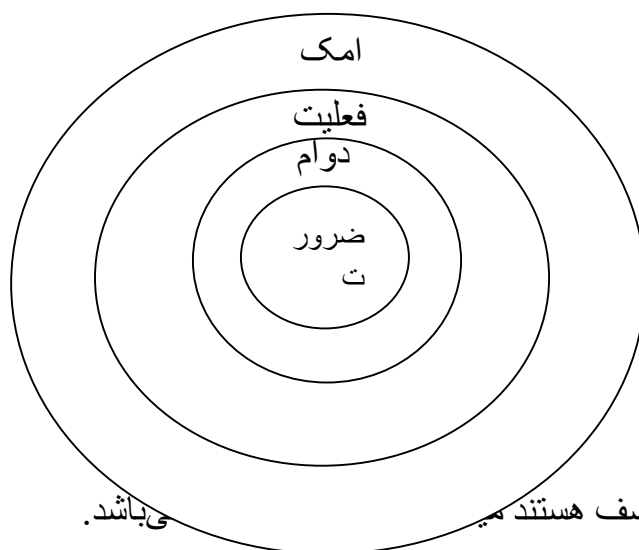
بخش سوم: نسبت بین قضایای موجهه

فصل اول: روابط مصداقی قضایای موجهه

مبحث اول: روابط مصداقی قضایای موجهه بسیطه

در ابتدا لازم است گفته شود ارکان قضایای بسیطه 4 مورد است: 1- ضرورت 2- دوام 3- فعلیت 4- امکان

روابط این چهار جهت به صورت عموم خصوص مطلق است که ضرورت اخص از جهات دیگر و امکان اعم از جهات دیگر می‌باشد.



این رابطه میان جهاتی که مادام وصف هستند می‌باشد.

اما روابط مصداقی سایر جهات بشرح ذیل است:

1- اما رابطه میان ضروریه ذاتیه و مشروطه عامه هم به صورت عموم خصوص مطلق است یعنی مشروطه عامه با ضرورت مادام وصف اعم است چرا که در جایی که ضرورت ذات است ضرورت وصف هم می‌تواند باشد اما گاهی ضرورت وصف است و ضرورت ذات نیست پس مشروطه عامه اعم است.

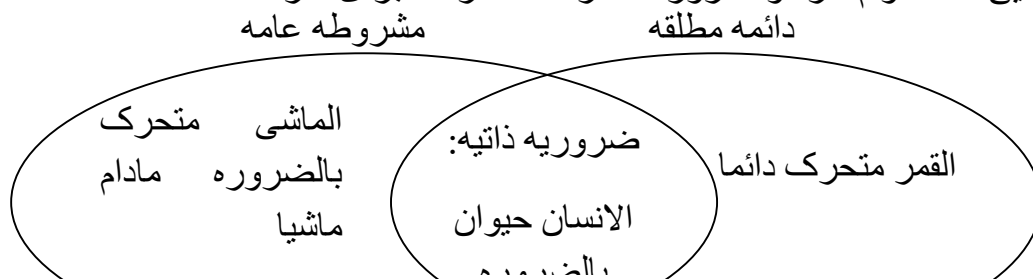
1. فرصت حسینی شیرازی، محمد نصیر، اشکال المیزان، ص 71 تا 73.

2. محمدی، علی، شرح منطق مظفر، ج 1، ص 386 تا 392.

3. توضیح چرایی تناقضات و عدم اعتبار برخی ترکیب‌ها برداشت نویسنده است و در کتب منطقی چرایی آن ذکر نشده است.

2- رابطه میان دائمه مطلقه و ضروریه ذاتیه عموم خصوص مطلق است و همان‌طور که در جدول بالا گفته شد ضروریه اخص از دائمه است چرا که هر دوامی ضرورت ندارد مثل متحرک بودن برای ماه.

3- رابطه میان دائمه مطلقه و مشروطه عامه عموم و خصوص من وجه است چرا که وجه اشتراک آنها ضروریه ذاتیه است اما نقطه افتراق آنها در مشروطه عامه در جایی است که ضرورت برای وصف است نه ذات مثل متحرک بودن برای ماشی و نقطه فرق در دائمه مطلقه نسبت به مشروطه عامه در جایی است دوام دارد و ضرورت ندارد مثل حرکت برای قمر.



4- رابطه میان عرفیه عامه و دائمه مطلقه عموم خصوص مطلق است و عرفیه عامه اعم است چرا که هر جا دوام ذات باشد دوام وصف هم هست اما اگر جایی دوام وصف بود لزوماً دوام ذات نیست مثل تحرک انگشتان برای کاتب در هنگام نوشتن.

5- رابطه میان عرفیه عامه و مشروطه عامه عموم خصوص مطلق است و عرفیه عامه اعم است که در جدول اول بحث مشخص شد.

6- رابطه میان عرفیه عامه و ضروریه ذاتیه عموم و خصوص مطلق است و عرفیه عامه اعم است چرا که از طرفی هر جا ضرورت ذاتی باشد دوام وصف هم قطعاً هست اما لازم نیست جایی که دوام وصف باشد حتماً ضرورت ذاتی باشد مثل تحرک انگشتان برای نویسنده.

عده‌ای از طریق قیاس مساوات این‌طور دلیل آوردند که عرفیه عامه اعم از دائمه مطلقه و مشروطه عامه است از طرفی این دو اعم از ضروریه ذاتیه هستند و از آنجایی که قاعده (اعم الاعم اعم) صحیح است پس بطریق قیاس مساوات، عرفیه عامه اعم از ضروریه ذاتیه است.¹

7- مطلقه عامه اعم مطلق از همه ی جهات گذشته است چرا که وقتی ضرورت یا دوام برای ذات یا وصف باشد قطعاً قبل از آن محمول بر موضوع فعلیت پیدا کرده است.

1. محمدی، علی، شرح منطق مظفر، 372.

8- رابطه میان حینیه مطلقه و مطلقه عامه عموم و خصوص مطلق است ولی مطلقه عامه اعم است چرا که برای موجود شدن حینیه مطلقه باید ذات به وجود بیاید تا فعلیتی باشد و به عبارت دیگر فعلیت برای وصف موضوع مبتنی بر فعلیت خود موضوع است و لا عکس.

9- حینیه مطلقه اعم مطلق از جهات گذشته است غیر از مطلقه عامه که ذکر شد.

10- ممکنه عامه اعم مطلق از هر شش جهت گذشته است.

11- حینیه ممکنه اخص از ممکنه عامه است و قسمی از آن است اما از دیگر جهات اعم است.¹

مبحث دوم: روابط مصداقی بین قضایای موجهه مرکبه با بسیطه

روابط مصداقی قضایای موجهه مرکبه و با قضایای موجهه بسیطه و همچنین با سایر جهات مرکبه دیگر بدین شرح می‌باشد.

1- مشروطه خاصه

رابطه مصداقی مشروطه خاصه با جهات دیگر بدین شرح است:

1- میان مصداقی مشروطه خاصه و دائمه مطلقه تباین کلی است چرا که مشروطه خاصه مقید شده به لا دوام ذاتی که دقیقاً بر عکس دائمه مطلقه است.

2- میان مصداقی مشروطه خاصه و ضروریه ذاتیه تباین است چرا که در مشروطه خاصه دوام برای ذات نیست پس قطعاً ضرورت هم نمی‌تواند داشته باشد چرا که ضرورت اخص از دوام است.

3- مشروطه خاصه اخص مطلق از مشروطه عامه است چرا که قید لا دوام دارد و المقید اخص من المطلق.

4- دیگر جهات از مشروطه خاصه اعم مطلق هستند چرا که جهات دیگر از مشروطه عامه اعم بودند و مشروطه عامه هم اعم از مشروطه خاصه پس اعم الاعم اعم.²

2- عرفیه خاصه

رابطه مصداقی عرفیه خاصه با جهات دیگر بدین شرح است:

1- عرفیه خاصه اعم از مشروطه خاصه است چرا که دوام اعم از ضرورت می‌باشد.

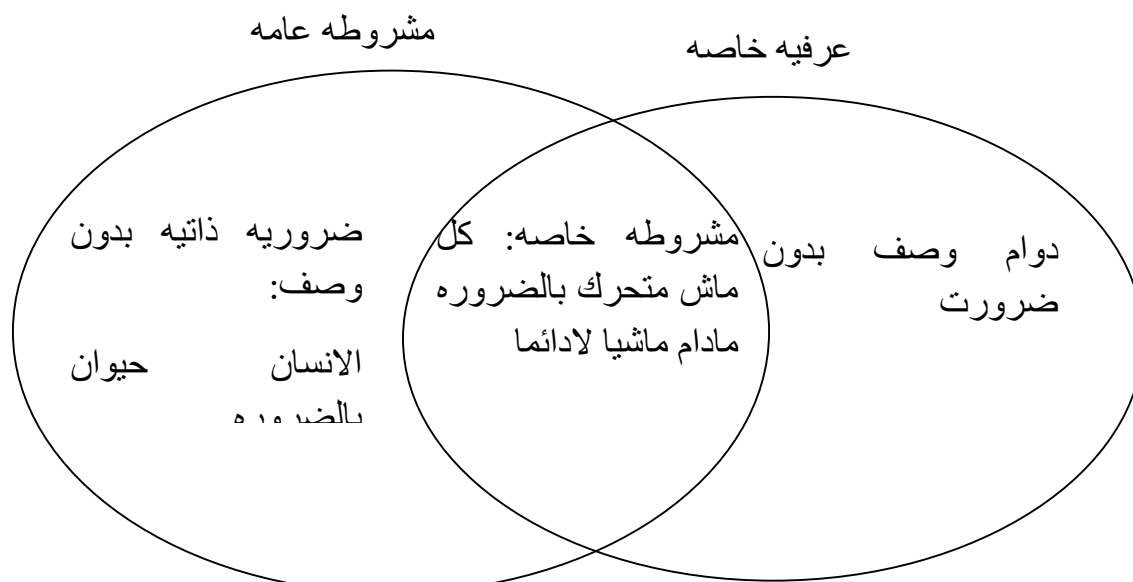
1. همان، ص 373.

2. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 95.

2- عرفیه خاصه مباین با ضروریه ذاتیه است چرا که قید لادائماً می‌گوید دوام ذات نداشته باشد پس به طریق اولی ضرورت هم ندارد.

3- عرفیه خاصه مباین دائمه مطلقه است چرا که قید دائماً می‌گوید دوام برای ذات نباشد که مستقیماً دائمه مطلقه را نفی می‌کند.

4- رابطه میان مصادیق عرفیه خاصه و مشروطه عامه عموم و خصوص من وجه است چرا که اجتماع دارند در مشروطه خاصه و نقطه اختصاصی عرفیه خاصه زمانی است که فقط دوام برای وصف باشد و نقطه اختصاصی مشروطه عامه زمانی است که ضرورت برای وصف بدون قید لادوام باشد یا ضروریه ذاتیه باشد.



5- رابطه میان عرفیه خاصه و عرفیه عامه عموم و خصوص مطلق است و عرفیه خاصه اخص است چرا که مقید اخص از مطلق است.

6- عرفیه خاصه نسبت به سایر جهات باقی مانده اخص مطلق است چرا که جهات دیگر اعم از عرفیه عامه هستند و عرفیه عامه همان‌طور که ذکر شد اعم از عرفیه خاصه است پس اعم الاعم اعم.¹

3- وجودیه لاضروریه

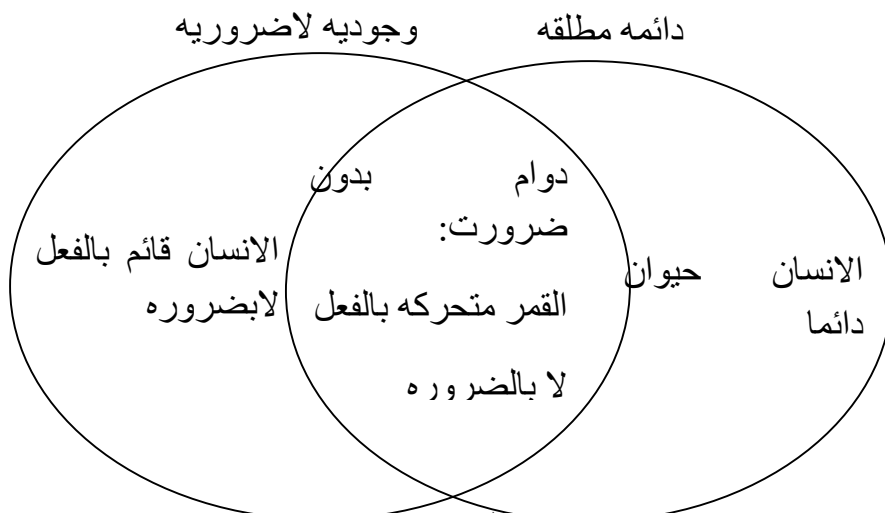
رابطه مصداقی وجودیه لادائمه با جهات دیگر بدین شرح است:

1- وجودیه لاضروریه اعم مطلق است از مشروطه خاصه و عرفیه خاصه چرا که قبل گفتیم فعلیت اعم از دوام و ضرورت است.

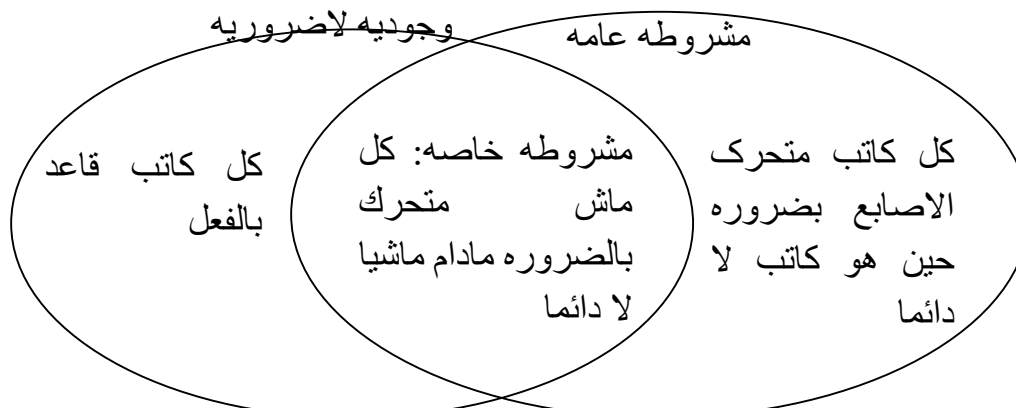
1. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح شمسیه، ص 96.

2- وجودیه لاضروریه مابینت دارد نسبت به ضروریه ذاتیه چرا که قید لاضروره دارد.

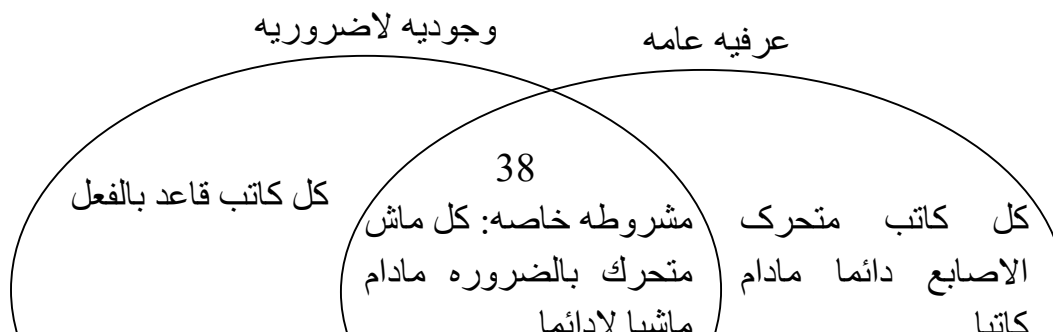
3- میان مصادیق وجودیه لاضروریه و دائمه مطلقه عموم و خصوص من وجه است چرا که اشتراک دارند در دوام بدون ضرورت و نقطه اختصاصی دائمه مطلقه دوامی است که ضرورت هم داشته باشد و نقطه اختصاصی وجودیه لاضروریه بدون دائمه مطلقه می شود در جایی که محمول دوام برای موضوع ندارد.



4- میان مصادیق وجودیه لاضروریه و مشروطه عامه عموم و خصوص من وجه است چرا که در مشروطه خاصه مشترک هستند و نقطه اختصاصی وجودیه ضروریه جایی که ضرورت نداشته باشد به حسب وصف و نقطه اختصاصی مشروطه عامه در جایی است که ضرورت باشد.



5- میان مصادیق وجودیه لاضروریه و عرفیه عامه عموم و خصوص من وجه است چرا که این دو مشترکند در مشروطه خاصه و نقطه اختصاصی وجودیه ضروریه در جایی است که دوام نداشته باشد و نقطه اختصاصی عرفیه عامه در جایی است که ضرورت داشته باشد.



6- وجودیه لاضروریه اخص از مطلقه عامه است چرا که مقید اخص از مطلق است.

7- وجودیه لاضروریه اخص از ممکنه عامه است چرا که ممکنه عامه اعم از مطلقه عامه است و مطلقه عامه اعم از وجودیه لاضروریه است پس اعم الاعم اعم.¹

8- حینیه ممکنه اعم از وجودیه لاضروریه است چرا که امکان اعم از فعلیت است.²

4- وجودیه لادائمه

رابطه مصداقی وجودیه لادائمه با جهات دیگر بدین شرح است:

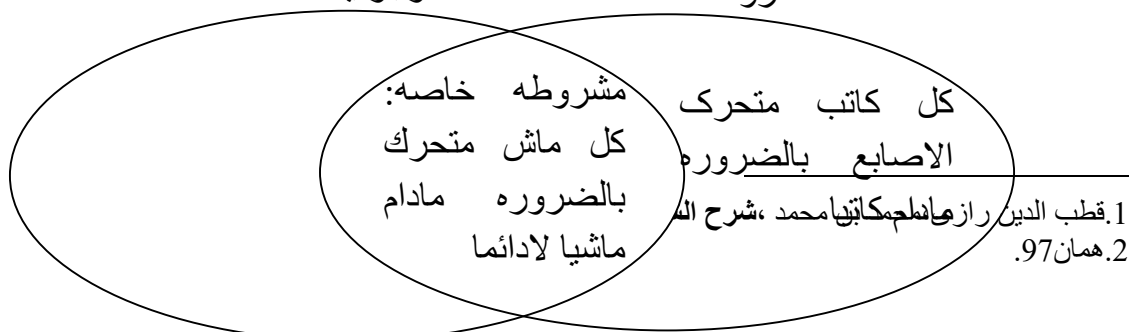
1- وجوبیه لا دائمه اخص مطلق از وجودیه لا ضروریه است چرا که در وجوبیه لاضروریه نباید ضرورت باشد اما می‌شود که دوام باشد اما در وجوبیه لا دائمه وقتی دوام نیست طبیعتاً ضرورت هم نیست به عبارت دیگر از آن جایی که وجودیه لاضروریه یک‌جهت دوام بیشتر از وجودیه لادائمه دارد پس اعم از او است.

2- وجودیه لادائمه اعم مطلق از مشروطه خاصه و عرفیه خاصه است چرا که اگر ضرورت یا دوام مادام وصف باشد می‌تواند وجودیه لادائمه باشد اما وجودیه لادائمه یک حالت اضافی دارد که آن فعلیت محمول برای موضوع است بدون آنکه وصف ضرورت یا دوام داشته باشد.

3- وجودیه لادائمه مابینت دارد با ضرورت ذاتیه و دائمه مطلقه چرا که وجودیه لادائمه مستقیماً می‌گوید نباید ضرورت ذات یا وصف موجود باشد.

4- رابطه میان مصادیق وجودیه لادائمه و مشروطه عامه عموم و خصوص من وجه است چرا که مشترک هستند در مشروطه خاصه و نقطه اختصاصی وجودیه لا دائمه عدم دوام است مطلقاً و نقطه اختصاصی مشروطه عامه ضرورت است. مشروطه عامه

وجودیه لادائمه

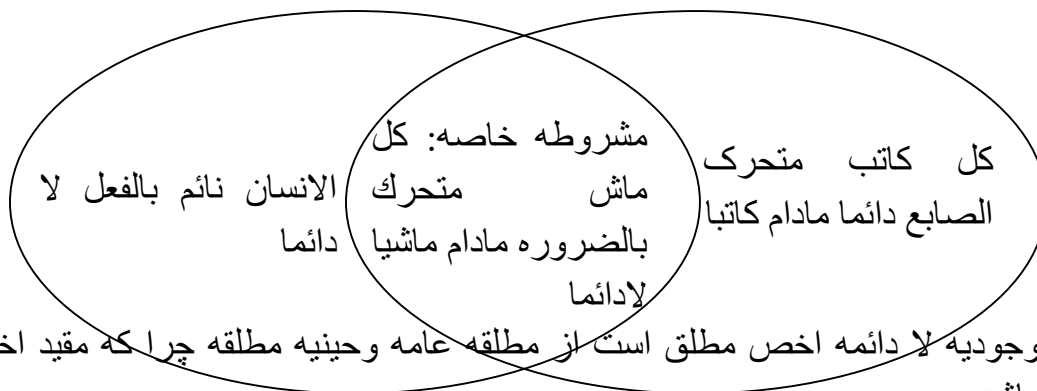


1. قطب الدین راز و ملامکاتینا محمد، شرح الله
2. همان 97.

الانسان نائم بالفعل لا

دائما

5- رابطه میان مصادیق وجودیه لادائمه و عرفیه عامه عموم و خصوص من است چرا که مشترک هستند در مشروطه خاصه و نقطه اختصاصی وجودیه لادائمه عدم دوام مطلقا است و نقطه اختصاصی عرفیه عامه ضرورت استغنییه عامه وجودیه لادائمه



6- وجودیه لا دائمه اخص مطلق است از مطلقه عامه و حینیه مطلقه چرا که مقید اخص از مطلق می باشد.

7- وجودیه لا دائمه اخص مطلق است از ممکنه عامه و حینیه ممکنه چرا که امکان اعم از دوام می باشد.¹

5- وقتیه

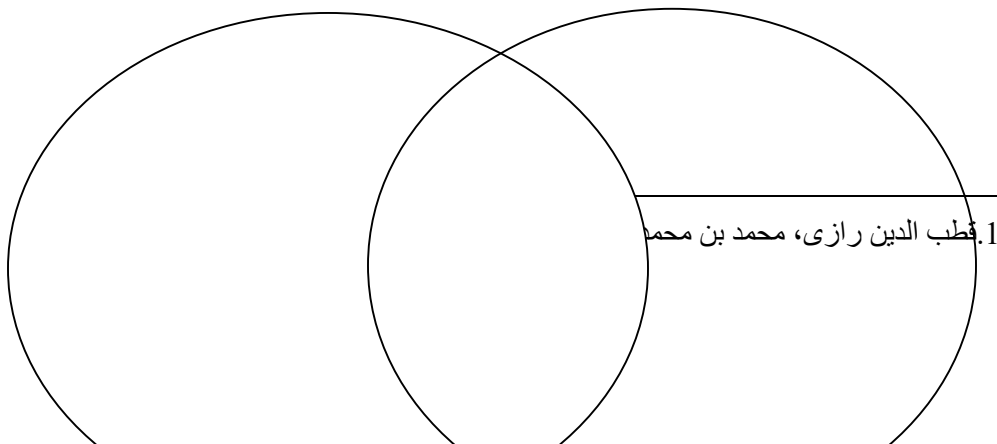
رابطه مصداقی وجودیه وقتیه با جهات دیگر بدین شرح است:

1- وقتیه اخص مطلق از وجودیه لا ضروریه و وجودیه لادائمه است چرا که در وقتیه ضرورت در یک زمان معین است در صورتی که ان دو اطلاق دارند و مطلق اعم از مقید است.

2- رابطه میان مصادیق وقتیه و عرفیه خاصه عموم و خصوص من وجه است چرا که اشتراک دارند در ضرورت به حسب وصف در ذات موضوع و نقطه اختصاصی عرفیه خاصه در جایی است که وصف ضروری برای ذات موضوع نیست و نقطه اختصاصی عرفیه خاصه زمانی است که حسب وصف ضرورت یا دوام نداشت باشد.

وقتیه

عرفیه خاصه

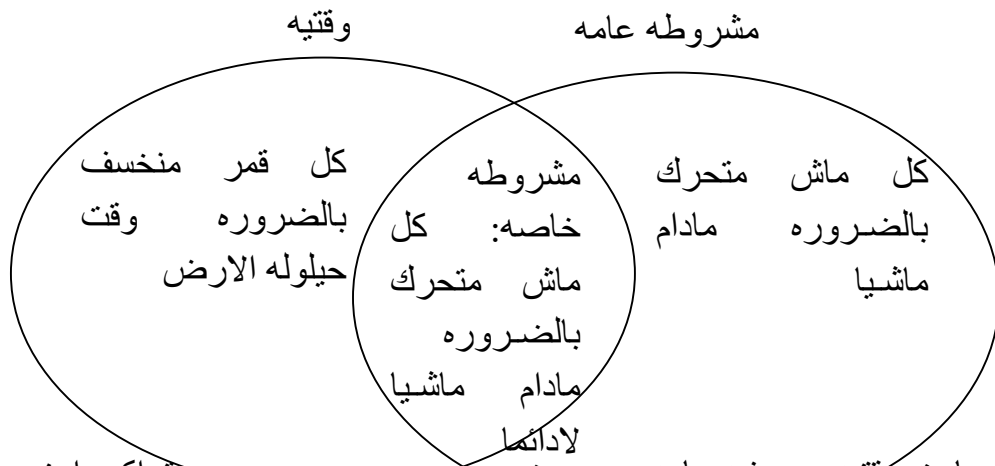


کل قمر منخسف	کل منخسف مظلم	کل کاتب متحرك
بالضروره وقت	مادام بدوام	الاصابع دائما مادام
حیلوله الارض	منخسفا لا دائما	کاتبا لا دائما

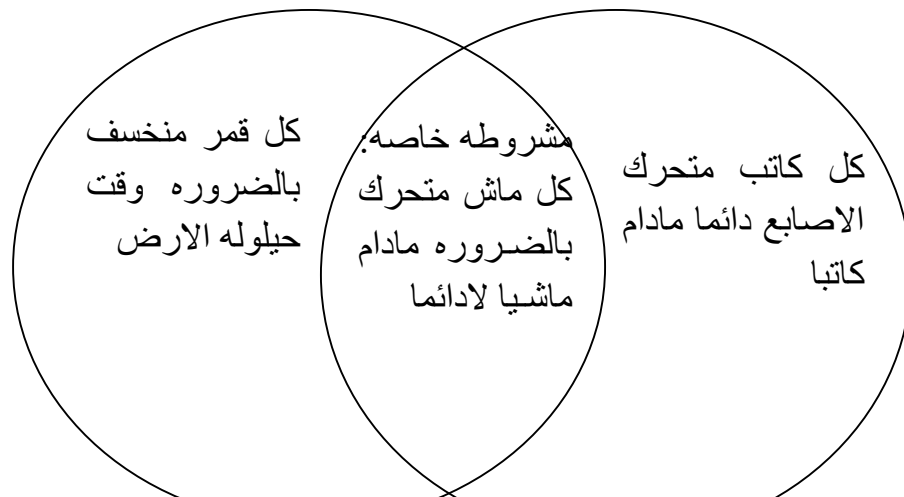
3- رابطه میان مصادیق وقتیه و مشروطه خاصه عموم خصوص مطلق است و وقتیه اعم از مشروطه خاصه است چرا که هر وقت ضرورت مادام وصف باشد قطعاً در زمان مشخص هم ضرورت دارد یعنی اگر مشروطه عامه بود قطعاً وقتیه هم می‌تواند باشد ولی برعکس آن صحیح نیست .

4- وقتیه مباین است با دائمه مطلقه و ضروریه ذاتیه چرا که در همه حال ضرورت را دوام ندارد.

5- میان مصادیق وقتیه و مشروطه عامه عموم و خصوص من وجه است چرا که اشتراک دارند در مشروطه خاصه و نقطه اختصاصی مشروطه عامه در ضرورت است مطلقاً و نقطه اختصاصی وقتیه مقید بودن در زمان خاص است.



6- میان مصادیق وقتیه و عرفیه عامه عموم و خصوص من وجه است چرا که اشتراک دارند در مشروطه خاصه و نقطه اختصاصی عرفیه عامه در ضرورت است و نقطه اختصاصی وقتیه مقید بودن در زمان خاص است.



7- وقتیه اخص مطلق از مطلقه عامه و ممکنه عامه است چرا که مقید اخص من المطلق.¹

6-منتشره

رابطه مصداقی منتشره با جهات دیگر بدین شرح است:

1-منتشره اعم مطلق از وقتیه است چرا که اگر ضرورت در وقت معیت صدق کند در قوت نامشخص هم صدق می‌کند ولی برعکس صحیح نیست.

2-سایر نسبت ها مانند بحث وقتیه است و از آنجایی که منتشره اعم از وقتیه است هر جا وقتیه صدق کند قطعاً منتشره صدق می‌کند.²

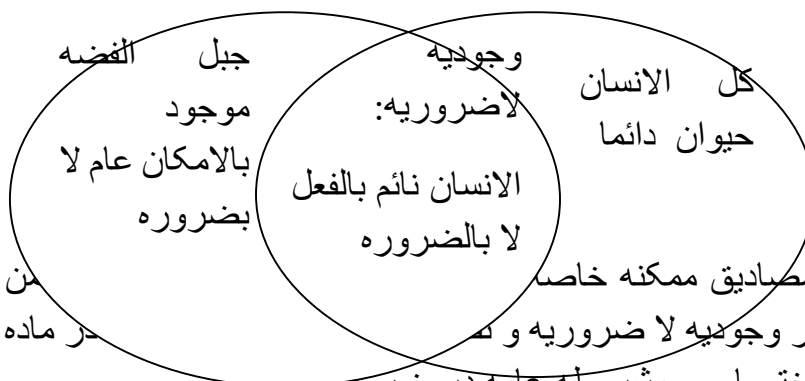
7-ممکنه خاصه

رابطه مصداقی ممکنه خاصه با جهات دیگر بدین شرح است:

1-از سایر جهات مرکبه اعم مطلق است چرا که امکان اعم از جهات است.

2-ممکنه خاصه مباین ضروریه ذاتیه است چرا که ضروریه ذاتیه ضرورت محمول برای موضوع را بیان می‌کند اما ممکنه خاصه می‌گوید دو طرف ضرورت ندارند و سلب ضرورتین می‌کند.

3-رابطه میان مصادیق ممکنه خاصه و دائمه مطلقه عموم و خصوص من وجه است چرا که اشتراک دارند در وجودیه لا ضروریه و نقطه اختصاصی ممکنه خاصه در جهت امکانی است که به فعلیت نرسیده و نقطه اختصاصی دائمه مطلقه در ضرورت است.
دائمه مطلقه
ممکنه خاصه

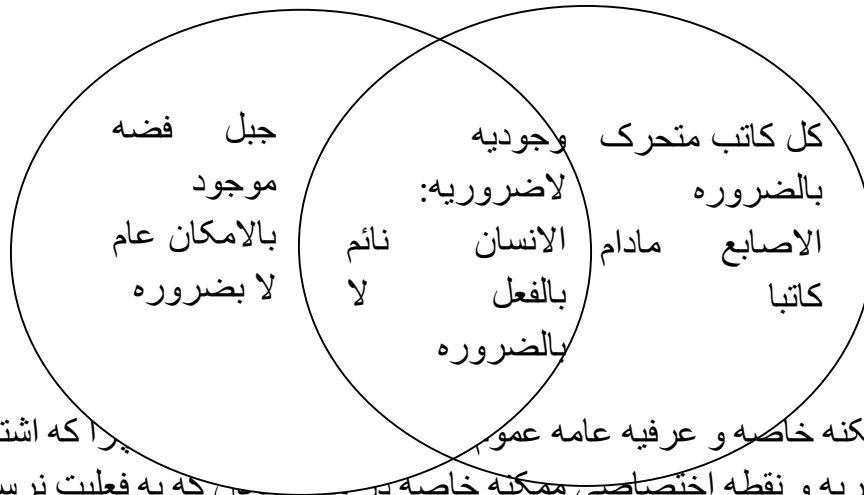


4-رابطه میان مصادیق ممکنه خاصه اشتراک دارند در وجودیه لا ضروریه و نرسیده و نقطه اختصاصی مشروطه عامه در ضرورت است.

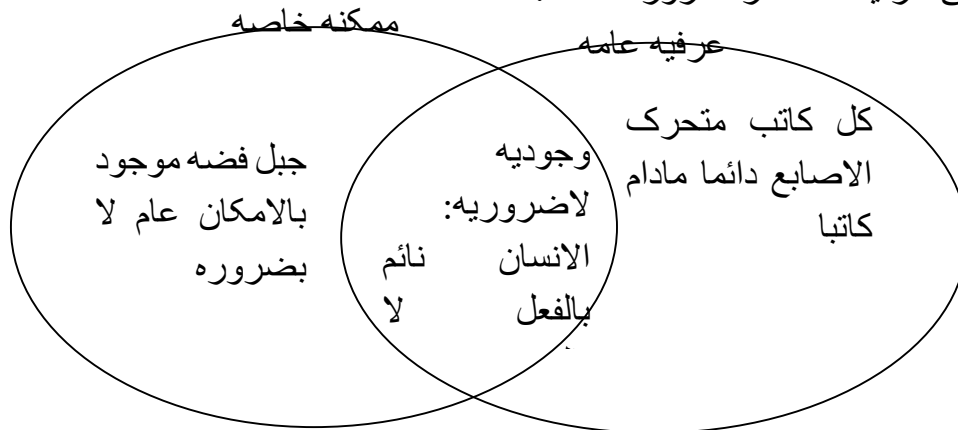
1. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 99.

2. همان، ص 99.

مشروطه عامه ممکنه خاصه



5- میان مصادیق ممکنه خاصه و عرفیه عامه عمومیت دارند در وجودیه لاضروریه و نقطه اختصاصی ممکنه خاصه در من که به فعلیت نرسیده و نقطه اختصاصی عرفیه عامه در ضرورت است.



6- ممکنه خاصه اخص مطلق از ممکنه عامه است چرا که ممکنه عامه هم می‌تواند سلب یک ضرورت کند و هم سلب دوضرورت ایجابی و سلبی.

پس به طور خلاصه در بحث روابط مصداقی جهات مرکبه و بسیطه:

- 1- ممکنه عامه اعم، از جهات بسیطه و ممکنه خاصه، اعم از جهات مرکبه است.
- 2- ضروریه ذاتیه، اخص جهات بسیطه و مشروطه خاصه، اخص جهات مرکبه است.
- 3- دائمه مطلقه از ضروریه مطلقه اعم و با مشروطه عامه، عامین من وجه است.
- 4- عرفیه عامه از جمیع قضایای قبل اعم است.
- 5- مطلقه عامه از جمیع قضایای قبل اعم است.
- 6- حینیۀ مطلقه از مطلقه عامه اخص و از بقیه قضایای مذکور اعم است.

7- ممکنه عامه اعم قضایای ذکر شده است.

8- حینیۀ ممکنه از ممکنه عامه اخص و از مابقی آنها اعم است.

9- عرفیه خاصه از مشروطه خاصه اعم مطلق است.

10- وجودیه لا ضروریه اعم مطلق از عرفیه خاصه است.

11- وجودیه لا دائمه از همه قضایای قبل اعم مطلق است.

12- حینیۀ لا دائمه از مشروطه خاصه و عرفیه عامه، اعم مطلق و از وجودیه لا ضروریه و وجودیه لا دائمه، اخص مطلق است.

13- ممکنه خاصه از مشروطه خاصه و عرفیه خاصه و وجودیه لا ضروریه و وجودیه لا دائمه و حینیۀ لا دائمه اعم مطلق است.

در جدول چهارم از قسمت جداول، روابط مصداقی موجهات بسیطه و مرکبه در یک نما مورد بررسی قرار گرفته شده است.

فصل دوم: تناقض در قضایای موجهه

منطقیون در بحث قضایای موجهه بعد از بررسی روابط مصداقی قضایای موجهه، وارد بحث تناقض می‌شوند؛ ولی وارد به بحث ملحقات تناقض از جمله تضاد، دخول تحت تضاد و تداخل، نمی‌شوند و همچنین در ادامه، از موارد استدلال‌های مباشر فقط عکس مستوی و عکس نقیض را ذکر می‌کنند و وارد به بحث نقض محمول و نقض موضوع و نقض طرفین نمی‌شوند؛ بدین جهت، بررسی نسبت قضایای موجهه در این پایان‌نامه به تبعیت از کتب منطقی می‌باشد.

در بحث تناقض بیان شد که برای ایجاد تناقض بین دو جمله باید در 8 امر اتحاد و در 3 امر اختلاف باشد.

اتحاد باید در موضوع، محمول، شرط، اضافه، قوه و فعل، جزء و کل، مکان، زمان باشد و ملاصدرا شرط نهمی اضافه کرده که وحدت در حمل اولی و حمل شایع که باید یا هر دو حمل اولی (حمل مفهوم بر مفهوم) و یا هر دو حمل شایع باشند (حمل مفهوم بر مصداق) می‌باشد.¹

اما اختلاف باید در کم، کیف و جهت باشد.

پس نقیض موجهه کلیه می‌شود سالبه جزئیه.

1. مظفر، محمدرضا، المنطق، ج 2، ص 130.

نقیض سالبه کلیه می‌شود موجب جزئیه.

نقیض موجب جزئیه می‌شود سالبه کلیه.

نقیض سالبه جزئیه می‌شود موجب کلیه.

اختلاف در جهت زمانی لازم است که قضیه موجهه باشد و برای اطلاع از نقیض قضایا لازم است نقیض هر یک از قضایای موجهه بسیطه و مرکبه از قبل معین بشود.

مبحث اول: نقیض موجهات بسیطه

ابتدا لازم است ذکر شود که نقیض موجهات بسیطه با نقیض صریح است یا نقیض غیر صریح.

نقیض صریح یعنی آنکه نقیض یک‌جهت دقیقاً یکی دیگر از جهات معروفه باشد مثل ضرورت ذاتیه که نقیضش می‌شود عدم ضرورت که همان امکان عام است.

نقیض غیر صریح یا لازمه نقیض است که نقیض یک‌جهت مستقیماً جهتی از جهات معروفه نیست؛ بلکه لازمه آن است مثل دوام که نقیض می‌شود عدم دوام که عدم دوام جهت مستقلی نیست اما بر می‌گردد به مطلقه عامه یا همان فعلیت در حالت سالبه که عدم دوام را میرساند.¹

نکته: همان‌طور که در بحث تناقض گذشته در بحث تناقض از صدق یکی به کذب دیگری و از کذب یکی به صدق دیگری می‌رسیم.

1- ضروریه ذاتیه

نقیض جهت ضروریه ذاتیه می‌شود ممکنه عامه به نقیض صریح، چرا که امکان عام یعنی سلب ضرورت از طرف مقابل.

مثال موجب کلیه:

(کل انسان حیوان بضروره) نقیضش می‌شود (بعض الانسان ليس حیوان بالامکان عام)

در این عبارت، جمله اول صادق و نقیض آن کاذب است.

مثال سالبه کلیه:

(لا شی من الحيوان بحجر بالضرورة) نقیضش می‌شود (بعض الانسان حجر بالامکان عام)

که در این عبارت، جمله اول صادق و نقیض آن کاذب است.

1. مظفر، محمد رضا، المنطق، ج 2، ص 192.

2- مشروطه عامه

نقیض جهت مشروطه عامه می‌شود حینیه ممکنه به نقیض صریح، چرا که ضرورت وصف نقیضش می‌شود عدم ضرورت وصف از طرف مقابل.

مثال موجبه کلیه:

(کل کاتب متحرک الاصابع بالضروره مادام کاتباً) نقیضش می‌شود (بعض الکاتب لیس بمتحرک الاصابع مادام کاتباً بالامکان العام)

در این عبارت، جمله اول صادق و نقیض آن که سالبه جزئیه است کاذب است.

مثال سالبه کلیه:

(لا شی من الکاتب بساکن الاصابع مادام کاتباً) نقیضش می‌شود (بعض الکاتب ساکن الاصابع مادام کاتباً)

در این عبارت، جمله اول صادق و نقیض آن که موجبه جزئیه است کاذب است.¹

3- دائمه مطلقه

نقض جهت دائمه مطلقه می‌شود مطلقه عامه به نقیض غیر صریح (لازم نقیض) چرا که مطلقه عامه در حالت سالبه یعنی عدم فعلیت حداقل برای یک لحظه که یعنی همان عدم دوام چرا که عدم فعلیت رشته دوام را پاره می‌کند.

مثال موجبه کلیه:

(کل فلک متحرک دائماً) نقیضش می‌شود (بعض الفلک لیس بمتحرک بالفعل)

در این عبارت جمله اول موجبه کلیه است و صادق، و جمله دوم سالبه جزئیه و کاذب است.

مثال سالبه کلیه:

(لا شی من الفلک بساکن دائماً) نقیضش می‌شود (بعض الفلک ساکن بالفعل)

در این عبارت جمله اول سالبه کلیه است و صادق، و جمله دوم موجبه جزئیه و کاذب است.

1. محمدی، علی، شرح منطق مظفر، ص 441.

4- عرفیه عامه

نقیض جهت عرفیه عامه می‌شود حینیه مطلقه به نقیض غیر صریح (لازم نقیض) چرا که نقیض عرفیه عامه می‌شود عدم دوام وصف که حینیه مطلقه در حالت سالبه دوام وصف را قطع می‌کند.

مثال موجبه کلیه:

(کل ماشی متحرک دائماً مادام ماشیا) که نقیضش می‌شود (بعض الماشی لیس بمتحرک بالفعل مادام ماشیا)

در این عبارت جمله اول موجبه کلیه است و صادق، و جمله دوم سالبه جزئیه و کاذب است.

مثال سالبه کلیه:

(لا شی من الماشی بساکن دائماً مادام ماشیا) که نقیض می‌شود (بعض الماشی ساکن دائماً مادام ماشیا)

در این عبارت جمله اول سالبه کلیه است و صادق، و جمله دوم موجبه جزئیه و کاذب است.

5- وقتیه

نقیض جهت وقتیه می‌شود ممکنه عامه¹ چرا که ممکنه عامه سلب ضرورت می‌کند از طرف مقابل چه در زمان معین و چه مطلق.

مثال موجبه کلیه:

(کل قمر منخسف بالضروره وقت الحیلولة) که نقیضش می‌شود (بعض القمر لیس منخسف بالامکان عام وقت الحیلولة)

در این عبارت مثال اول موجبه کلیه و صادق است و مثال دوم سالبه جزئیه و کاذب است.

مثال سالبه کلیه:

(لا شی من القمر غیر منخسف بالضروره وقت الحیلولة) که نقیضش می‌شود (بعض القمر غیر منخسف بالامکان العام وقت الحیلولة)

در این عبارت مثال اول سالبه کلیه و صادق است و مثال دوم موجبه جزئیه و کاذب است.

1. محمد نصیر حسینی شیرازی در کتاب اشکال المیزان نام این امکان را امکان معینه گذاشته و گفته کسی غیر از من به این اسم نام گذاری نکرده است.

6-منتشره مطلقه

نقیض جهت منتشره مطلقه می‌شود ممکنه عامه چرا که امکان عام سلب ضرورت از طرف مقابل انجام می‌دهد چه می‌خواهد ضرورت در زمان نامشخص باشد یا مطلق باشد.

مثال موجبه کلیه:

(کل انسان متنفس بالضروره وقتاً ما) که نقیض آن می‌شود (بعض انسان لیس بمتنفس بالامکان عام فی شی من الاوقات)

در این عبارت مثال اول موجبه کلیه و صادق است و مثال دوم سالبه جزئیه و با جهت امکان عام و کاذب است.

مثال سالبه کلیه:

(لا شی من الانسان غیر متنفس بالضروره وقتاً ما) که نقیض آن می‌شود (بعض الانسان غیر متنفس بالامکان عام فی شی من الاوقات)

در این عبارت مثال اول سالبه کلیه و صادق است و مثال دوم موجبه جزئیه و کاذب است.

7-مطلقه عامه

نقیض جهت مطلقه عامه می‌شود دائمه مطلقه به نقیض غیر صریح (لازم نقیض) چرا که دوام در حالت سالبه فعلیت را از بین می‌برد؛ یعنی اگر دائماً محمول از موضوع سلب شود معنایش این است که محمول برای یک لحظه هم حمل بر موضوع نشده است.

مثال موجبه کلیه:

(کل انسان قاعد بالفعل) که نقیضش می‌شود (بعض الانسان لیس قاعدتاً بالدوام)

در این عبارت مثال اول موجبه کلیه و صادق است و مثال دوم سالبه جزئیه و بار جهت دوام و کاذب است.

مثال سالبه کلیه:

(لا شی من الانسان طائر بالفعل) که نقیضش می‌شود (بعض الانسان طائر بالدوام)

در این عبارت مثال اول سالبه کلیه و صادق است و مثال دوم موجبه جزئیه و کاذب است.

8-حینه مطلقه

نقیض جهت حینه مطلقه می‌شود عرفیه عامه به نقیض غیر صریح (لازم نقیض) چرا که عرفیه عامه در حالت سالبه دوام وصف را دائماً سلب می‌کند و باعث می‌شود حداقل برای یک لحظه هم فعلیت محمول برای وصف موضوع نباشد.

مثال موجبه کلیه:

(کل کاتب متحرک الاصابع بالفعل مادام کاتباً) که نقیضش می‌شود (بعض الکاتب لیس متحرک الاصابع دائماً مادام کاتباً)

در این عبارت مثال اول موجبه کلیه و صادق است و مثال دوم سالبه جزئیه و کاذب است.

مثال سالبه کلیه:

(لا شی من الکاتب بساکن الاصابع بالفعل مادام کاتباً) که نقیضش می‌شود (بعض الکاتب ساکن الاصابع بالدوام مادام کاتباً)

در این عبارت مثال اول سالبه کلیه و صادق است و مثال دوم موجبه جزئیه و با جهت عرفیه عامه و کاذب است.¹

9-ممکنه عامه

نقیض جهت ممکنه عامه می‌شود ضروریه ذاتیه چرا که ضرورت ذاتیه در حالت سالبه می‌شود همان امتناعی که مخالف ممکنه عامه است.

مثال موجبه کلیه:

(کل انسان ضاحک بالامکان عام) که نقیضش می‌شود (بعض الانسان لیس بضاحک بالضروره)

در این عبارت مثال اول موجبه کلیه و صادق است و مثال دوم سالبه جزئیه و با جهت ضروریه ذاتیه ذکر شده و کاذب است.

مثال سالبه کلیه:

(لا شی من الانسان بحجر بالامکان عام) که نقیضش می‌شود (بعض الانسان حجر بالضروره)

در این عبارت مثال اول سالبه کلیه و صادق است و مثال دوم موجبه جزئیه و کاذب است.

1. محمدی، علی، شرح منطق مظفر، ص 442.

10-حینیه ممکنه

نقیض جهت حینیه ممکنه می‌شود مشروطه عامه چرا که مشروطه عامه در حالت سالبه ضرورت محمول برای وصف موضوع را ممتنع می‌داند.

مثال موجبه کلیه:

(کل ماشی متحرک بالامکان عام مادام ماشیا) که نقیضش می‌شود (بعض ماش لیس متحرک بالضروره مادام ماشیا)

در این عبارت مثال اول موجبه کلیه و صادق است و مثال دوم سالبه جزئیه و با جهت ضرورت مطلقه است و کاذب است.

مثال سالبه کلیه:

(لا شی من الماشی بساکن بالامکان العام مادام ماشیا) که نقیضش می‌شود (بعض ماش ساکن بالضروره مادام ماشیا)

در این عبارت مثال اول سالبه کلیه و صادق است و مثال دوم موجبه جزئیه و کاذب است.¹

مبحث دوم: نقیض موجّهات مرکبه

شیوه نقیض کردن موجّه مرکبه بهر احتی بحث نقیض موجّهات بسیطه نیست و شیوه نقیض کردن موجّهات مرکبه کلیه با موجّهات مرکبه جزئیه متفاوت است.

گفتار اول: نقیض کردن موجّهات مرکبه کلیه

در نقیض کردن موجّهات مرکبه یا از نقیض صریح استفاده می‌کنند به این صورت که یک عبارت (لیس کذلک) استفاده می‌کنند که مثلاً نقیض (کل انسان نائم بالفعل لبالضروره) می‌شود (لیس کذلک).

و یا از منفصله‌ای که مساوی نقیض که شرح آن بدین صورت می‌باشد:

برای نقیض کردن موجّهات مرکبه کلیه ابتدا لازم است آن قضیه موجّه مرکبه به دو قضیه موجّه بسیطه منحل شود و نقیض آن دو جهت بسیطه ذکر گردد و این دو نقیض، در یک قضیه مانعه الجمع قرار بگیرند و این منفصله نقیض غیر صریح (لازم نقیض) منفصله قرار می‌گیرد و از صدق اصل آن قضیه موجّه مرکبه کذب منفصله لازم می‌آید چرا که با صادق بودن قضیه موجّه مرکبه قطعاً آن دو

1. فرصت حسینی شیرازی، محمد نصیر، اشکال المیزان، ص 97.

قضیه بسیطه منحل شده صادق هستند، پس نقیض این دو جهت بسیطه کاذب می‌شود و وقتی این دو موجهه نقیض کاذب باشد منفصله مانعة‌الجمع هم کاذب خواهد بود.¹

همچنین اگر اصل موجهه مرکبه کاذب باشد باید حداقل یکی از آن قضایای موجهه بسیطه منحل شده کاذب باشد پس وقتی نقیض این دو گرفته می‌شود حداقل یکی از این دو نقیض صادق هستند پس منفصله مانعة‌الجمع به‌خاطر وجود یک جزء صحیح، خود منفصله هم صحیح خواهد بود.

پس اگر بخواهیم شیوه نقیض کردن موجهات مرکبه کلیه را مرحله‌به‌مرحله توضیح دهیم و در مثال مشروطه خاصه پیاده کنیم به این صورت می‌شود:

1- قضیه موجهه مرکبه که مشروطه خاصه است را به دو قضیه موجهه بسیطه منحل می‌کنیم.

مثال: (کل کاتب مادام کاتب متحرک الاصابع بالضروره لا دائماً) که معنای لا دائماً می‌شود (لا شی من الکاتب بمتحرک الاصابع بالفعل)

پس در این قضیه موجهه یک قضیه مشروطه عامه (کل کاتب متحرک الاصابع بالضروره مادام کاتب) و یک مطلقه عامه (لا شی من الکاتب بمتحرک الاصابع بالفعل) وجود دارد.

2- در مرحله دوم باید از این دو قضیه مشروطه عامه و مطلقه عامه نقیض گرفته بشود.

نقیض مشروطه عامه (کل کاتب متحرک الاصابع بالضروره مادام کاتب) همان‌طور که در نقیض موجهات بسیطه گفته شد می‌شود حینیه ممکنه پس می‌شود (بعض الکاتب لیس بمتحرک الاصابع مادام کاتب بالامکان العام)

و نقیض مطلقه عامه (لا شی من الکاتب بمتحرک الاصابع بالفعل) می‌شود، دائمه مطلقه یعنی (بعض الکاتب متحرک الاصابع دائماً)

3- در این مرحله باید از دو قضیه نقیض بدست آمده یعنی (بعض الکاتب لیس بمتحرک الاصابع مادام کاتب بالامکان العام) و (بعض الکاتب متحرک الاصابع دائماً) یک منفصله مانعة‌الجمع ساخته بشود.

اما بعض الکاتب لیس بمتحرک الاصابع مادام کاتب بالامکان العام و اما بعض الکاتب متحرک الاصابع دائماً

در این مثال منفصله مانعه الجمع مقدمش سالبه جزئیه و تالی آن موجهه جزئیه است.

2. همان، ص 95.

از آنجاکه در مثال اول یا همان مقدم می‌گوید تحرک انگشتان برای کاتب مادام کاتب ضرورت و جوب ندارد و در مثال دوم یا همان تالی می‌گوید تحرک انگشتان برای بعضی دوام دارد در همه حال پس اجتماع این دو جایز نیست و مثال مانعة الجمع است.

پس نقیض مشروطه عامه، منفصله‌ای است متشکل از حینیه ممکنه و دائمه مطلقه که کاذب می‌باشد. نقیض مشروطه خاصه بیان شد؛ اما نقیض قضایای موجهه مرکبه دیگر در حالت کلیه باقی ماند.

1- عرفیه خاصه

عرفیه خاصه مانند مثال (کل کاتب متحرک الاصابع دائماً مادام کاتباً لا دائماً بالذات) از یک عرفیه عامه و یک مطلقه عامه ساخته شده است.

عرفیه عامه که مثال آن (کل کاتب متحرک الاصابع دائماً مادام کاتباً) است نقیضش می‌شود حینیه مطلقه یعنی (لیس بعض کاتب بمتحرک الاصابع حین هو کاتب بالفعل).

مطلقه عامه یعنی (لا شی من الکاتب بمتحرک الاصابع بالفعل) نقیضش می‌شود دائمه مطلقه یعنی (بعض الکاتب متحرک الاصابع دائماً).

پس شرطیه منفصله آن، این‌طور ساخته می‌شود: (اما لیس بعض الکاتب بمتحرک الاصابع حین هو کاتب بالفعل و اما بعض الکاتب متحرک الاصابع دائماً) که یک منفصله مانعه الجمع می‌باشد.

پس نقیض عرفیه خاصه می‌شود منفصله مانعه الجمع ای که حینیه ممکنه و دائمه مطلقه ساخته شده است.¹

2- وجودیه لاضروریه

وجودیه لاضروریه مانند مثال (کل انسان قاعد بالفعل لا بالضروره) است که از یک مطلقه عامه یعنی (کل انسان قاعد بالفعل) و یک ممکنه عامه یعنی (لا شی من الانسان قاعد بالامکان عام) تشکیل شده است.

مطلقه عامه یعنی (کل انسان قاعد بالفعل) نقیضش می‌شود دائمه مطلقه یعنی (لیس بعض انسان قاعد بالدوام).

ممکنه عامه یعنی (لا شی من الانسان قاعد بالامکان عام) نقیضش می‌شود ضروریه ذاتیه یعنی (بعض الانسان قاعد بالضروره).

1. محمدی، علی، شرح منطق مظفر، ص 443.

پس شرطیه منفصله مانع الجمع آن این‌طور ساخته می‌شود که: (اما لیس بعض انسان قاعد بالدوام و اما بعض الانسان قاعد بالضروره)

پس نقیض وجودیه لا ضروریه منفصله‌ای است که از دائمه مطلقه و ضروریه ذاتیه ساخته است.

3- وجودیه لادائمه

وجودیه لادائمه مانند مثال (کل انسان قاعد بالفعل لادائما) است که از یک مطلقه عامه یعنی (کل انسان قاعد بالفعل) و یک مطلقه عامه دیگر یعنی (لا شی من الانسان قاعد بالدوام) تشکیل شده است.

مطلقه عامه یعنی (کل انسان قاعد بالفعل) نقیضش می‌شود دائمه مطلقه یعنی (لیس بعض انسان قاعد بالدوام).

مطلقه عامه دیگر یعنی (لا شی من الانسان قاعد بالدوام) نقیضش می‌شود دائمه مطلقه یعنی (بعض الانسان قاعد بالفعل).

پس منفصله این‌طور ساخته می‌شود که: (اما لیس بعض انسان قاعد بالدوام و اما بعض الانسان قاعد بالفعل) که منفصله‌ای مانع الجمع و کاذب می‌باشد.

پس نقیض وجودیه لا دائمه می‌شود منفصله‌ای که از دو دائمه مطلقه تشکیل شده که اولی سالبه و دومی موجه است.¹

4- حینیه لادائمه

حینیه لادائمه مانند مثال (کل کاتب متحرك الاصابع حین هو کاتب بالامکان عام لادائما) است.

حینیه لادائمه از یک حینیه مطلقه (کل کاتب متحرك الاصابع حین هو کاتب بالامکان عام) و یک مطلقه عامه در حالت سالبه یعنی (لا شی من الکاتب بمتحرك الاصابع بالفعل) ساخته شده است.

نقیض حینیه مطلقه (کل کاتب متحرك الاصابع حین هو کاتب بالامکان عام) می‌شود عرفیه عامه یعنی (بعض الکاتب لیس بمتحرك الاصابع حین هو کاتب بالدوام).

و نقیض مطلقه عامه یعنی (لا شی من الکاتب بمتحرك الاصابع بالفعل) می‌شود دائمه مطلقه یعنی (بعض الکاتب متحرك الاصابع بالدوام).

پس منفصله مانع‌الجمع این‌طور ساخته می‌شود که: (اما بعض الکاتب لیس بمتحرك الاصابع حین هو کاتب بالدوام و اما بعض الکاتب متحرك الاصابع بالدوام)

1. همان ص 444.

پس نقیض حینیه لادائمه می شود منفصله ای که از عرفیه عامه و دائمه مطلقه تشکیل شده است.¹

5- وقتیه

وقتیه مانند مثال (کل قمر منخسف بالضروره وقت الحیلوله لادائما) می باشد.

وقتیه از یک وقتیه مطلقه (کل قمر منخسف بالضروره وقت الحیلوله) و یک مطلقه عامه (لاشی من القمر بمنخسف بالفعل) تشکیل شده است.

نقیض وقتیه یعنی (کل قمر منخسف بالضروره وقت الحیلوله) می شود ممکنه عامه یعنی (لیس بعض القمر بمنخسف بالامکان العام وقت الحیلوله).

نقیض مطلقه عامه یعنی (لاشی من القمر بمنخسف بالفعل) می شود دائمه مطلقه یعنی (بعض القمر منخسف دائماً).

منفصله بدست آمده این طور ساخته می شود: (اما لیس بعض القمر بمنخسف بالامکان العام وقت الحیلوله و اما بعض القمر منخسف دائماً)

پس نقیض وقتیه منفصله مانعة الجمعی است که از ممکنه عامه و دائمه مطلقه ساخته شده است.

6- منتشره

منتشره مانند مثال (کل انسان متنفس بالضروره وقتا ما لادائما) می باشد.

منتشره از یک منتشره مطلقه (کل انسان متنفس بالضروره وقتا ما) و یک مطلقه عامه در حالت سالبه (لاشی من الانسان بمتنفس بالفعل) ساخته شده است.

نقیضه منتشره مطلقه یعنی (کل انسان متنفس بالضروره وقتا ما) می شود مطلقه عامه یعنی (لیس بعض الانسان بمتنفس بالامکان العام فی شی من الاوقات).

نقیض مطلقه عامه (لاشی من الانسان بمتنفس بالفعل) می شود دائمه مطلقه یعنی (بعض الانسان متنفس دائماً).

منفصله بدست آمده از این عبارت این طور می شود: (اما لیس بعض الانسان بمتنفس بالامکان العام فی شی من الاوقات و اما بعض الانسان متنفس دائماً).

پس نقیض منتشره می شود منفصله مانعة الجمعی که از ممکنه عامه و دائمه مطلقه تشکیل شده است.

1. همان ص 444.

7- ممکنه خاصه

ممکنه خاصه مانند مثال (کل انسان نائم بالامکان العام لا باضروره) می باشد که از یک ممکنه عامه (کل انسان نائم بالامکان العام) و یک ممکنه عامه دیگر در حال سالبه یعنی (لا شی من الانسان بنائم بالضروره) تشکیل شده است.

نقیض ممکنه عامه اول یعنی (کل انسان نائم بالامکان العام) می شود ضروریه ذاتیه یعنی (لیس بعض الانسان نائم بالضروره).

و نقیض ممکنه عامه دوم یعنی (لا شی من الانسان بنائم بالضروره) می شود ضروریه ذاتیه یعنی (بعض الانسان نائم بالضروره).

منفصله بدست آمده از این دو نقایض این طور می شود که (اما لیس بعض الانسان نائم بالضروره و اما بعض الانسان نائم بالضروره).

پس نقیض ممکنه خاصه می شود منفصله مانعة الجمعی که از دو جهت ضروریه ذاتیه تشکیل شده است.¹

گفتار دوم: نقیض کردن موجهات مرکبه جزئیه

زین الدین کشی اولین کسی است که نقیض موجهات جزئیه را کشف کرده است و در این کتاب آمده که «ثم اعلم هذه الجزئیه ان اخذت (لادائمه) كقولنا (بعض الموجود ممكن لا دائماً) لا يكفى فى نقیضها مطلق الكلینین لاجتماع الكل على الكذب ههنا قطعاً بل لابد فى نقیضها من تقييد الموضوع بالمحمول فى الموجهه الكلیه لیصير الموضوع اخص فیخرج عنه الواجب الوجود و تصدق القضیه کلیه كقولنا (كل موجود ممكن فهو ممكن دائماً) و حينئذ يكذب بها مثل هذه الجزئیه لا محالة، موجهة كانت او سالبه، فاعرفه و قس الباقي عليه»²

برای نقیض کردن موجهات جزئیه روش هایی ذکر کرده اند که ما از طریق روش ارتفاع نقیضین (منفصله حقیقیه) پیش می رویم همان روشی که در نقیض قضایای موجهه مرکبه کلیه استفاده کردیم به این صورت که ابتدا این مرکبه جزئیه را به دو موجهه بسیطه منحل می کنیم و بعد از این دو قضیه بسیطه نقیض می گیریم و در قالب شرطیه منفصله قرار می دهیم.

یکی دیگر از روش های نقیض کردن موجهات جزئیه روش خونجی است که فقط به بیان متن ایشان اکتفا می کنیم:

1. فرصت حسینی شیرازی، محمد نصیر، اشکال المیزان، ص 98.
1. کشی، زین الدین، حدایق الحدایق، ص 5 به نقل از فلاحی، 1402، www.logiciran.blogfa.com.

ایشان در کتاب کشف الاسرار فی غوامض الافکار این طور آورده «و إذا طلب ما يلزم نقيض هذه الجزئية لزوما مساويا مما يتردد بين قضيتين كلييتين قيد موضوع أحد جزئي انفصال النقيض بقيد المحمول و جعل اللازم المساوي لنقيض قولنا «بعض ج ب لادائماً» كل ج ب فهو ب دائماً أو لا شيء من ج ب دائماً، لأن إحدي هاتين الكليتين الدائمتين لا تجامع القضية المذكوره في الصدق و الكذب»¹.

یا در کتاب اشکال المیزان روش دیگری به این صورت آمده که «طریق دیگر از برای نقیض مرکبه جزئیه نیز است و آن این است که ترکیب کرده شود منفصله مانعة الخلو از مفهومات ثلاثه مذکوره و گفته شود در مثال (بعض الجسم حيوان) این طور که (اما کل جسم حيوان دائماً، بعضه ليس بحيوان دائماً، بعضه حيوان دائماً) که نقیض از این سه خارج نیست»².

ما بحث نقیض کردن موجهات جزئیه را با همان شیوه‌ای که اول توضیح دادیم پیش می‌بریم.

1- مشروطه خاصه

مشروطه خاصه در حالت جزئیه مانند مثال (بعض الکاتب متحرک الاصابع بالضرورة مادام کاتباً لادائماً) است که معنای لا دائماً می‌شود (لیس بعض الکاتب بمتحرک الاصابع بالفعل)

پس در این قضیه موجهه یک قضیه مشروطه عامه (بعض الکاتب متحرک الاصابع بالضرورة مادام کاتباً) و یک مطلقه عامه (لیس بعض الکاتب بمتحرک الاصابع بالفعل) وجود دارد.

نقیض مشروطه عامه می‌شود حینیه ممکنه یعنی (لا شی من الکاتب بمتحرک الاصابع حین هو کاتب بالامکان عام) و نقیض مطلقه عامه می‌شود دائمه مطلقه یعنی (کل کاتب متحرک الاصابع بالدوام).

پس شرطیه بدست آمده از حینیه ممکنه و دائمه مطلقه این طور می‌شود که (اما لا شی من الکاتب بمتحرک الاصابع بالامکان العام حین هو کاتب و اما کل کاتب متحرک الاصابع دائماً) که یکی از این دو طرف شرطیه مرده نقیض مشروطه خاصه می‌شود.

2- عرفیه خاصه

عرفیه خاصه جزئیه مانند مثال (بعض الکاتب متحرک الاصابع بالدوام مادام کاتباً لا دائماً) که معنای لا دائماً می‌شود (لیس بعض الکاتب بمتحرک الاصابع بالفعل).

پس این قضیه مرکبه از یک عرفیه عامه و یک مطلقه عامه تشکیل می‌شود و عرفیه عامه که مثال آن (بعض الکاتب متحرک الاصابع دائماً مادام کاتباً) است نقیضش می‌شود حینیه مطلقه یعنی (لا شی

2. خونجی، افضل الدین، کشف الاسرار عن غوامض الافکار، ص 127.

3. فرصت حسینی شیرازی، محمد نصیر، اشکال المیزان، ص 96.

من الكاتب بمتحرك الاصابع حين هو كاتب بالفعل) و مطلقه عامه يعنى (ليس بعض الكاتب بمتحرك الاصابع بالفعل) نقيضش مى شود دائمه مطلقه يعنى (بعض الكاتب متحرك الاصابع دائماً).

پس شرطيه منفصله آن، اين طور ساخته مى شود: (اما لا شى من الكاتب بمتحرك الاصابع حين هو كاتب بالفعل و اما كل كاتب متحرك الاصابع دائماً) كه يك منفصله مانعه الجمع مى باشد.

3- وجوديه لاضروريه

وجوديه لاضروريه جزئيه مانند (بعض الانسان قاعد بالفعل لا بالضروره) مى باشد كه معنای لا بالضروره مى شود (ليس بعض الانسان قاعداً بالامكان عام) و اين قضيه موجهه مركبه از يك مطلقه عامه يعنى (بعض الانسان قاعد بالفعل) و يك ممكنه عامه يعنى (ليس بعض الانسان قاعد بالامكان عام) تشكيل شده است.

مطلقه عامه يعنى (بعض الانسان قاعد بالفعل) نقيضش مى شود دائمه مطلقه يعنى (لا شى من الانسان قاعد بالدوام).

ممكنه عامه يعنى (ليس بعض الانسان قاعد بالامكان عام) نقيضش مى شود ضروريه ذاتيه يعنى (كل الانسان قاعد بضروره).

پس شرطيه منفصله مانع الجمع آن اين طور ساخته مى شود كه: (اما لا شى من الانسان قاعد بالدوام و اما كل انسان قاعد بضروره)

پس نقيض وجوديه لاضروريه منفصله اى است كه از دائمه مطلقه و ضروريه ذاتيه ساخته است.¹

4- وجوديه لادائمه

وجوديه لادائمه جزئيه مانند مثال (بعض الانسان قاعد بالفعل لا دائماً) است كه معنای لا دائماً مى شود (ليس بعض الانسان قاعداً بالفعل) و از يك مطلقه عامه يعنى (كل انسان قاعد بالفعل) و يك مطلقه عامه ديگر يعنى (لا شى من الانسان قاعد بالدوام) تشكيل شده است.

مطلقه عامه يعنى (بعض الانسان قاعد بالفعل) نقيضش مى شود دائمه مطلقه يعنى (لا شى من الانسان قاعد بالدوام).

مطلقه عامه ديگر يعنى (ليس بعض الانسان قاعد بالدوام) نقيضش مى شود دائمه مطلقه يعنى (بعض الانسان قاعد بالفعل).

1. محمدى، على، شرح منطق مظفر، ص 444.

پس منفصله این‌طور ساخته می‌شود که: (اما لا شی من الانسان قاعد بالدوام و اما کل الانسان قاعد بالفعل) که منفصله‌ای مانع الجمع و کاذب می‌باشد.

پس نقیض وجودیه لا دائمه می‌شود منفصله‌ای که از دو دائمه مطلقه تشکیل شده که اولی سالبه و دومی موجبه است.

5-حینه لادائمه

حینه لادائمه مانند مثال (بعض الکاتب متحرك الاصابع حین هو کاتب بالامکان عام لادائماً) است که معنای لا دائماً یعنی (لیس بعض الکاتب بمتحرك الاصابع بالفعل).

حینه لادائمه از یک حینه مطلقه (بعض الکاتب متحرك الاصابع حین هو کاتب بالامکان عام) و یک مطلقه عامه در حالت سالبه یعنی (لا شی من الکاتب بمتحرك الاصابع بالفعل) ساخته شده است.

نقیض حینه مطلقه یعنی (بعض الکاتب متحرك الاصابع حین هو کاتب بالامکان عام) می‌شود عرفیه عامه یعنی (لا شی من الکاتب بمتحرك الاصابع حین هو کاتب بالدوام).

و نقیض مطلقه عامه یعنی (لیس بعض الکاتب بمتحرك الاصابع بالفعل) می‌شود دائمه مطلقه یعنی (کل کاتب متحرك الاصابع بالدوام).

پس منفصله مانعة الجمع این‌طور ساخته می‌شود که: (اما لا شی من الکاتب بمتحرك الاصابع حین هو کاتب بالدوام و اما کل کاتب متحرك الاصابع بالدوام).

پس نقیض حینه لادائمه می‌شود منفصله‌ای که از عرفیه عامه و دائمه مطلقه تشکیل شده است.

6-وقتیه

وقتیه مانند مثال (بعض القمر منخسف بالضروره وقت الحیلولة لادائماً) می‌باشد و معنای لادائماً یعنی (لیس بعض القمر بمنخسف بالفعل).

وقتیه از یک وقتیه مطلقه (بعض القمر منخسف بالضروره وقت الحیلولة) و یک مطلقه عامه (لیس بعض القمر بمنخسف بالفعل) تشکیل شده است.

نقیض وقتیه یعنی (بعض القمر منخسف بالضروره وقت الحیلولة) می‌شود ممکنه عامه یعنی (لا شی من القمر بمنخسف بالامکان العام وقت الحیلولة).

نقیض مطلقه عامه یعنی (لیس بعض القمر بمنخسف بالفعل) می‌شود دائمه مطلقه یعنی (کل القمر منخسف دائماً).

منفصله بدست آمده اینطور ساخته می‌شود: (اما ليس بعض القمر بمنخسف بالامكان العام وقت الحيلولة و اما بعض القمر منخسف دائماً)

پس نقيض وقتيه منفصله مانعةالجمعی است که از ممکنه عامه و دائمه مطلقه ساخته شده است.

7-منتشره

منتشره جزئیه مانند مثال(بعض الانسان متنفس بالضروره وقتا ما لادائما) می‌باشد که معنای لا دائماً می‌شود (ليس بعض الانسان بمتنفس بالفعل).

منتشره از یک منتشره مطلقه(بعض الانسان متنفس بالضروره وقتا ما) و یک مطلقه عامه در حالت سالبه (ليس بعض الانسان بمتنفس بالفعل) ساخته شده است.

نقيضه منتشره مطلقه یعنی (بعض الانسان متنفس بالضروره وقتا ما) می‌شود مطلقه عامه در بعض اوقات یعنی (لا شی من الانسان بمتنفس بالامكان العام فی شی من الاوقات).

نقيض مطلقه عامه(ليس بعض الانسان بمتنفس بالفعل) می‌شود دائمه مطلقه یعنی(كل الانسان متنفس دائماً).

منفصله بدست آمده از این عبارت اینطور می‌شود: (اما لا شی من الانسان بمتنفس بالامكان العام فی شی من الاوقات و اما كل الانسان متنفس دائماً).

پس نقيض منتشره می‌شود منفصله مانعةالجمع ای که از ممکنه عامه و دائمه مطلقه تشکیل شده است.

8-ممکنه خاصه

ممکنه خاصه مانند مثال(بعض الانسان نائم بالامكان العام لا باضروره) می‌باشد که معنای لا بالضروره می‌شود (ليس بعض الانسان نائم بالامكان عام) که از یک ممکنه عامه(بعض الانسان نائم بالامكان العام) و یک ممکنه عامه دیگر در حال سالبه یعنی (ليس بعض الانسان بنائم بالضروره) تشکیل شده است.

نقيض ممکنه عامه اول یعنی (بعض الانسان نائم بالامكان العام) می‌شود ضروریه ذاتیه یعنی (لا شی من الانسان نائم بالضروره).

و نقيض ممکنه عامه دوم یعنی (ليس بعض الانسان بنائم بالضروره) می‌شود ضروریه ذاتیه یعنی (كل انسان نائم بالضروره).

منفصله بدست آمده از این دو نقایض اینطور می‌شود که (اما ليس بعض الانسان نائم بالضروره و اما بعض الانسان نائم بالضروره).

پس نقیض ممکنه خاصه می‌شود منفصله مانعة‌الجمعی که از دو جهت ضروریه ذاتیه تشکیل شده است.¹

فصل سوم: عکوس قضایای موجهه

مبحث اول: عکس مستوی قضایای موجهه

عکس مستوی همان‌طور که در کتب منطقی بیان شده یعنی: (جابه‌جایی موضوع و محمول همراه با بقا کیف و صدق).

در عکس مستوی کمیت فقط در موجهه کلیه تغییر می‌کند و در موجهه جزئیه و سالبه کلیه ثابت است و سالبه جزئیه عکس مستوی صادق ندارد.

منطقیون برای اثبات عکس مستوی گرفتن قضایای موجهه از سه طریق وارد بحث شده‌اند:

1-طریقه خلف: که با ضمیمه کردن نقیض عکس با اصل است که نتیجه کاذب می‌دهد.

2-طریقه افتراض: افتراض یعنی فرض گرفتن و در اینجا یعنی فرض نمودن ذات موضوع از شی معین و حمل دو وصف موضوع و محمول بر آن، تا این که مفهوم عکس حاصل شود.

طریقه افتراض فقط در موجهات مرکبه بکار می‌رود، اما طریقه خلف هم در موجهات بسیطه و هم در موجهات مرکبه بکار می‌رود.

3-طریقه عکس: در این شیوه نقیض عکس را عکس می‌کنیم تا حاصل شود چیزی که منافی با اصل است.

در ابتدا عکوس سالبه کلیه بیان می‌شود چرا که نتیجه آن‌ها بعضاً کلیه است و کلی اشرف از جزئی است.²

قبل از بیان عکس مستوی در جهات بسیطه و مرکبه، به تبعیت از کتب منطقی عکس مستوی قضایای موجهه در سالبه کلیه را بررسی می‌کنیم و در ادامه عکس مستوی همه جهات را ذکر می‌کنیم.

گفتار اول: بررسی تفصیلی عکوس قضایای موجهه در حالت سالبه کلیه

9 قسم از موجهات اگر سالبه کلیه باشند عکس مستوی صادق ندارد که 4 قسم از آنها موجهات بسیط هستند که شامل: 1-وقتی مطلقه 2-منتشره مطلقه 3-مطلقه عامه 4-ممکنه عامه می‌باشند.

1. فرصت حسینی شیرازی، محمد نصیر، اشکال المیزان، ص 100.

2. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 157.

و 5 قسم از آنها موجهاًت مرکبه هستند که شامل: 1- وقتیه 2- منتشره 3- وجودیه لاضروریه 4- وجودیه لادائمه 5- ممکنه خاصه می باشد.¹

علت عکس صادق نداشتن آنها این است که اخص از این جهات مذکور وقتیه است و از طرفی وقتی اخص عکس ندارد به طریق اولی اعم عکس ندارد.

علت عکس نداشتن وقتیه آن است که اگر بگوییم (لا شی من القمر بمنخسف بالضروره وقت التریبع لا دائماً) که صادق هم است عکس آن می شود (بعض المنخسف لیس بقمر بالامکان العام) که اعم جهات است؛ ولی کاذب است.

چرا گفته شد اگر اخص عکس نشد اعم هم عکس نمی شود؟

در جواب گفته می شود به این خاطر که عکس لازم اعم است و اعم لازم اخص است و لازم لازم بطریقه قیاس مساوات، لازم شی خواهد بود.

اما سالبه کلیه هایی که عکس صادق دارند به شرح ذیل می باشد:

1- ضروریه مطلقه و دائمه مطلقه

ضروریه مطلقه و دائمه مطلقه معکوس می شوند به دائمه مطلقه به عکس مستوی.

طریقه ای که برای عکس گرفتن از آن استفاده می کنیم طریقه خلف می باشد.

علت آنکه ضروریه مطلقه و دائمه مطلقه عکس مستوی می شوند به دائمه مطلقه است این است که اگر (لا شی من الحجر بالضروره یا بالدوام) صادق باشد، ضرورتاً عبارت (لا شی من الانسان بحجر دائماً) صادق است چرا که اگر صادق نباشد باید نقیض آن (بعض الحجر انسان بالفعل) صادق باشد.

حال اگر از همین عبارت نقیض یعنی (بعض الحجر انسان) و عبارت اصلی اول یعنی (لا شی من الحجر بالضروره یا بالدوام) قیاس تشکیل بدهیم نتیجه می دهد (بعض الحجر لیس به حجر بالضروره یا بالدوام) که هر دو کاذب است. علت کذب نتیجه فاسد باتوجه به رعایت شروط دیگر و بین الانتاج بودن شکل اول ناشی از کذب حداقل یکی از مقدمات است. عبارت (لا شی من الحجر بالضروره یا بالدوام) که مفروض و اصل است و نمی تواند کاذب باشد پس عبارت (بعض الحجر انسان) کاذب است و به تبعش نقیض آن یعنی (لا شی من الانسان بحجر دائماً) صادق خواهد بود.

پس اثبات شد که عکس مستوی ضروریه مطلقه و دائمه مطلقه می شود دائمه مطلقه.²

1. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 346.

1. همان، ص 347.

2-مشروطه عامه و عرفیه عامه

مشروطه عامه و عرفیه عامه عکس می‌شوند به عرفیه عامه.

علت آن است که اگر عبارت (لاشی من الکاتب بساکن الاصابع مادام کاتباً بالضروره یا بالدوام) صادق باشد ضرورتاً عبارت (لاشی من الکاتب بساکن الاصابع مادام کاتباً) باید صادق باشد در غیر این صورت نقیض آن یعنی عبارت (بعض الساکن الاصابع کاتب حین هو ساکن الاصابع) صادق خواهد بود.

حال اگر از عبارت نقیض یعنی (بعض الساکن الاصابع کاتب حین هو ساکن الاصابع) با اصل مفروض یعنی (لاشی من الکاتب بساکن الاصابع مادام کاتباً بالضروره یا بالدوام) قیاس تشکیل دهیم نتیجه می‌دهد (بعض ساکن الاصابع لیس بساکن الاصابع حین هو ساکن الاصابع) که این نتیجه مشخصاً فاسد است پس نتیجه فاسد باتوجه به رعایت شروط دیگر و بین الانتاج بودن شکل اول ناشی از کذب یکی از مقدمات است و همان‌طور که توضیح داده شد مفروض که صادق است پس عبارت (بعض الساکن الاصابع کاتب حین هو ساکن الاصابع) آن مقدمه کاذب است و نقیض آن یعنی (لاشی من الکاتب بساکن الاصابع مادام کاتباً) صادق خواهد بود.

پس عکس مستوی مشروطه عامه و عرفیه عامه همان‌طور که مشخص شد می‌شود عرفیه عامه.¹

3-مشروطه خاصه و عرفیه خاصه

مشروطه خاصه و عرفیه خاصه معکوس می‌شوند به عرفیه عامه‌ای که مقید به لا دوام در بعض است.

علت مطلب آن است که اگر صادق باشد (لاشی من ساکن الاصابع بکاتب مادام ساکن الاصابع بالضروره لا دائماً) باید صادق باشد (لاشی من الکاتب بساکن الاصابع مادام کاتباً دائماً لا دائماً) و صدق عرفیه عامه که در جزء اول است به این خاطر است که لازم مشروطه عامه و عرفیه عامه است و لازم لازم، لازم خاص است.

اما صدق (لادوام) در بعض که جزء ثانی است به این دلیل می‌باشد که اگر صدق نکند (بعض الکاتب ساکن الاصابع بالفعل) باید نقیض آن صادق باشد (لاشی من الکاتب بساکن الاصابع دائماً) و اگر از این قضیه عکس بگیریم می‌شود (لاشی من ساکن الاصابع بکاتب دائماً) در صورتی که لادوام در اصل این‌طور بود که (کل ساکن الاصابع کاتب بالفعل) پس چون عبارت اخیر کاذب است پس عکس مستوی نقیض یعنی (لاشی من ساکن الاصابع بکاتب دائماً) صادق می‌شود.²

1. همان، ص 349.

2. فرصت حسینی شیرازی، محمد نصیر، اشکال المیزان، ص 109.

4- ممکنه عامه و ممکنه خاصه

در عکس مستوی امکان عام و خاص اختلاف بسیار است و نظر اکثر منطقیون این است که عکس مستوی ندارند.

در شرح مطالع علت عدم انعکاس را این طور بیان کرده که اگر موضوع فعلیت داشته باشد و محمول امکان و در عکس مستوی جابه‌جایی صورت گیری چطور می‌تواند قائل شویم که صدق منتقل شده و اولی بیانگر دومی است چه‌بسا آن امکان اصلاً به فعلیت نرسیده باشد که در متن این‌طور آمده «الممكنة العامة و الخاصة لاتنعكسان؛ لأن مفهومهما ان ذات الموضوع يثبت له وصف الموضوع بالفعل و وصف المحمول بالامكان و مفهوم العكس ان تلك الذات يثبت له وصف المحمول بالفعل و وصف الموضوع بالامكان و من البين ان الاول لا يستلزم الثاني؛ لان الممكن ربما لا يخرج الى الفعل اصلا و نبه على هذا المعنى بأنه ربما أمكن صفة لنوعين تثبت لأحدهما بالفعل دون الاخر فما صدق عليه النوع الثاني صدق عليه الوصف بامكان و لا يصدق نوع الثاني بالامكان على ما يصدق عليه الوصف بالفعل!...»

در شرح شمسیه نظر قاضی کاتبی این‌طور بیان شده که «اما الممكنتان فحالهما في الانعكاس و عدمه غير معلوم لتوقف البرهان المذكور للانعكاس فيهما على انعكاس السالبيه الضرورية كنفسها، أو على إنتاج الصغرى الممكنة مع الكبرى الضرورية في الشكل الثالث، اللذين كل واحد منهما غير محقق، ولعدم الظفر بدليل يوجب الانعكاس و عدمه»²

از طرفی هم عده‌ای قائل به انعکاس ممکنه عامه و ممکنه خاصه شده اند و قطب‌الدین در شرح شمسیه قائلین این به قدما منطقیین نسبت می‌دهد و از طریق شیوه خلف، افتراض و عکس آن را بیان می‌کند.

در طریقه خلف قدمای منطق این‌طور بیان کرده‌اند که: زمانی که صادق باشد (بعضی ج ب بالامکان) باید صادق باشد (بعض ب ج بالامکان عام) و الا نقیض آن یعنی (لا شی من ب ج بالضروره) صادق خواهد بود و اگر این عبارت را ضمیمه کنیم به آن اصل مفروض یعنی (بعضی ج ب بالامکان) نتیجه می‌دهد: (بعضی ج لیس ج بالضروره) و این نتیجه کاذب است و این کذب ناشی از یک مقدمه کاذب است و مفروض که صادق است و نمی‌تواند کاذب باشد پس عبارت لا شی من ب ج بالضروره) کاذب خواهد بود پس نقیضش یعنی (بعض ب ج بالامکان عام) صادق خواهد بود و پس عکس مستوی مفروض اثبات شد.

1. قطب‌الدین رازی، محمد بن محمد، شرح المطالع، ج 2، ص 148.

2. قطب‌الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 359.

اما قطب الدین این دلیل را ناتمام می‌داند چرا که صغری نمی‌تواند در شکل اول و سوم ممکنه باشد چرا که نتیجه عقیم خواهد شد و در این مثال شکل اول ممکنه بود.

قدما در اثبات عکس مستوی ممکنه عامه و خاصه به طریقه (عکس) این‌طور گفته اند که اگر کاذب باشد عبارت (بعض ج بالامکان) باید صدق باشد (لا شی من ج بالضروره) منعکس می‌شود به (لاشی من ج بالضروره) پس می‌شود نقیض (بعض ج بالامکان) پس عکس مستوی صادق بدست می‌آورد.

قطب الدین این دلیل را هم ناتمام می‌داند چرا که این دلیل متوقف است بر این که سالبه کلیه ای که جهت ضرورت دارد را عکس بگیریم بر سالبه کلیه ای که باز هم جهت ضرورت دارد و این صحیح نیست و نهایتاً می‌تواند دوام داشته باشد پس مسیر از همینجا اشتباه و این دلیل ناتمام است.¹

قطب الدین می‌گوید این که می‌گوییم جهت امکان عکس مستوی ندارد مبتنی بر مبنای شیخ است که موضوع را بالفعل و میدانستیم اما اگر اصل را وقتی یک جمله ای می‌گوییم موضوع را بالامکان در نظر بگیریم همان‌طور که مبنای فارابی است در این حالت قابلیت عکس را دارد و ممکنه عکس می‌شود به خود ممکنه چرا که این‌طور معنا می‌شود که (آن چه که ج هست به امکان، ب می‌شود به امکان) پس صحیح است که در عکس آن بگوییم (آنچه که ب باشد به امکان پس ج است به امکان)²

ابن‌سینا در اشارات قائل به عکس موجه در جهت امکان می‌باشد و می‌گوید کل اصناف امکان، عکس می‌شوند به امکان عام مثلاً در مثال (کل ج بالامکان) یا (بعض ج بالامکان) قطعاً صادق است بگوییم که (بعض ج بالامکان) چرا که اگر این عبارت (بعض ج بالامکان) صادق نباشد باید گفت هیچ قسمتی از ج ب نیست (لا شی من ج بالضروره) که در این صورت باید گفت پس (لا شی من ج بالضروره) که قطعاً صحیح نیست و خلاف مفروض است و خلف پیش می‌آید.³

اما ابن‌سینا در کتاب اشارات عکس را در سالبه کلیه جایز نمی‌داند و دلیل خود را این چنین می‌آورد: «فإن الشيء قد يجوز أن ينفي عن شيء، و ذلك الشيء لا يجوز أن ينفي عنه؛ لأنه موضوعه الخاص الذي لا يعرض إلا له.» ابن‌سینا در ضمن مثال مطلب خود را این چنین بیان می‌کند که شما وقتی می‌خواهی مثال (لا شی من الانسان بکاتب بالامکان) را عکس کنی می‌شود (لا شی ممن یکتب الانسان بالامکان) که این مثال صحیح نیست چرا که کتابت جایز است از انسان نفی شود اما جایز نیست انسان از کتابت نفی بشود.⁴

1. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 360.

2. همان.

3. ابن سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات و التنبيهات، ص 119.

4. همان.

فخر رازی در شرح اشارات همانند ابن‌سینا قائل به عکس در موجه است و می‌گوید: همه اصناف امکان به امکان عام عکس می‌شود و اینکه عده‌ای در امکان خاص ادعا کردند که به خود امکان خاص عکس می‌شود صحیح نیست و در بیان دلیل خود می‌گویند چرا که ممکن است یک شیء نسبت به شیء دیگر ضروری و شیء دیگر نسبت به آن ضروری نباشد مثل مثال مرکوب زید و حمار پس در همه موارد صحیح نیست و در ادامه فخر رازی همان‌طور که اول بحث اشاره کرد می‌گوید امکان خاص عکس می‌شود به امکان عام بطریقه خلف با این بیان که «لأنه إذا صدق بأى إمكان كان كل ج ب، صدق بعض ج بالإمكان العام، وإلا فليصدق لازم نقيضه و هو: بالضرورة لا شىء من ج ب، فينعكس: بالضرورة لا شىء من ج ب، و قد كان ذلك بالإمكان؛ هذا خلف. و باقى الإشارة غنى عن التفسير»¹

بهمنیار در التحصیل انعکاس در سالبه کلیه را نمی‌پذیرد و می‌گوید علت عدم انعکاس این است که گاهی شیء ای از شیء دیگر نفی می‌شود با این وجود که شیء دیگر نمی‌تواند از این شیء نفی شود مثل کاتب بودن برای انسان که می‌تواند نفی شود اما انسان برای کاتب بودن نمی‌تواند نفی شود.²

و سهروردی در المشارع و المطارحات مثل بسیاری دیگر از منطقیون قائل به عدم انعکاس امکان در سالبه کلیه می‌باشد.³

پس از بررسی اقوال از ظاهر عبارات منطقیون بنابر نظر اکثریت این‌طور برداشت می‌شود که عکس امکان عام و خاص و اخص در سالبه کلیه جایز نیست اما در موجه کلیه جایز می‌باشد.

گفتار دوم: عکس مستوی در جهات بسیطه

عکس مستوی در جهات بسیطه بدین شرح است:

1- ضروریه مطلقه

عکس مستوی ضروریه مطلقه یا ذاتیه اگر موجه باشد مطلقاً، می‌شود حینیه مطلقه.

(کل انسان حیوان باضرورة) که عکس آن می‌شود (بعض الحيوان انسان بالفعل حين هو حيوان) علت آنکه عکس مستوی ضروریه مطلقه می‌شود حینیه مطلقه را قاضی کاتبی این‌طور فرموده: «لأنه إذا صدق (كل ج ب بالضرورة) ف(بعض ج ب حين هو ب) و الا (لاشى من ج مادام ب) و هو مع الاصل ينتج (لاشى من ج ج دائماً) فهو محال»⁴

1. فخر رازی، محمد بن عمر، شرح اشارات و التنبیها، ج 1، ص 252.

2. بهمنیار، ابن مرزبان، التحصیل، ص 94.

3. سهروردی، یحیی بن حبش، المشارع و المطارحات، ص 287.

1. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 353.

منظور این است که اگر خودش صحیح نباشد باید نقیض آن صحیح باشد و اگر از نقیض و اصل مفروض یعنی (کل ج ب بالضروره) قیاس تشکیل بدهیم می‌شود (لاشی من ج ج دائماً) که کذب آن واضح است اما این کذب ناشی از یکی از مقدمات است و یقیناً مفروض که صادق است پس همان عبارت نقیض یعنی (لاشی من ب ج مادام ب) کاذب است پس نقیضش یعنی همان مطلوب صادق خواهد بود.

عکس مستوی ضروریه ذاتیه اگر سالبه کلیه باشد می‌شود دائمه مطلقه.

مثلاً (لاشی من الانسان بحجر باضروره) منعکس می‌شود به (لاشی من الحجر بانسان دائماً) .

اما عده‌ای از قدمای منطق¹ ادعا کردند که عکس مستوی سالبه کلیه ضروریه به سالبه کلیه بالضروره می‌باشد نه دوام چرا که اگر صادق باشد (لاشی من ج ب بالضروره) باید صادق باشد (لاشی لاشی من ب ج بالضروره) چرا که اگر صادق نباشد نقیض آن یعنی (بعض ب ج بالامکان) صادق خواهد بود که اگر با این نقیض و مفروض قیاسی تشکیل دهیم نتیجه می‌دهد (بعض ب لیس ب بالضروره) که نتیجه کاذب است و کذبش ناشی از آن مقدمه نقیض است پس اگر آن نقیض کاذب باشد جمله متناقضش یعنی مطلوب صادق خواهد بود پس عکس مستوی سالبه کلیه ضروریه به سالبه کلیه ضروریه صحیح خواهد بود.

در رد این جواب گفته اند در قیاس خلفی که بیان شد اشکال وارد است چرا که شما هنگام ضمیمه کردن نقیض یعنی (بعض ب ج بالامکان) به مفروض که (لاشی من ج ب بالضروره) باشد به خاطر رعایت شرایط شکل اول، نقض را صغری و مفروض را کبری قرار دادید غافل از این که صغری در شکل اول نمی‌تواند ممکنه باشد و شما این شرط را رعایت نکردید پس از نتیجه این قیاس نمیتوانید استفاده بکنید پس عکس مستوی سالبه در یک مرتبه پایین تر یعنی دوام صحیح خواهد بود.

2-دائمه مطلقه

عکس مستوی دائمه مطلقه اگر موجه باشد مطلقاً، می‌شود حینیه مطلقه:

(کل فلک متحرک بالدوام) عکس آن می‌شود (بعض الحيوان انسان بالفعل حين هو حيوان)

عکس مستوی دائمه مطلقه اگر سالبه کلیه باشد می‌شود دائمه مطلقه:

(لاشی من الانسان بحجر بالدوام) که عکس آن می‌شود (لاشی من الحجر بانسان دائماً)²

2. ابن سینا در شفا (قیاس: 95) و به تبع آن خواجه نصیر در جوهر النضیدص 148.

1. فرصت حسینی شیرازی، محمد نصیر، اشکال المیزان، ص 108.

3-مشروطه عامه

عكس مستوی مشروطه عامه اگر موجب باشد مطلقاً، می‌شود حینیه مطلقه:

(کل کاتب متحرک الاصابع بالضرورة مادام کاتباً) که عکس آن می‌شود (بعض المتحرک الاصابع کاتب بالفعل حیم هو متحرک الاصابع).

عکس مستوی مشروطه عامه اگر سالبه کلیه باشد می‌شود عرفیه عامه:

(لا شی من الکاتب بساکن الاصابع بالضرورة مادام کاتباً) که عکس آن می‌شود (لا شی من ساکن الاصابع بکاتب بالدوام مادام کاتباً)¹.

4-عرفیه عامه

عکس مستوی عرفیه عامه اگر موجب باشد مطلقاً، می‌شود حینیه مطلقه:

(کل کاتب متحرک الاصابع بالدوام مادام کاتباً) که عکس آن می‌شود (بعض متحرک الاصابع کاتب بالفعل حین هو متحرک الاصابع).

عکس مستوی عرفیه عامه اگر سالبه کلیه باشد می‌شود مجدداً عرفیه عامه:

(لا شی من الکاتب بساکن الاصابع بالدوام مادام کاتباً) که عکس آن می‌شود (لا شی من ساکن الاصابع بکاتب بالدوام مادام کاتباً).

5-وقتییه مطلقه

عکس مستوی وقتییه مطلقه اگر موجب باشد مطلقاً، می‌شود مطلقه عامه:

(کل قمر منخسف بالضرورة وقت الحیلولة) که عکس آن می‌شود (بعض المنخسف قمر بالفعل).

وقتییه مطلقه اگر سالبه کلیه باشد عکس مستوی صادق ندارد و علت این امر در شرح مطالع این‌طور آمده که: «لان الوقتیه لا تنعکس لانه یصدق (لاشی من القمر بمنخسف بالتوقیت) و لا یصدق (بعض المنخسف لیس بقمر بالامکان) لصدق (کل منخسف هو قمر بالضروره). قطب الدین این‌طور اشاره می‌کند عکس در حد بعض هم صادق نیست چرا که نقیض آن صادق در می‌آید.²

6-منتشره مطلقه

عکس مستوی منتشره مطلقه اگر موجب باشد مطلقاً، می‌شود منتشره مطلقه:

2. همان، ص 108.

1. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح المطالع، ج 2، ص 163.

(کل انسان متنفس بالضروره وقت ما) که عکس آن می‌شود (بعض المتنفس انسان بالفعل).

و اگر منتشره مطلقه سالبه کلیه باشد عکس مستوی ندارد و قاضی کاتب در بیان علیت آن این‌طور آورده که: اخص از منتشره که وقتی بود عکس ندارد پس اعم به طریق اولی عکس نخواهد داشت چرا که لازم اعم لازم اخص هست بالضروره.¹

7-مطلقه عامه

عکس مستوی مطلقه عامه اگر موجب باشد مطلقاً، می‌شود خود مطلقه عامه:

(کل انسان متنفس بالفعل) که عکس آن می‌شود (بعض المتنفس انسان بالفعل).

مطلقه عامه اگر سالبه کلیه باشد عکس مستوی ندارد چرا که گفتیم وقتی اخص (وقتی مطلقه) عکس نداشته باشد اعم هم عکس نخواهد داشت.

8-ممکنه عامه

ممکنه عامه را پیشتر به طور مفصل بررسی کردیم که بیان شد .

9-حینیه مطلقه

عکس مستوی حینیه مطلقه اگر موجب باشد مطلقاً، می‌شود حینیه مطلقه:

(کل کاتب متحرک الاصابع بالفعل حین هو کاتب) که عکس آن می‌شود (بعض المتحرک الاصابع کاتب بالفعل حین هو متحرک الاصابع).

حینیه مطلقه اگر سالبه کلیه باشد عکس مستوی ندارد چرا که اخص آن یعنی وقتی مطلقه عکس ندارد پس اعم به طریق اولی عکس ندارد.

10-حینیه ممکنه

حینیه ممکنه مانند ممکنه عامه، عکس مستوی ندارد چه در سالبه و چه در موجب و اگر قائل به عکس مستوی در امکان عام در سالبه کلیه باشیم حینیه ممکنه هم می‌تواند عکس داشته باشد.

گفتار سوم: عکس مستوی در قضایای موجهه مرکبه

عکس مستوی قضایای مرکبه بدین شرح است:

1-مشروطه خاصه

عکس مستوی مشروطه خاصه اگر موجب باشد مطلقاً، می‌شود حینیه لا دائمه:

2.قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص346.

(کل کاتب متحرک الاصابع بالضرورة مادام کاتباً لا دائماً) که عکس آن می‌شود (بعض متحرک الاصابع کاتب بالفعل حين هو متحرک الاصابع لا دائماً).

و عکس مستوی مشروطه خاصه اگر سالبه کلیه باشد می‌شود عرفیه خاصه در بعضی:

(لا شی من الکاتب بساکن الاصابع بالضروره مادام کاتباً لا دائماً) که عکس آن می‌شود (لا شی من ساکن الاصابع بکاتب مادام ساکناً لا دائماً فی البعض)¹.

2- عرفیه خاصه

عکس مستوی عرفیه خاصه اگر موجب باشد مطلقاً، می‌شود حینیّه مطلقه:

(کل کاتب متحرک الاصابع بالضروره مادام کاتباً لا دائماً) که عکس آن می‌شود (بعض متحرک الاصابع کاتب بالفعل حين هو متحرک الاصابع لا دائماً).

عرفیه خاصه اگر سالبه کلیه باشد عکس مستوی آن می‌شود عرفیه خاصه در بعض:

(لا شی من الکاتب بساکن الاصابع بالدوام مادام کاتباً لا دائماً) که عکس آن می‌شود (لا شی من ساکن الاصابع بکاتب مادام ساکناً لا دائماً فی البعض).

3- وجودیه لا ضروریه

عکس مستوی وجودیه لا ضروریه اگر موجب باشد مطلقاً، می‌شود مطلقه عامه:

(کل کاتب متنفس بالفعل لا بالضرورة) که عکس آن می‌شود (بعض ال متنفس انسان بالفعل).

وجودیه لا ضروریه اگر سالبه باشد عکس مستوی ندارد چرا که گفتیم وقتی اخص یعنی وقتی عکس مستوی ندارد بطریق اولی اعم عکس ندارد.

4- وجودیه لا دائمه

عکس مستوی وجودیه لا دائمه اگر موجب باشد مطلقاً، می‌شود مطلقه عامه:

(کل انسان متنفس بالفعل لا دائماً) که عکس آن می‌شود (بعض المتنفس انسان بالفعل).

وجودیه لا دائمه اگر سالبه کلیه باشد عکس مستوی ندارد به همان دلیلی که برای وجودیه لا ضروریه بیان شد.

5- وقتیّه

عکس مستوی وقتیّه اگر موجب باشد مطلقاً، می‌شود مطلقه عامه:

1. فرصت حسینی شیرازی، محمد نصیر، اشکال المیزان، ص 114.

(کل قمر منخسف بالضروره وقت الحیلولة لا دائماً) که عکس آن می‌شود (بعض المنخسف قمر بالفعل).

و قتیہ اگر سالبه کلیه باشد عکس مستوی ندارد و به تبع و قتیہ بسیاری از جهات عکس نخواهند داشت اما علت عکس مستوی صادق نداشتن و قتیہ در حالت سالبه کلیه را پیش تر ذکر کردیم که اگر بگوییم (لا شی من القمر بمنخسف بالضروره وقت التربیع لا دائماً) که صادق هم است عکس آن می‌شود (بعض المنخسف لیس بقمر بالامکان العام) که اعم جهات است ولی کاذب است.¹

6-منتشره

عکس مستوی منتشره اگر موجب باشد مطلقاً، می‌شود مطلقه عامه:

(کل انسان متنفس بالضروره وقتاً ما لا دائماً) که عکس آن می‌شود (بعض المتنفس انسان بالفعل)

منتشره اگر سالبه کلیه باشد عکس مستوی ندارد چرا که اخص از و قتیہ است و چونکه و قتیہ که اخص است عکس ندارد پس منتشره هم عکس ندارد.

7-ممکنه خاصه

ممکنه خاصه مانند ممکنه عامه طبق نظر اکثر منطقیون عکس ندارد چه در موجب و چه در سالبه که بحث آن مفصل بیان شد.

گفتار چهارم: عکس مستوی در سالبه جزئیه

اول بحث اشاره کردیم که سالبه جزئیه عکس مستوی صادق ندارد؛ در عین حال منطقیون برای دو جهت از جهات مرکبه عکس مستوی صادق در نظر گرفته‌اند که مشروطه خاصه و مشروطه عامه می‌باشد که هر دو اینها به عرفیه خاصه عکس می‌شوند.

پس در مشروطه خاصه این‌طور گفته می‌شود که (لیس بعض ساکن الاصابع بکاتب مادام ساکن الاصابع بالضروره لا دائماً) که عکس آن می‌شود (لیس بعض الکاتب ساکن الاصابع مادام کاتب بدوام لا دائماً).

در عرفیه خاصه هم این‌طور بیان می‌شود (لیس بعض الکاتب ساکن الاصابع مادام کاتب بدوام لا دائماً) که عکس آن می‌شود (لیس بعض ساکن الاصابع کاتب مادام ساکن الاصابع بدوام لا دائماً).

علت آنکه این دو قضیه به عرفیه خاصه عکس می‌شوند این است که بدلیل خلف وقتی گفته می‌شود (لیس بعض الکاتب بساکن الاصابع مادام کاتب بالضروره او بالدوام لا دائماً) صادق است که بگوییم (داًماً لیس بعض ساکن الاصابع بکاتب مادام ساکن الاصابع لا دائماً) چرا که وقتی فرض می‌کنیم

1. فرصت حسینی شیرازی، محمد نصیر، اشکال المیزان، ص 114.

(بعض کاتب لیس ساکن الاصابع مادام کاتباً لا دائماً) را در شخصی مثلاً علی، پس او کاتب است و ساکن الاصابع هم می‌تواند باشد چرا که قید لادائماً اشاره به این مطلب دارد و همچنین علی مادامی که ساکن الاصابع است کاتب نیست چرا که در غیر این صورت باید همیشه کاتب میبود حتی زمانی که ساکن الاصابع است.

پس علی ساکن الاصابع نیست مادامی که کاتب است و این خلف است.

چرا دیگر سوالب جزئیه عکس نمی‌شوند؟

سوالب باقی مانده یعنی غیر از مشروطه خاصه و عرفیه خاصه شامل دو دسته می‌شوند:

و دسته اول: ضروریه مطلقه و دائمه مطلقه و مشروطه عامه و عرفیه عامه می‌باشد در علت عدم انعکاس در این دسته این است که اخص آنها منعکس نمی‌شود پس اعم جهات هم منعکس نخواهد شد.

دسته دوم از سوالب شامل: وقتی، منتشره، وجودیه لاضروریه، وجودیه لادائمه، ممکنه عامه، ممکنه خاصه و مطلقه عامه می‌باشد که اخص آنها وقتی و وقتی و وقتی عکس نشد اعم آنها نیز عکس نمی‌شود چرا که انعکاس اعم مستلزم انعکاس اخص خواهد شد و حال وقتی اخص منعکس نشده پس قطعاً اعم هم منعکس نشده تا بخواید باعث صحت انعکاس اخص بشود.

اما عدم صدق انعکاس ضروریه مطلقه این است که عبارت (بعض الحيوان ليس بانسان بالضروره) صادق است درحالی‌که عکس آن یعنی عبارت (بعض الانسان ليس بحيوان بالامكان عام) کاذب خواهد بود؛ در صورتی که قاعده در عکوس این است که اذا صدق الاصل صدق العكس ولی عکس کاذب شد.

اما عدم صدق انعکاس وقتی مطلقه آن است که با وجود صادق بودن عبارت (بعض القمر ليس بمنخسف وقت التربيع لادائماً) عکس آن یعنی عبارت (بعض المنخسف ليس بقمر بالامكان العام) کاذب خواهد بود.

اما دو جهت وقتی مطلقه و منتشره مطلقه باقی ماند که این دو هم عکس مستوی در سالبه جزئیه ندارند بدین جهت که چون سالبه کلیه آنها عکس نداشت پس سالبه جزئیه آنها هم عکس ندارد چرا که جز از کل تبعیت دارد.¹

1. فرصت حسینی شیرازی، محمد نصیر، اشکال المیزان، ص 118.

مبحث دوم: عکس نقیض قضایای موجهه
عکس نقیض همان‌طور که در منطق آمده به دو روش صورت میپذیرد:

1- عکس نقیض موافق یا طریقه قدما

2- عکس نقیض مخالف یا طریقه متاخرین

روش قدما یا عکس نقیض موافق

که به طور کل سه مرحله دارد:

1- نقیض کردن موضوع و محمول با هم بوسیله لا یا غیر یا ادات دیگر

2- عوض کردن جای موضوع و محمول

3- کیف ثابت باشد و تغییر نکند

مثال: (هر انسانی حیوانی است) می‌شود (هر غیر حیوانی غیر انسان است)

نکته: کم قضیه به مقتضای صدق برخی اوقات تغییر می‌کند و برخی اوقات تغییر نمی‌کند که توضیحش خواهد آمد.

نکته 2: وجه تسمیه به روش قدما و یا عکس نقیض موافق چیست؟ به این روش روش قدما می‌گفتند چرا که منطقیین قدیم از این روش برای نقیض کردن استفاده می‌کردند. اما این که عکس نقیض موافق هم می‌گویند به این خاطر است که در این روش قضیه اصل با قضیه عکس در کیف یکی هستند مثلاً هر دو موجهه هستند یا هر دو سالبه هستند.¹

روش متاخرین یا عکس نقیض مخالف که باز هم 3 مرحله دارد

1- جای موضوع و محمول عوض می‌شود

2- ان محمولی که جای موضوع را گرفته فقط نقیض می‌شود.

3- کیف تغییر می‌کند

مثال: هر انسانی حیوان است می‌شود (هیچ غیر حیوانی انسان نیست)

حکم کم قضیه در عکس نقیض

1. مظفر، محمد رضا، المنطق، ج 2، ص 202.

حکم کم در عکس مستوی بدین شرح بود:

موجبه کلیه می‌شود موجبه جزئی

موجبه جزئی و سالبه کلیه کم آنها تغییر نمی‌کرد

سالبه جزئی هم عکس مستوی نداشت

اما در عکس نقیض مانند همان عکس مستوی است با این تفاوت که جای موجبه ها و سالبه ها عوض شود یعنی

1- سالبه کلیه عکس می‌شود به جزئی. (موجبه و سالبه بودن ان جزئی منوط به این است که از روش قدما استفاده شود یا روش متاخرین)

2- سالبه جزئی عکس می‌شود به جزئی (موجبه و سالبه بودن ان جزئی منوط به این است که از روش قدما استفاده شود یا روش متاخرین)

3- موجبه کلیه عکس می‌شود به کلیه (موجبه و سالبه بودن ان جزئی منوط به این است که از روش قدما استفاده شود یا روش متاخرین)

4- موجبه جزئی عکس نقیض ندارد.¹

بعد از بیان مقدمات وارد بحث عکس نقیض در قضایای مواجهه می‌شویم با این توضیح که قضایای مواجهه اگر سالبه کلیه باشند در 9 جهت منعکس نمی‌شوند که 4 مورد از آنها در موجّهات بسیطه است و 5 مورد از آنها در موجّهات مرکبه می‌باشد.

جهات بسیطه ای که در حالت موجبه کلیه عکس نقیض ندارند این چهار مورد هستند:

1- وقتی مطلقه 2- منتشره مطلقه 3- مطلقه عامه 4- ممکنه عامه

حینیه ممکنه را هم می‌توان به این چهار مورد طبق نظر اکثر منطقیون اضافه کرد که البته در عکس نقیض جهت امکان بحث مفصلی است که خواهد آمد

و جهات مرکبه ای که در حالت موجبه کلیه عکس نقیض ندارند این پنج مورد هستند:

1- وجودیه لازمیه 2- وجودیه لادائمه 3- وقتی 4- منتشره 5- ممکنه خاصه²

1. همان، ص 202.

1. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 368.

در عکس نقیض جهت امکان بحث و اختلاف است که خواهد آمد

علت عدم انعکاس این قضایا این است که چون وقتی که اخص آنها است عکس نمیشود پس اعم که سایر جهات باشند به طریق اولی عکس نخواهند شد چرا که انعکاس اعم مستلزم انعکاس اخص است و حال که معلوم شد اخص انعکاس ندارد بیانگر آن است که اعم هم انعکاس نخواهد داشت.

اما علت عدم انعکاس وقتی که آن است از صدق عبارت (کل قمر لیس بمنخسف وقت التربیع لادائما) عکس نقیض صادق گرفته نمی شود چرا که عکس نقیض آن می شود (لیس بعض المنخسف بقمر بالامکان عام) که این عبارت کاذب خواهد بود.¹

اما قضایای موجهه ای که در حالت موجهه کلیه عکس نقیض دارند بدین شرح می باشند:

1- ضروریه مطلقه و دائمه مطلقه منعکس می شوند به دائمه مطلقه که مثالش خواهد آمد.

2- مشروطه عامه و عرفیه عامه که منعکس می شوند به عرفیه عامه.

3- مشروطه خاصه و عرفیه خاصه منعکس می شوند به عرفیه خاصه.

اما همان طور که قبلاً اشاره شده عکس نقیض در موجهه جزئیه جریان ندارد در عین حال بعضی از منطقیون برای مشروطه خاصه و عرفیه خاصه اگر موجهه جزئیه باشند عکس نقیض قائل شده اند یعنی این دو جهت منعکس می شوند به عرفیه خاصه که مثالش خواهد آمد.

احکام قضایای موجهه اگر سالبه کلیه باشد بدین صورت است:

چهار قضیه موجهه عکس نقیض ندارند که سه تای آنها موجهه بسیطه هستند و یک مورد موجهه مرکبه؛ جهات بسیطی که عکس نقیض ندارند وقتی مطلقه و منتشره مطلقه و ممکنه عامه هستند و البته به این سه مورد طبق نظر اکثر منطقیون حینیه ممکنه را هم می توان اضافه کرد و ممکنه خاصه تنها جهت مرکبه ای است که در حالت سالبه کلیه عکس نقیض ندارد.

در موجهات بسیطه ضروریه ذاتیه و مشروطه عامه و دائمه مطلقه و عرفیه عامه به حینیه مطلقه عکس می شوند و از طرفی مطلقه عامه به خود مطلقه عامه عکس می شود.

و از موجهات مرکبه مشروطه خاصه و عرفیه خاصه به حینیه لا دائمه عکس می شوند؛ و وجودیه لا ضروریه و وجودیه لادائمه و وقتی و منتشره به مطلقه عامه عکس می شوند.

احکام قضایای موجهه در سالبه جزئیه همانند سالبه کلیه است بدین صورت که چهار قضیه موجهه عکس نقیض ندارند که سه تای آنها موجهه بسیطه هستند و یک مورد موجهه مرکبه؛ جهات بسیطی

2. همان، ص 369.

که عکس نقیض ندارند و قتیہ مطلقه و منتشره مطلقه و ممکنه عامه هستند و ممکنه خاصه تنها جهت مرکبه ای است که در حالت سالبه کلیه عکس نقیض ندارد.

در موجّهات بسیطه ضروریه ذاتیه و مشروطه عامه و دائمه مطلقه و عرفیه عامه به حینیه مطلقه عکس می‌شوند و از طرفی مطلقه عامه به خود مطلقه عامه عکس می‌شود.

و از موجّهات مرکبه مشروطه خاصه و عرفیه خاصه به حینیه لا دائمه عکس می‌شوند؛ و وجودیه لا ضروریه و وجودیه لا دائمه و قتیہ و منتشره به مطلقه عامه عکس می‌شوند.¹

عکس نقیض قضایای موجّهه ای که عکس نقیض دارند را با ذکر مثال بیان می‌شود که ابتدا جهات بسیطه ذکر می‌شوند.

گفتار اول: عکس نقیض در قضایای موجّهه بسیطه

1- ضروریه مطلقه

ضروریه مطلقه اگر موجب کلیه باشد به دائمه مطلقه عکس نقیض می‌شود:

(کل فرس حیوان بالضروره) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (کل لا حیوان لا فرس بالدوام) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (لا شی من لا حیوان فرس بالدوام).

ضروریه مطلقه اگر سالبه کلیه باشد به حینیه مطلقه عکس نقیض می‌شود:

(لا شی من الانسان بحجر بالضروره) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (لیس بعض لا حجر بلا انسان حین هو لا حجر بالفعل) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (بعض لا حجر انسان حین هو لا حجر بالفعل).

2- دائمه مطلقه

دائمه مطلقه اگر موجب کلیه باشد به دائمه مطلقه عکس نقیض می‌شود:

(کل قمر متحرکه دائماً) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (کل لا متحرک لا قمر دائماً) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (لا شی من غیر متحرک بقمر دائماً).

دائمه مطلقه اگر سالبه کلیه باشد به حینیه مطلقه عکس نقیض می‌شود:

1. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 368.

(لا شی من القمر بساکن بالدوام) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (لیس بعض غیر ساکن بلاقمر حین هو لا ساکن بالفعل) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (بعض غیر ساکن قمر حین هو غیر ساکن بالفعل).

3-مشروطه عامه

مشروطه عامه اگر موجب کلیه باشد به عرفیه عامه عکس نقیض می‌شود:

(کل کاتب متحرک الاصابع بالضرورة مادام کاتباً) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (کل غیر متحرک الاصابع غیر کاتب بالدوام مادام غیر متحرک الاصابع) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (لا شی من غیر متحرک الاصابع کاتب بالدوام مادام غیر متحرک الاصابع).

مشروطه عامه اگر سالبه کلیه باشد به حینیه مطلقه عکس نقیض می‌شود:

(لا شی من الکاتب بساکن الاصابع بالضرورة مادام کاتباً) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (لیس بعض غیر ساکن الاصابع غیر کاتب بالفعل حین هو غیر ساکن الاصابع) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (بعض غیر ساکن الاصابع کاتب بالفعل حین هو غیر ساکن الاصابع).

4-عرفیه عامه

عرفیه عامه اگر موجب کلیه باشد به عرفیه عامه عکس نقیض می‌شود:

(کل کاتب متحرک الاصابع بالدوام مادام کاتباً) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (کل غیر متحرک الاصابع غیر کاتب بالدوام مادام غیر بمتحرک الاصابع) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (لا شی من غیر متحرک الاصابع کاتب بدوام مادام غیر متحرک الاصابع).

عرفیه عامه اگر سالبه کلیه باشد به حینیه مطلقه عکس نقیض می‌شود:

(لا شی من الکاتب بساکن الاصابع بالدوام مادام کاتباً) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (لیس بعض غیر ساکن الاصابع غیر کاتب بالفعل حین هو غیر ساکن الاصابع) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (بعض غیر ساکن الاصابع کاتب بالفعل حین هو غیر ساکن الاصابع).

5-مطلقه عامه

مطلقه عامه همان‌طور که قبلاً بیان شد اگر موجب کلیه باشد عکس نقیض مطلقاً ندارد اما اگر سالبه باشد عکس نقیض آن می‌شود مطلقه عامه:

(لا شی من الانسان طائر بالفعل) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (لیس بعض غیر طائر غیر انسان بالفعل) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (بعض غیر طائر انسان بالفعل).

6-حینیه مطلقه

حینیه مطلقه اگر موجبه کلیه باشد عکس نقیض ندارد اما اگر سالبه باشد عکس نقیض آن می‌شود حینیه مطلقه.

(لا شی من الماشی بساکن بالفعل حین هو ماش) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (لیس بعض غیر ساکن الاصابع غیر ماش حین هو ساکن الاصابع) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (بعض غیر ساکن الاصابع ماشی بالفعل حین هو ماش)¹.

عکس نقیض در موجبه کلیه و سالبه کلیه بیان شد و همان‌طور که قبلاً اشاره شد موجبه جزئیه عکس نقیض صادق ندارد اما در سالبه جزئیه احکام مانند سالبه کلیه است که فقط مثال‌ها به بعض تغییر خواهد کرد.

گفتار دوم: عکس نقیض در قضایای وجهه مرکبه

اما بحث عکس نقیض در قضایای وجهات مرکبه بشرح زیر می‌باشد:

1-مشروطه خاصه

عکس نقیض مشروطه خاصه اگر موجبه کلیه باشد می‌شود عرفیه لادائمه در بعض:

(کل کاتب متحرک الاصابع بالضروره مادام کاتب لا دائماً) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (کل غیر متحرک الاصابع غیر کاتب مادام غیر متحرک الاصابع لا دائماً فی البعض) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (لا شی من غیر متحرک الاصابع کاتب بالدوام مادام غیر متحرک الاصابع لادائماً فی البعض).

عکس نقیض مشروطه خاصه اگر سالبه کلیه باشد می‌شود حینیه مطلقه لادائمه در بعض:

(لا شی من الکاتب بساکن الاصابع بالضروره مادام کاتب لا دائماً) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (لیس بعض غیر ساکن الاصابع غیر کاتب حین هو غیر ساکن الاصابع لا دائماً) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (بعض غیر ساکن الاصابع کاتب حین هو غیر ساکن الاصابع لا دائماً).

2-عرفیه خاصه

عکس نقیض موافق عرفیه عامه اگر موجبه کلیه باشد می‌شود عرفیه لادائمه در بعض:

(کل کاتب متحرک الاصابع بالدوام مادام کاتب لا دائماً) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (کل غیر متحرک الاصابع لیس بکاتب مادام غیر متحرک الاصابع لا دائماً فی البعض) و عکس نقیض مخالف

1. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 368.

آن می‌شود (لا شی من غیر متحرک الاصابع غیر کاتب مادام غیر متحرک الاصابع لا دائماً فی البعض).

عکس نقیض موافق عرفیه عامه اگر سالبه کلیه باشد می‌شود حینیه مطلقه لا دائمه:

(لا شی من الکاتب بساکن الاصابع بالدوام مادام کاتب لا دائماً) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (لیس بعض غیر ساکن الاصابع غیر کاتب حین هو غیر ساکن الاصابع لا دائماً) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (بعض غیر ساکن الاصابع کاتب حین هو غیر ساکن الاصابع لا دائماً).

3-وقتیہ

وقتیہ همان‌طور که قبلاً بیان شد اگر موجبہ باشد عکس نقیض موافق و مخالف ندارد اما اگر سالبه باشد عکس نقیض آن می‌شود مطلقه عامه:

(لا شی من القمر بمنخسف وقت التربیع لا دائماً) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (لیس بعض غیر منخسف غیر قمر بالفعل) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (بعض غیر منخسف قمر وقت التربیع بالفعل).

4-منتشره

همان‌طور که قبلاً بیان شد منتشره اگر موجبہ باشد عکس نقیض موافق و مخالف ندارد اما اگر سالبه باشد عکس نقیض آن می‌شود مطلقه عامه:

(لا شی من الانسان بمتنفس بالضرورة وقتاً ما لا دائماً) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (لیس بعض غیر متنفس غیر انسان بالفعل) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (بعض غیر متنفس انسان بالفعل).

5-وجودیه لاضروریة

وجودیه لا ضروریة اگر موجبہ کلیه باشد عکس نقیض موافق و مخالف ندارد و اگر سالبه کلیه باشد عکس نقیض آن می‌شود مطلقه عامه:

(لا شی من الانسان بمتنفس بالضرورة وقتاً ما لا دائماً) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (لیس بعض غیر متنفس غیر انسان بالفعل) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (بعض غیر متنفس انسان بالفعل).

6-وجودیه لا دائمه

وجودیه لا دائمه همان‌طور که بیان شد اگر موجبہ کلیه باشد عکس نقیض ندارد و اما اگر سالبه باشد عکس نقیض آن می‌شود مطلقه عامه:

(لا شی من الانسان بمتنفس بالفعل لا دائماً) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (لیس بعض غیر متنفس غیر انسان بالفعل) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (بعض غیر متنفس انسان بالفعل)¹.

عکس نقیض موافق و مخالف در موجه کلیه و سالبه کلیه تمام شد اما اگر قضیه ما سالبه جزئی باشد احکامش همانند سالبه کلیه خواهد بود و فقط مثال آن باید عوض بشود و از کلیت به جزئی تغییر پیدا بکند.

7- عکس نقیض در امکان عام و خاص

اما همان‌طور که از قبل بیان شد در عکس نقیض اصناف امکان اختلاف است:

قطب الدین در شرح شمسیه در توضیح متن قاضی مبنی بر عدم انعکاس امکان عام و خاصه به عکس نقیض در حالت موجه می‌گوید: بنا بر نظر متأخرین حکم موجبات در عکس حکم سوالب در عکس مستوی است بدون عکس پس اگر قضیه‌ای موجه کلیه باشد و در عکس مستوی حالت سالبه آن عکس مستوی صادق نداشته باشد پس الان هم عکس نقیض ندارد چرا که گفتیم حکم سالبه در عکس مستوی به حکم موجه در عکس نقیض تبدیل شده است و علت عدم انعکاس هم این است که چون وقتی که اخص جهات است عکس نقیض ندارد پس دیگر جهات هم عکس نقیض نخواهند داشت و علت عدم انعکاس وقتی که در متن بدین صورت آمده که:

« و هی لا تنعکس لصدق قولنا بالضرورة کل قمر فهو لیس بمنخسف وقت التربیع لا دائماً مع کذب عکسه و هو لیس بعض المنخسف بقمر بالامکان العام لما عرفت أن کل منخسف قمر بالضرورة و اذا لم تنعکس الوقتیة لم ینعکس شیء من السبع لان عدم انعکاس الاخص یتلزم عدم انعکاس الاعم لما مر غیر مرة»².

اما اگر امکان عام و خاص و اخص سالبه باشند قاضی کاتبی عکس نقیض آنها را غیر معلوم می‌داند و می‌گوید برهان مناسبی برای صدق عکس نقیض در آنها پیدا نشده است اما قطب الدین عکس نقیض ممکنین را به عده‌ای نسبت می‌دهد و در بیان دلایشان می‌گوید: اگر بگوییم (لا شی من ج ب بالامکان الخاص) پس (بعض غیر ج ب بالامکان العام) چرا که اگر این‌طور نباشد پس (لا شی مما لیس ب ج بالضرورة) پس (لا شی من ج غیر ب بالضرورة) و لازم می‌آید (کل ج ب بالضرورة) که این با مفروض ما سازگاری ندارد پس همان بعض غیر ج ب بالامکان العام صحیح خواهد بود.³

1. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 375.

1. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 174.

2. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 179.

اما علامه حلی در جوهر النضید قائل به عکس نقیض برای موجهه ممکنه هم در حالت موجهه کلیه و هم در حالت سالبه است و می‌گوید: «و إذا كانت الموجبات هناك مطلقة أو ممكنة انعكست بنفسها جزئية فالسوالب الكلية إذا كانت مطلقة أو ممكنة انعكست بنفسها جزئية هنا.»¹

یزدی در الحاشیه در توضیح بیان تفتازانی عکس نقیض را برای ممکنات جایز نمیداند فرقی نمیکند که موجهه کلیه باشد یا سالبه کلیه و برای عدم انعکاس به عکس نقیض در موجهه می‌گوید آنهایی از آنجایی که حکم موجبات همان حکم سوالب در عکس مستوی هستند پس چون ممکنه عکس مستوی در سالبه نداشت پس در موجهه هم عکس نقیض ندارد و علت عدم انعکاس ممکنه به عکس نقیض را در سالبه کلیه این‌طور بیان می‌کند که از آنجایی که در عکس مستوی ما قائل به عکس حتی در موجهه نبودیم پس در سالبه هم عکس نقیض نخواهد داشت.²

پس امکان عام و خاص و اخص همان‌طور که بررسی شد از آنجایی که در سالبه کلیه عکس مستوی نداشتند پس در موجهه عکس نقیض نخواهند داشت اما در سالبه طبق نظر اکثر عکس نقیض خواهد داشت.

گفتار سوم: عکس نقیض قضایای موجهه در حالت موجهه جزئیه

قضیه اگر موجهه جزئیه باشد عکس نقیض نخواهد داشت همان‌طور که قبلاً بیان شد اما در عین حال منطقیون برای مشروطه خاصه و عرفیه خاصه قائل به عکس نقیض شدند و بیان کردند اگر مشروطه خاصه و عرفیه خاصه موجهه جزئیه باشند به عرفیه خاصه عکس نقیض می‌شوند.

1- مشروطه خاصه

مشروطه خاصه اگر موجهه جزئیه باشد عکس نقیض می‌شود به عرفیه خاصه:

(بعض الکاتب متحرک الاصابع بالضرورة مادام کاتباً لا دائماً) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (کل غیر متحرک الاصابع غیر کاتب بالفعل لا دائماً) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (بعض غیر متحرک الاصابع کاتب بالفعل لا دائماً).

2- عرفیه خاصه

عرفیه خاصه اگر موجهه جزئیه باشد عکس نقیض می‌شود به عرفیه خاصه:

3. علامه حلی، حسن بن یوسف، جوهر النضید، ص 95.
4. یزدی، عبدالله حسین، الحاشیه تهذیب المنطق التفتازانی، ص 82.

(بعض الکاتب متحرک الاصابع بالدوام مادام کاتب لا دائماً) که عکس نقیض موافق آن می‌شود (کل غیر متحرک الاصابع غیر کاتب بالفعل لا دائماً) و عکس نقیض مخالف آن می‌شود (بعض غیر متحرک الاصابع کاتب بالفعل لا دائماً)¹.

فصل چهارم: در بیان مختلطات

مختلطات قیاس‌هایی هستند که حاصل شود از خلط موجّهات بعضی با بعض دیگر و موجّهات را نیز بر 13 قسم اعتبار کرده‌اند.²

و در اساس الاقتباس در تعریف مختلطات آمده: مقدمات قیاس یا از نظر اطلاق و توجیه از یک جنس هستند یا از دو جنس مختلف. اگر از دو جنس مختلف باشند، حقیقتاً مختلط هستند، اما مجازاً قسم اول را نیز در زمره مختلطات برمی‌شمرند.³

در موجّهات بسیطه عده‌ای وقتیه مطلقه و منتشره را عنوان کرده و عده‌ای از حینیه مطلقه و حینیه ممکنه نام برده‌اند اگر شش جهت مشهور بدون اختلاف یعنی ضروریه ذاتیه، مشروطه عامه، دائمه مطلقه، عرفیه عامه، مطلقه عامه و ممکنه عامه را در نظر بگیریم و از طرفی جهات مرکبه را شامل مشروطه خاصه، عرفیه خاصه، وجودیه لاضروریه، وجودیه لادائمه، ممکنه خاصه، وقتیه و منتشره در نظر بگیریم از حاصل ضرب آنها که 13 در 13 باشد می‌شود 169 حالت که باید حالت انتاج آنها بررسی شود.

به‌طور کلی انتاج در مختلطات دو حالت دارد یا کبری آن یکی از چهار جهت مشروطه خاصه، مشروطه عامه، عرفیه خاصه و عرفیه عامه است که در این صورت نتیجه از حیث جهت از صغری تبعیت می‌کند با این شرط که اگر صغری قید (لادوام) و یا (لاضروره) داشته باشد در نتیجه حذف شود و اگر کبری یکی از این چهار جهت فوق نباشد پس نتیجه تابع کبری خواهد بود.⁴

علت آنکه اگر کبری یکی از جهات مشروطه خاصه، مشروطه عامه، عرفیه خاصه و عرفیه عامه نباشد نتیجه تابع خود کبری خواهد بود این است که کبری دلالت می‌کند بر هر چیزی که برای حد وسط ثابت بالفعل بود پس حد وسط حکم شده است بر او به وسیله حد اکبر با جهتی که در کبری است و لکن حد اصغر برایش حد وسط بالفعل حمل شده است پس می‌باشد حکم بر اصغر به وسیله اکبر بالفعل پس تابع جهت کبری در نتیجه می‌شود.⁵

1. فرصت حسینی شیرازی، محمد نصیر، اشکال المیزان، ص 126.

2. همان، ص 145.

1. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، بازننگری اساس الاقتباس، ص 243.

2. فرصت حسینی شیرازی، محمد نصیر، اشکال المیزان، ص 146.

3. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 416.

علت آنکه اگر کبری یکی از جهات مشروطه خاصه، مشروطه عامه، عرفیه خاصه و عرفیه عامه باشد نتیجه تابع صغری خواهد بود این است که کبری دلالت می‌کند بر دوام حد اکبر به وسیله دوام اصغر و از آنجایی که حکم حد وسط به تبع حکم اکبر است پس ثبوت حکم اکبر بر حد اصغر به وسیله حد وسط است پس اگر ثبوت حد وسط برای حد اصغر دائمی باشد پس حکم حد اکبر بر حد اصغر هم دائمی خواهد بود و این مسئله در مورد ضرورت هم صادق خواهد بود یعنی اگر حد اکبر بالضروره حمل بر حد وسط شود و حد وسط هم حمل بر حد اصغر شود پس حد اکبر حمل بر حد اصغر خواهد شد به وسیله حد وسط پس ضرورت به صغری سرایت می‌کند چرا که ضروری ضروری، ضروری شی خواهد بود پس نتیجه تابع صغری می‌باشد.¹

اما علت حذف شدن دو قید (لا دوام) و (لا ضرورت) در صغری این است که از آنجایی که شرط است در شکل اول صغری موجب باشد پس این دو قید سالب خواهند بود و از سالبه نمی‌شد در این شکل نتیجه گرفت.²

با توجه به مقدمه بیان شده وارد اشکال چهارگانه در قیاس می‌شویم:

در کتب منطقی بیان شده که با توجه به قرار گیری حد وسط در صغری و کبری اشکال چهارگانه ساخته می‌شود پس اگر حد وسط در محمول در صغری و موضوع در کبری باشد شکل اول و اگر حد وسط محمول در صغری و کبری باشد شکل دوم و اگر حد وسط موضوع در صغری و کبری باشد شکل سوم و در نهایت اگر حد وسط موضوع در صغری و محمول در کبری باشد شکل چهارم ساخته می‌شود.

قبل از بیان شروط اشکال چهارگانه لازم به ذکر است که پنج شرط در قیاس اقترانی وجود دارد که در همه اشکال باید رعایت شده باشد یعنی غیر از شروط اختصاصی هر شکل باید این پنج شرط عمومی برای منتج شدن قیاس رعایت شوند که عبارتند از:

1- تکرار صحیح حد وسط

2- موجب بودن حداقل یکی از مقدمات

3- کلی بودن یکی از مقدمات

4- نتیجه تابع اخس مقدمتین باشد (اگر یکی از مقدمات سالبه بود نتیجه قطعاً سالبه است و اگر یکی از مقدمات جزئیه بود نتیجه قطعاً جزئیه است)

1. همان ص 416.

2. همان ص 416.

5- اگر صغری سالبه کلیه است کبری موجب جزئیه نباشد.¹

مبحث اول: مختلطات شکل اول

شکل اول همان‌طور که بیان شد حد وسط محمول در صغری و موضوع در کبری می‌باشد.

شرایط شکل اول موجب بودن صغری و کلیت کبری می‌باشد که اگر صغری و کبری قضیه وجهه باشند شرایط دیگری برای منتج بودن قیاس اضافه خواهد شد.²

خواجانه‌نصیر ضمن بیان شرط اول شکل اول این نکته را اضافه می‌کند که: در شکل اول اگر جهت صغری از جهاتی باشد که سالب و موجب آن متلازم باشد، مانند مطلق لا دائم و ممکن خاص و اخص، صغری می‌تواند هم موجب باشد هم سالبه. بر این اساس اعتبار کیفیت که شرط اول است، ساقط می‌شود.³

شرط در مختلطات شکل اول فعلیت صغری است.⁴ بدین جهت که اگر صغری ممکنه باشد معلوم نمی‌شود که حکم از حد وسط (محمول) به حد اصغر (موضوع) سرایت کرده یا نه و از طرفی معلوم نمی‌شود که حکم از حد وسط به اکبر سرایت کرده یا نه، چرا که اگر جهت امکان باشد جایز است که به فعلیت نرسیده باشد و از قوه خارج نشده باشد پس حکم به موضوع سرایت نمی‌کند.⁵

به‌عنوان مثال (کل حمار مرکوب زید بالامکان) در صغری و (کل مرکوب زید فرس بالضروره) در کبری، نتیجه صادق نمی‌دهد (کل حمار فرس بالامکان عام)؛ و علت عدم صدق این است که چه بسا هیچ حماری بالفعل مرکوب زید نباشد.

همان‌طور که بیان شد اگر مجموع جهات بسیط و مرکبه معتبر را 13 مورد بدانیم پس حاصل ضرب 13 در 13 می‌شود 169 ضرب که باتوجه به شرط شکل اول یعنی فعلیت صغری ساقط می‌شود 26

1. مظفر، محمد رضا، المنطق، ج2، ص239.

2. همان، ص241.

3. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، بازنگری اساس الاقتباس، ص243.

4. عده ای از مناطقه متقدمین این شرط را قبول نداشته و گفته اند: از آنجا که صغری اقتضای صحت اتصاف ذات اصغر به اوسط کرده و کبری مقتضی آن است که هر ذاتی که بالفعل موصوف به اوسط باشد، حکم اکبر در همه اوقات وجود آن ذات برای آن حاصل باشد، خواه در حال اتصاف آن ذات به اوسط خواه قبل و یا بعد از اتصاف. بنابراین اگر ذات اصغر به اوسط متصف باشد، حکم اکبر در همه اوقات برای آن ذات حاصل است و معلوم می‌گردد که پیش از اتصاف، یعنی در حال صحت اتصاف هم آن حکم وجود داشته است. در این‌جا اتصاف اصغر به اوسط مقتضی تصدیق به دوام حکم است نه مقتضی خود حکم. از این‌رو حتی اگر اتصاف بالفعل هم حاصل نباشد، صحت اتصاف در تصدیق کافی است. این بیان در مورد ضروری واضح‌تر است. زیرا هر چیزی که شایسته باشد ضروری باشد، در همه حالات ضروری خواهد شد، چون لا ضروری نمی‌تواند ضروری باشد. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، بازنگری اساس الاقتباس، ص245.

1. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص414.

ضرب که این 26 ضرب حاصل ضرب امکان عام و امکان خاص در 13 جهت معتبره است پس 143 ضرب باقی می ماند.

و ضابطه انتاج همان طور که گذشت بدین صورت بود که اگر کبری یکی از چهار جهت مشروطه خاصه، مشروطه عامه، عرفیه خاصه و عرفیه عامه است که در این صورت نتیجه از حیث جهت از صغری تبعیت می کند با این شرط که اگر صغری قید (لادوام) و یا (لاضروره) داشته باشد در نتیجه حذف شود و اگر کبری یکی از این چهار جهت فوق نباشد پس نتیجه تابع کبری خواهد بود.

و همچنین حذف می شود ضرورت در صغری اگر جهت در صغری ضرورت باشد اما جهت در کبری ضرورت نباشد و در این جا دو حالت دارد:

1- کبری قید (لا دوام) ندارد؛ در این صورت نتیجه عینا تابع مقدمات هست.

2- کبری قید (لا دوام) دارد؛ در این صورت قید (لا دوام) در آخر نتیجه اضافه خواهد شد.¹

علت حذف شدن ضرورت در صغری این است که اگر کبری جهتش ضرورت نباشد جایز است جدا شدن و عدم اتصال اکبر با حد وسط چرا که کبری باید کلیه باشد اما موجه بودن در آن شرط نیست و از طرفی اصغر که با حد وسط ارتباط دارد موجب می شود حکم ضرورت به نتیجه منتقل نشود چرا که ارتباط میان اصغر و اکبر ایجاد نشده است.²

علت باقی ماندن قید (لادوام) در کبری این است که کبری دلالت می کند بر این که حد اکبر دائمی نیست بری هر چه که آن حد وسط است و از طرفی حد اصغر از چیزهایی است که برای حد وسط است پس حد اکبر برای حد اصغر غیر دائمی است.³

خواجهنصیر نکته دیگری که اضافه کرده این است که اگر اعتبار وصف موضوع فقط در يك مقدمه باشد، در نتیجه این اعتبار ساقط خواهد شد. اما اگر در هر دو مقدمه باشد، نتیجه هم بر حسب وصف موضوع است. توضیح این که اگر اعتبار وصف، فقط مخصوص صغری باشد، مانند هر نایمی (انسان خوابیده) ساکن است مادامی که نایم است. وصف اصغر مستلزم حمل اوسط است و از ارتفاع لازم ارتفاع ملزوم لازم می آید. بنابراین از بین رفتن سکون و آرامش مستلزم ارتفاع خواب است. در کبری، هرگاه حکم اکبر بر ذات اوسط باشد، ممکن است آن حکم در وقت از بین رفتن وسط اوسط باشد که در این صورت مستلزم از بین رفتن وصف اصغر است. مثلاً می گوئیم: «هر ساکنی متحرك است به امکان»، در این قضیه حکم اکبر بر اصغر در وقت از بین رفتن وصف است، زیرا حمل

2. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 416.

1. همان، ص 417.

2. همان، ص 417.

متحرك بر نایم (خوابیده) در وقتی است که صفت نوم و خواب مرتفع شده باشد. بنابراین، برحسب وصف اصغر صادق نیست، اما برحسب ذات صادق است.

اما اگر اعتبار وصف، مخصوص کبری باشد، اکبر در صورتی برای اوسط وجود دارد که وصف وجود داشته باشد و این در نتیجه ساقط است. پس اعتبار این شرط نیز ساقط است. مانند هر حیوانی نائم است و هر نائمی ساکن است تا وقتی که نائم است. پس هر حیوانی ساکن است و نمی‌توانیم بگوییم: «مادامی که حیوان است.» اما هرگاه دو مقدمه به حسب وصف باشد، نتیجه هم به حسب وصف خواهد بود زیرا وصف اصغر مستلزم وصف اوسط است و آن مستلزم حکم اکبر است. و لازم لازم، لازم خواهد بود. پس حکم اکبر لازم وصف اصغر است. مثلاً می‌گوییم: هر نائمی ساکن است، مادامی که نائم است. هیچ ساکنی متحرك نیست، مادامی که ساکن است. پس هیچ نائمی متحرك نیست، مادامی که نائم است.¹

با توجه به شرایط و مقدماتی که گفته شد تفصیل مختلطات شکل اول در جدول قضایای مختلطات شکل اول، قسمت جداول قرار گرفته است.

مبحث دوم: مختلطات شکل دوم

شکل دوم حد وسط محمول در صغری و هم محمول در کبری می‌باشد.

شرایط انتاج شکل دوم اختلاف مقدمتین در کیف و کلیت کبری می‌باشد² و اگر شکل دوم از مختلطات باشد برای انتاج آن شرایط دیگری اضافه خواهد شد.

از شرایط انتاج مختلطات در شکل دوم صدق دوام در صغری است یعنی صغری دوام یا ضرورت داشته باشد و اگر ضرورت یا دوام ندارد کبرای قضیه از آن جهاتی باشد که در سالبه عکس می‌شوند و علت این مطلب این است که اگر صغری دائمه یا ضروریه نباشد و کبری هم در سالبه عکس نشود باعث می‌شود که اخص جهات در صغری که مشروطه خاصه و وقتیه باشند با اخص در کبری که وقتیه باشد قیاس منتج تشکیل ندهند داد و از آنجایی که این دو اخص منتج نمی‌شوند سایر اختلاطات هم منتج نمی‌شوند به این خاطر که عدم انتاج اخص مستلزم عدم انتاج اعم می‌باشد.³

شرط دیگر انتاج مختلطات در شکل دوم عدم استقرار جهت امکان در صغری است مگر آنکه کبری ضروریه ذاتیه باشد یا کبری مشروطه عامه یا خاصه باشد و اگر جهت امکان در کبری است باید صغری ضروریه ذاتی باشد.⁴

1. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، بازنگری اساس الاقتباس، ص 247.

2. مظفر، محمد رضا، المنطق، ج 2، ص 243.

3. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 420.

4. همان.

یکی دیگر از شرایط انتاج که خواجه در اساس الاقتباس ذکر کرده عدم اتفاق جهات در صدق می‌باشد به این بیان که در شرایط انتاج شکل دوم گفتیم که باید اختلاف مقدمتین در کیف داشته باشند حال اگر ترکیب جهات به گونه ای باشد که موجب صدق باشد باز نتیجه عقیم خواهد بود پس شرط انتاج اختلافی است که مانع اجتماع بر صدق باشد و این در صورتی است که یکی از دو مقدمه، مقتضی دوام یا ضرورت ذاتی یا ضرورت وصفی داشته باشد و دیگری یا برحسب جهت یا برحسب کیفیت، اقتضای معاندت آن حکم را کند. بنابر هردو فرض، اصل اختلاف به اثبات و نفی باز می‌گردد؛ فقط تفاوتی که وجود دارد این است که در يك موضع، اختلاف بر خود حمل است و در موضع دیگر جزء جهت است.

اکنون که این اصل معلوم شد، باید گفت که هیچ‌یک از مطلقات و ممکنات و هرچه از باب این دو صنف باشد، نه برحسب بساطت و نه برحسب ترکیب، منتج نخواهند بود، مگر مطلق عرفی که به شرط اختلاف در کیف منتج است. به‌طور کلی وقوع این مطلق (مطلق عرفی) در اختلاط، مانند وقوع عرفی عام است؛ پس از این گفتار، در باب آن صحبت خواهیم نمود.

اقسام مطلق اخص و ممکن اخص، مانند وقتی، منتشر، مشروط به محمول و... اگرچه با همدیگر تباین دارند، اما چنان‌که گفته‌ایم، تباین این اصناف حقیقی نیست، بلکه اعتباری است و می‌توانند در يك ماده به اختلاف و اعتبارات از نظر صدق اجتماع کنند. بنابراین از این اصناف بسیط و مختلط نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود.¹

شرط دیگری که که خواجه اضافه می‌کند این است که اگر هر دو جهت وصفی باشند باید از نظر کیفی با هم مختلف باشند که نتیجه کیفی بدست بیاید.

توضیح این‌که هرگاه وصف حد اصغر و حداکبر در اقتضای وجود یا عدم وجود حد وسط مختلف باشند، متباین خواهند بود. یعنی ذات نمی‌تواند به هردو وصفی که مقتضی حصول و عدم حصول حد وسط باشد، متصف باشد. بنابراین میان آنچه که موصوف به یکی است و آن چه موصوف به دیگری است، در حال وصف، مابینت به سلب لازم می‌آید، مانند خواندن و خوابیدن که یکی مقتضی وجود بیداری است و دیگری مقتضی عدم وجود آن. بنابراین در حالی که يك موصوف به یکی از این دو وصف متصف باشد، نمی‌تواند به وصف دیگری نیز متصف باشد. اما اگر یکی مقتضی وجود حد وسط را داشته باشد و دیگری مقتضی عدم وجود اوسط را نداشته باشد، بلکه نه اقتضای وجود داشته باشد و نه اقتضای عدم آن، مانند نوشتن و تنفس یا هردو مقتضی وجود اوسط را داشته باشند،

1. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، بازنگری اساس الاقتباس، ص 252.

اما یکی به ضرورت و دیگری بدون ضرورت، مانند نوشتن و راه رفتن، مابینت ضروری میان هر دو وصف لازم خواهد بود اما معاندت لازم نمی‌آید.¹

با توجه به شرایط عنوان شده باید اشاره کرد که اگر یک‌جهت وصفی بوده و یک‌جهت ذاتی چهار احتمال ممکن است رخ بدهد:

1- حکم بر حسب ذات ممتنع الاجتماع از نظر صدق بوده، و از نظر وصف متباین باشد که این نوع منتج خواهد بود و نتیجه از هر دو اعتبار ترکیب می‌شود مانند مشروط دائم لا ضروری با مشروط اخص مختلف، یا با عرفی لا مشروط اخص مختلف. نتیجه در اول مشروط بوده، در دوم عرفی به حسب وصف است و در هر دو به حسب ذات دائم است.

2- حکم به حسب ذات ممتنع الاجتماع بر صدق باشد و به حسب وصف اقتضای انتاج نکند، مانند مشروط دائم لا ضروری و عرفه خاصه متفق؛ این نوع نیز منتج است و فقط بر حسب ذات است که در این مثال دائم است.

3- وصف تنها، مقتضی انتاج داشته باشد، مانند مشروطه خاصه با خود مشروطه خاصه و یا با عرفه خاصه و این نوع نیز منتج بوده، فقط بر حسب وصف تنها است و آن مشروطه عامه با عرفه عامه در این دو مثال است.

4- از حیث ذات، ممکن الجمع بر صدق باشد ولی بر حسب وصف مقتضی انتاج وجود نداشته باشد، مانند عرفه خاصه و مشروطه خاصه متفق با عرفه عامه و ممکنه عامه وصفه که این نوع نیز منتج نمی‌باشد.

با توجه به شرایط و نکات ذکر شده ضروب منتج در شکل دوم 84 ضرب می‌باشد که شرط اول یعنی ضروریه یا دائمه بودن صغری 77 ضرب را حذف می‌کند و شرط دوم یعنی ممکنه نبودن صغری یا کبری مگر با مشروطه عامه و خاصه یا ضروریه ذاتیه که این شرط هم 8 ضرب را حذف می‌کند.

ضابطه نتیجه‌گیری در شکل دوم به این صورت است که یا یکی از مقدمات ضروریه یا دائمه است که در این صورت نتیجه دائمه است و اگر یکی از مقدمات ضروریه یا دائمه نباشد نتیجه تابع صغری است بشرط حذف قیود لابشرط و لا بالضرورة همچنین حذف ضرورت از صغری که فرقی نمی‌کند ضرورت مطلقا باشد یا وصفی و وقتی.²

2. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، بازنگاری اساس الاقتباس، ص 255.

1. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح شمسیه، ص 422.

اما اثبات ضابطه بیان شده برای نتیجه گیری از طریق شیوه های خلف و عکس و افتراض قابل اثبات است.

مثلاً اگر صادق باشد (کل ج ب بالفعل) و (لا شی من الف ب بالضرورة) پس صادق می شود نتیجه به صورت (لا شی من ج الف دائماً) چرا که اگر صادق نباشد پس نقیض آن یعنی (بعض ج الف بالفعل) صادق خواهد بود. حال اگر قیاسی تشکیل دهیم و نتیجه را یعنی (بعض ج الف بالفعل) صغری قیاس و کبری را کبرای اصلی یعنی (لا شی من الف ب بالضرورة) قرار دهیم نتیجه می دهد (بعض ج لیس ب بالضرورة) که این نتیجه کاذب است چرا که با صغرای اصل همخوانی ندارد و کذب نتیجه ناشی از کذب یکی از مقدمات است؛ کبری که صادق است چون مفروض است پس (بعض ج الف بالفعل) کاذب است و نقیض آن یعنی (لا شی من ج الف دائماً) صادق خواهد بود. پس نتیجه با شیوه خلف اثبات گردید.¹

با توجه به شرایط و مقدماتی که گفته شد تفصیل مختلطات شکل دوم در جدول قضایای مختلطات شکل دوم، قسمت جداول قرار گرفته است.

مبحث سوم: مختلطات شکل سوم

در شکل سوم همان طور که بیان شد حد وسط حد وسط موضوع در صغری و همچنین موضوع در کبری است.

شرایط انتاج شکل سوم موجب بودن صغری و کلیت یکی از مقدمتین است البته این شرط دوم از شرایط عمومی اقترانی موجود است و دیگر نیاز به تکرار نیست.²

لازم به ذکر است که در شکل سوم نتایج همیشه جزئی هستند حتی اگر مقدمات کلی باشند.

شرط مختلطات شکل سوم فعلیت صغری است چرا که اگر صغری ممکنه باشد احتمال دارد حکم حد وسط بر اصغر حمل نشود و در نتیجه ارتباطی میان حد اصغر و حد اکبر پدید نمی آید به عنوان مثال اگر فرض کردیم زید سوار می شود بر اسب و بر الاغ سوار نمی شود و از طرفی حسن فقط سوار بر الاغ می شود نه اسب پس صادق است بگوییم: (کل ما هو مرکوب زید مرکوب حسن بالامکان) و (کل مرکوب زید فرس بالفعل) کاذب می شود (بعض ما هو مرکوب حسن فرس بالفعل) چرا که جهت باید بالامکان بشود نه بالفعل به این خاطر که هر چه که مرکوب حسن است الاغ است

1. همان، ص 423.

2. مظفر، محمد رضا، المنطق، ج 2، ص 250.

ضرورتاً و از آنجایی که ثابت نشده مرکوب حسن برای مرکوب زید پس مندرج نمی شود حد اصغر در تحت آن تا این که حکم از حد اکبر به حد اصغر برسد.¹

در این شکل از اختلاط مقدماتی که وصفی باشند و مشتمل بر دوام باشند، دوام برای وصف در نتیجه بدست نمی آید مثلاً می‌گوییم: هر کاتبی بیدار است مادامی که کاتب است و هر کاتبی محرك قلم است مادامی که کاتب است، اما لازمه این دو مقدمه این نیست که بعضی بیداران محرك قلم باشند مادامی که بیدارند، زیرا فقط در بعضی اوقات بیداری محرك قلم هستند.

و همچنین است اگر کبری سالبه باشد. مثلاً: هیچ کاتبی دستش ساکن نیست مادامی که کاتب است، صحیح است، زیرا سلب ساکن الید بودن از بیداری که کاتب است نیز در بعضی اوقات است و آن وقتی است که کاتب است. بنابراین نتیجه مطلق عام وصفی است.²

اما ضابطه در شکل سوم بدین نحو است که کبری اگر مشروطه عامه یا عرفیه عامه یا مشروطه خاصه و یا عرفیه خاصه باشد نتیجه تابع صغری است با این قید که لا دوام حذف می‌شود و اگر کبری یکی از این چهار جهت فوق نباشد نتیجه تابع کبری خواهد بود.

با توجه به شرایط و مقدماتی که گفته شد تفصیل مختلطات شکل سوم در جدول قضایای مختلطات شکل سوم، قسمت جداول قرار گرفته است.

مبحث چهارم: مختلطات شکل چهارم

در شکل چهارم حد وسط موضوع در صغری و محمول در کبری می‌باشد یعنی برعکس شکل اول. پس طبیعتاً حد اصغر محمول در صغری و و حد اکبر موضوع در کبری می‌باشد.

شکل چهارم دور ترین شکلی است که طبع اقتضا می‌کند و به همین دلیل بعضی منطقیین به سه شکل اول اکتفا کردند.

شروط شکل چهارم بدین نحو است که 1- هیچ کدام از دو مقدمه ها سالبه جزئیه نباشد و 2- اگر هر دو مقدمات موجب هستند صغری باید کلیه باشد و اگر صغری موجب جزئیه است کبری باید سالبه کلیه باشد.

در شکل چهارم 5 ضرب منتج وجود دارد چرا که بوسیله شرایط عمومی قیاس اقتزانی یعنی سالبه نبودن هر دو چهار ضرب رد می‌شود و به وسیله جزئیه نبودن هر دو 3 ضرب و از سالبه کلیه بودن صغری و موجب جزئیه بودن (شرط پنجم از قیاس عمومی اقتزانی ذکر شده) یک ضرب رد می‌شود که تا اینجا شد هشت ضرب و 3 ضرب هم به وسیله شروط اختصاصی شکل چهارم رد می‌شود که

1. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص 426.

2. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، بازنگری اساس الاقتباس، ص 265.

به وسیله شرط اول (هیچ یک از مقدمات جزئیة نباشد) دو ضرب سالبه جزئیة و موجبه کلیه و موجبه کلیه و سالبه کلیه این دو ضرب رد می‌شود و به وسیله شرط دوم هم یک ضرب رد می‌شود یعنی موجبه جزئیة در صغری و موجبه کلیه در کبری.¹

قطب الدین به تبع قاضی کاتبی ضروب منتج این شکل را هشت مورد می‌داند که این ضروب هشت‌گانه عبارتند از:

- 1- موجبه کلیه در صغری و موجبه کلیه در کبری که نتیجه می‌دهد موجبه جزئیة .
- 2- موجبه کلیه در صغری و موجبه جزئیة در کبری که نتیجه می‌دهد موجبه جزئیة.
- 3- سالبه کلیه در صغری و موجبه کلیه در کبری که نتیجه می‌دهد سالبه کلیه.
- 4- موجبه کلیه در صغری و سالبه کلیه در کبری که نتیجه می‌دهد سالبه جزئیة.
- 5- موجبه جزئیة در صغری و سالبه کلیه در کبری که نتیجه می‌دهد سالبه جزئیة.
- 6- سالبه جزئیة در صغری و موجبه کلیه در کبری که نتیجه می‌دهد سالبه جزئیة.
- 7- موجبه کلیه در صغری و سالبه جزئیة در کبری که نتیجه می‌دهد سالبه جزئیة.
- 8- سالبه کلیه در صغری و موجبه جزئیة در کبری که نتیجه می‌دهد سالبه جزئیة.²

علت اختلاف جناب مظفر با قطب الدین در ضروب شکل چهارم به‌خاطر شروطی است که جناب مظفر و اکثر منطقیون اضافه کردند از جمله این که در شکل چهارم هیچ کدام از مقدمات سالبه جزئیة نباشد در صورتی که قطب الدین و قاضی این شرط را در نظر نداشته‌اند و ظاهراً نظر جناب مظفر صحیح است مثلاً در ضرب هفتم که از موجبه کلیه در صغری و سالبه جزئیة در کبری تشکیل می‌شود اگر بگوییم (کل انسان ناطق) و (بعض الحیوان لیس بانسان) نتیجه می‌دهد (بعض الناطق لیس بحیوان) که کاذب می‌باشد.

پس طبق نظر جناب مظفر و مثالی که بیان شد ضرب هفتم رد شد و همچنین برای رد ضرب ششم یعنی سالبه جزئیة در صغری و موجبه کلیه در کبری که می‌توان این مثال را زد (بعض حیوان لیس بانسان و کل ناطق حیوان) که نتیجه می‌دهد (بعض الحیوان لیس بناطق) که این کاذب خواهد بود.

علاوه بر ضرب ششم و هفتم که محل اشکال است در ضرب هشتم هم بحث وجود دارد چرا که جناب مظفر 5 شرط را از شرایط عمومی قیاس اقتراانی می‌دانستند از جمله این که اگر صغری سالبه کلیه

1. مظفر، محمد رضا، المنطق، ج2، ص261.

2. قطب الدین رازی، محمد بن محمد، شرح الشمسیه، ص408.

است کبری موجب جزئی نباشد و این شرط ظاهراً صحیح است چرا که در ضرب هشتم در شکل چهارم در برخی موارد نتیجه کاذب می‌شود به‌عنوان مثال اگر بگوییم (هیچ انسانی سنگ نیست) و (برخی جسم‌ها انسان هستند) نتیجه گرفته می‌شود (برخی سنگ‌ها جسم نیستند) که این نتیجه کاذب خواهد بود.

قاضی کاتبی و قطب الدین در جواب اشکالات مطرح شده پاسخ می‌دهند که اگر سالبه جزئی را خاصه در نظر بگیریم دیگر این اختلاف پیش نمی‌آید.¹

علت بحث از ضروب در شکل چهارم به‌خاطر نتایجی است که از مختلطات آن بدست می‌آید و وابسته به این نتایج خواهد بود.

در مختلطات شکل چهارم علاوه بر شرایط مذکور شرایط دیگری نیز ذکر می‌شوند؛ از اولین شرط از شرایط مختلطات شکل چهارم این است که هیچ کدام یک از مقدمات امکان‌عام و یا خاص نباشد چرا که جهت امکان در مقدمات به 2 صورت است که در هر دو صورت منتج نیست:

1- ممکنه در قضیه به‌صورت سالبه باشد که در این صورت عکس مستوی و عکس نقیض در آن امکان ندارد پس قابلیت رد به شکل اول را ندارد.

2- ممکنه موجب باشد که در این صورت این جهت امکان یا در صغری است و یا در کبری که در هر دو صورت نتیجه دائم الصدق نیست به‌عنوان مثال اگر جهت امکان در صغری باشد و گفته شود (کل ناهق مرکوب زید بالامکان) و (کل حمار ناهق بالضروره) که در اینجا نتیجه می‌شود (بعض مرکوب زید حمار بالضروره) که کاذب است و نتیجه به‌صورت سالبه صحیح می‌شود.

اما اگر جهت امکان در کبری باشد مثلاً (کل مرکوب زید فرس بالضروره) و (کل حمار مرکوب زید بالامکان خاص) نتیجه می‌دهد (کل فرس حمار بالضروره) که کاذب می‌باشد و نتیجه به‌صورت سالبه صحیح است.

شرط دوم از شرایط مختلطات شکل دوم این است که اگر یکی از مقدمات سالبه هستند قابلیت عکس در آن قضیه موجهه وجود داشته باشد چرا که در غیر این صورت نتیجه دائم الصدق نخواهد بود.

به‌عنوان مثال اگر گفته شود (لا شی من القمر بمنخسف بالتوقیت لا دائماً) و (کل ذی محو فهو قمر بالضروره) نتیجه می‌دهد (لا شی من المنخسف ذو محو بالضروره) که کاذب است و نتیجه به‌صورت موجهه صحیح می‌باشد.²

1. رازی، قطب الدین، شرح الشمسیه، ص 412.

1. همان، ص 428.

قطب الدین سه شرط را به ترتیب برای ضرب سوم و ششم و هشتم از ضروب شکل چهارم بیان کرده که به جهت عدم کلیت و همچنین منتج نبودن ضرب ششم و هشتم از ذکر آن خودداری می‌کنیم و شرط ضرب سوم را در پاورقی ذکر می‌کنیم¹ .²

خواجهنصیر در اساس الاقتباس نکات دیگر را اضافه می‌کند از جمله آنکه هرگاه فقط یکی از دو مقدمه وصفی باشد، نتیجه به حسب ذات است، اما هرگاه هر دو مقدمه وصفی باشند، نتیجه نیز وصفی است. اگر نتیجه جزئی باشد، آن وصفی مطلق عام است و اگر کلی باشد از عرفیات خالص یا آمیخته با مشروطات، نتیجه عرفی خواهد شد و از مشروطات خالص نتیجه مشروط می‌شود. توضیح نکته اول این‌که هرگاه بگوییم: «هر نایمی ساکن است مادامی که نایم است» و این کبری را که «هر انسانی نائم است» با این صغری که «هر ساکنی جسم است» با آن تألیف کنیم، لازم نخواهد بود که حمل انسان بر ساکن یا حمل نائم بر جسم به حسب وصف باشد.

نکته دیگر آنکه هرگاه صغرای کلی وصفی مرکب از ذات و وصف باشد، به‌گونه‌ای که جهت وصف موضوع به نسبت با ذات موضوع با جهت قضیه به حسب وصف از نظر صدق ممتنع الاجتماع باشند، کبرای موجه ای که به آن صغری صادق نباشد، نمی‌تواند در این افتران قرار گیرد. مانند این‌که صغری یکی از وصفیات اخص و کبری موجه دائم باشد. یا این‌که صغری مشروط لا ضروری و کبری موجه ضروری باشد. اما در صورتی که یکی از دو مقدمه از نقیض مقدمه دیگر عام‌تر باشد، مقدمه دیگر مقتضی تخصیص آن بوده، حمل آن مقدمه به صورت غیر مناقض است.³

همان‌طور که بیان شد شکل چهارم نسبت به اشکال دیگر دور از طبع و نتیجه گیری از آن سخت تر می‌باشد بر همین اساس شرایط و نکات مختلفی ذکر گردید و جدول نتایج شکل چهارم در هر ضرب متفاوت خواهد بود.

ضابطه نتیجه گیری در ضروب شکل چهارم بدین صورت می‌باشد:

1. «الشرط الثالث أن يصدق الدوام في الضرب الثالث على صغراه بان تكون ضرورية أو دائمة أو العرفي العام على كبراه بان تكون من القضايا الست المنعكسة السوالب فانه لو انتفى الامر ان كانت الصغرى احدى القضايا الغير الضرورية و الدائمة و هي احدى عشرة و الكبرى احدى السبع لكن لما كانت الصغرى في هذا الضرب سالبة و قد تبين أن السالبة المستعملة في هذا الشكل يجب أن تكون منعكسة سقط من تلك الجملة اختلاط صغرى احدى السبع مع الكبريات السبع فلم يبق الا اختلاط صغرى احدى الوصفيات الاربع مع احدى السبع و أخص الصغريات المشروطة الخاصة و الكبريات الوقتية و هي لا تنتج معها فلم تنتج البواقى و ذلك لانه يصدق لا شيء من المنخسف بمضى بالاضاءة القمرية بالضرورة مادام منخسفا لا دائما و كل قمر منخسف بالتوقيت لا دائما مع امتناع سلب القمر عن المضيء بالاضاءة القمرية و اعلم أن البيان في الشرط الثاني و الثالث انما يتم لو بين فيهما امتناع الايجاب حتى يلزم الاختلاف لكن لم يظفر بصورة نقض يدل عليه» رازی، قطب الدین، شرح شمسیه، ص 429.

2. همان، ص 429.

3. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، بازنگری اساس الاقتباس، ص 270.

نتیجه در ضرب اول و ضرب دوم اگر یکی از جهات ضروریه با دائمه باشد یا یکی از جهاتی باشد که در سالبه عکس مستوی ندارد نتیجه معکوس صغری می‌باشد ولی در غیر این صورت ذکر شده باشد نتیجه مطلقه عامه می‌باشد.

در ضرب سوم اگر یکی از مقدمات ضروریه یا دائمه باشد نتیجه دائمه است و در غیر این صورت نتیجه معکوس صغری می‌باشد .

در ضرب چهارم و پنجم اگر یکی از مقدمات ضروریه یا دائمه باشد نتیجه دائمه است در غیر این صورت نتیجه معکوس صغری می‌باشد با حذف قید لا دوام در آنها .

در قسمت جداول در جدول هشتم، جدول مختلالات شکل چهارم به‌صورت کامل بیان شده است.

جداول

جدول یکم: بررسی جهات بسیطه در کتب مهم منطقی

منطق نویس	شرح منظومه	جوهر النضید	شرح مطالع	شمسیه	حاشیه	اشکال المیزان	اساس الاقتباس	اشارات	المنطق (مظفر)	کتب جهات
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	ضرورت ذاتی
✓	✓	✓	✓	✗	✗	✗	✗	✓	✓	ضروریه ازلیه
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	مشروطه عامه
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✗	وقتیه مطلقه
✓	✓	✓	✓	✗	✓	✓	✓	✓	✗	منتشره مطلقه
✗	✓	✗	✓	✗	✗	✗	✓	✓	✗	ضروریه بشرط محمول
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	دائمه مطلقه

✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	عرفیه عامه
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	مطلقه عامه
×	×	✓	×	×	×	×	×	×	✓	حینیه مطلقه
✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	امکان عام
×	✓	×	×	×	×	×	×	✓	×	حینیه ممکنه
×	✓	×	✓	×	×	×	✓	✓	×	امکان خاص
×	✓	×	✓	×	×	×	✓	✓	×	امکان اخص
×	✓	×	✓	×	×	×	✓	✓	×	امکان استقبالی

جدول دوم: بررسی جهات مرکبه در کتب مهم منطقی

کتب جهات	المنطق (مظفر)	اشارات	اساس الاقتباس	اشكال الميزان	حاشیه	شمسیه	شرح مطالع	جوهر النضید	شرح منظومه	منطق نوبین
مشروطه خاصه	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓
عرفیه خاصه	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓
وجودیه لادائمه	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓
وجودیه لاضروریه	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓
وقتییه	×	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓
منتشره	×	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓
حینیه لادائمه	✓	×	×	×	×	×	×	×	×	×
ممکنه خاصه	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓	✓

جدول سوم: صحت و اعتبار یا عدم صحت و اعتبار در جهات مرکبه

لا دوام وصفی	لا دوام ذاتی	لا بالضرورة وصفی	لا بالضرورة ذاتی	قیود چهارگانه جهات بسیطه
غیر صحیح	غیر صحیح	غیر صحیح	غیر صحیح	ضروریة ذاتیة
غیر صحیح	صحیح	غیر صحیح	صحیح و غیر معتبر	مشروطه عامه
صحیح و غیر معتبر	صحیح	صحیح و غیر معتبر	صحیح و غیر معتبر	وقتیة مطلقه
صحیح و غیر معتبر	صحیح	صحیح و غیر معتبر	صحیح و غیر معتبر	منتشره مطلقه
غیر صحیح	غیر صحیح	صحیح و غیر معتبر	صحیح و غیر معتبر	دائمه مطلقه
غیر صحیح	صحیح	صحیح و غیر معتبر	صحیح و غیر معتبر	عرفیه عامه
صحیح و غیر معتبر	صحیح	صحیح و غیر معتبر	صحیح	مطلقه عامه
صحیح و غیر معتبر	صحیح و غیر معتبر	صحیح و غیر معتبر	صحیح	ممکنه عامه

جدول پنجم: مختلطات شکل اول

ممکنه خاصه	ممکنه عامه	منتشره	وقتی لا دائمه	وجودیه لا ضروریه	عرفیه خاصه	مشروطه خاصه	مطلقه عامه	عرفیه عامه	دائمه مطلقه	مشروط عامه	ضروریه مطلقه	کبری صغری
ممکنه خاصه	ممکنه عامه	منتشره	وقتی لا دائمه	وجودیه لا ضروریه	دائمه لا دائمه	ضروریه لا دائمه	مطلقه عامه	دائمه مطلقه	دائمه مطلقه	ضروریه مطلقه	ضروریه مطلقه	ضروریه مطلقه
ممکنه خاصه	ممکنه عامه	منتشره	وقتی لا دائمه	وجودیه لا ضروریه	عرفیه خاصه	مشروطه خاصه	مطلقه عامه	عرفیه عامه	دائمه مطلقه	مشروط عامه	ضروریه	مشروط عامه
ممکنه خاصه	ممکنه عامه	منتشره	وقتی لا دائمه	وجودیه لا ضروریه	دائمه لا دائمه	دائمه لا دائمه	مطلقه عامه	دائمه مطلقه	دائمه مطلقه	دائمه مطلقه	ضروریه	دائمه مطلقه
ممکنه خاصه	ممکنه عامه	منتشره	وقتی لا دائمه	وجودیه لا ضروریه	عرفیه خاصه	عرفیه خاصه	مطلقه عامه	عرفیه عامه	دائمه مطلقه	عرفیه عامه	ضروریه	عرفیه عامه
ممکنه خاصه	ممکنه عامه	منتشره	وقتی لا دائمه	وجودیه لا ضروریه	وجودیه لا دائمه	وجودیه لا دائمه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	دائمه مطلقه	مطلقه عامه	ضروریه	مطلقه عامه
ممکنه خاصه	ممکنه عامه	منتشره	وقتی لا دائمه	وجودیه لا ضروریه	عرفیه خاصه	مشروطه خاصه	مطلقه عامه	عرفیه عامه	دائمه مطلقه	مشروطه خاصه	ضروریه	مشروطه خاصه
ممکنه خاصه	ممکنه عامه	منتشره	وقتی لا دائمه	وجودیه لا ضروریه	عرفیه خاصه	عرفیه خاصه	مطلقه عامه	عرفیه خاصه	دائمه مطلقه	عرفیه خاصه	ضروریه	عرفیه خاصه
ممکنه خاصه	ممکنه عامه	منتشره	وقتی لا دائمه	وجودیه لا ضروریه	وجودیه لا دائمه	وجودیه لا دائمه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	دائمه مطلقه	مطلقه عامه	ضروریه	وجودیه لا دائمه
ممکنه خاصه	ممکنه عامه	منتشره	وقتی لا دائمه	وجودیه لا ضروریه	وجودیه لا ضروریه	وجودیه لا ضروریه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	دائمه مطلقه	مطلقه عامه	ضروریه	وجودیه لا ضروریه
ممکنه خاصه	ممکنه عامه	منتشره	وقتی لا دائمه	وجودیه لا ضروریه	وقتی مطلقه لا دائمه	وقتی مطلقه لا دائمه	مطلقه عامه	وقتی مطلقه	دائمه مطلقه	وقتی مطلقه	ضروریه	وقتی
ممکنه خاصه	ممکنه عامه	منتشره	وقتی لا دائمه	وجودیه لا ضروریه	منتشره مطلقه لا دائمه	منتشره مطلقه لا دائمه	مطلقه عامه	منتشره مطلقه	دائمه مطلقه	منتشره مطلقه	ضروریه	منتشره

جدول ششم: مختلطات شکل دوم

ممكنه خاصه	ممکنه عامه	منتشره	وقتيه	وجوديه لا دائمه	وجوديه لا ضروريه يه	عرفيه خاصه	مشروط ه خاصه	مطلقه عامه	عرفيه عامه	دائمه مطلقه	مشروط عامه	ضروريه مطلقه	كبرى صغرى
ضروريه مطلقه	ضروريه مطلقه	ضروريه مطلقه	ضروريه مطلقه	ضروريه مطلقه	ضروريه مطلقه	ضروريه مطلقه	ضروريه مطلقه	ضروريه مطلقه	ضروريه مطلقه	ضروريه مطلقه	ضروريه مطلقه	ضروريه مطلقه	ضروريه مطلقه
عقيم	عقيم	مشروط عامه	مشروط عامه	مشروط عامه	مشروط عامه	عرفيه عامه	عرفيه عامه	مطلقه عامه	عرفيه عامه	دائمه	عرفيه عامه	ضروريه مطلقه	مشروط عامه
عقيم	عقيم	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	ضروريه مطلقه	دائمه مطلقه
عقيم	عقيم	عرفيه عامه	عرفيه عامه	عرفيه عامه	عرفيه عامه	عرفيه عامه	عرفيه عامه	مطلقه عامه	عرفيه عامه	دائمه	عرفيه عامه	ضروريه مطلقه	عرفيه عامه
عقيم	عقيم	مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	دائمه	مطلقه عامه	ضروريه مطلقه	مطلقه عامه
عقيم	عقيم	مشروط ه خاصه	مشروط ه خاصه	مشروط ه خاصه	مشروطه خاصه	عرفيه عامه	عرفيه عامه	مطلقه عامه	عرفيه عامه	دائمه	عرفيه عامه	ضروريه مطلقه	مشروط عامه
عقيم	عقيم	عرفيه خاصه	عرفيه خاصه	عرفيه خاصه	عرفيه خاصه	عرفيه عامه	عرفيه عامه	مطلقه عامه	عرفيه عامه	دائمه	عرفيه عامه	ضروريه مطلقه	عرفيه خاصه
عقيم	عقيم	منتشره مطلقه	وقتيه مطلقه	وجوديه لا دائمه	وجوديه لا دائمه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	دائمه	مطلقه عامه	ضروريه مطلقه	وجوديه لا دائمه
عقيم	عقيم	منتشره مطلقه	وقتيه مطلقه	وجوديه لا ضروريه يه	وجوديه لا ضروريه يه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	دائمه	مطلقه عامه	ضروريه مطلقه	وجوديه لا ضروريه يه
عقيم	عقيم	وقتيه مطلقه	وقتيه مطلقه	وقتيه مطلقه	وقتيه مطلقه	وقتيه مطلقه	وقتيه مطلقه	مطلقه عامه	وقتيه مطلقه	دائمه	وقتيه مطلقه	ضروريه مطلقه	وقتيه مطلقه
عقيم	عقيم	منتشره مطلقه	منتشره مطلقه	منتشره مطلقه	منتشره مطلقه	منتشر ه مطلقه	منتشره مطلقه	مطلقه عامه	منتشر ه مطلقه	دائمه	منتشر ه مطلقه	ضروريه مطلقه	منتشره مطلقه
عقيم	عقيم	عقيم	عقيم	عقيم	عقيم	عقيم	ممکنه عامه	عقيم	عقيم	عقيم	ممکنه عامه	ضروريه مطلقه	ممکنه عامه
عقيم	عقيم	عقيم	عقيم	عقيم	عقيم	عقيم	ممکنه عامه	عقيم	عقيم	عقيم	ممکنه عامه	ضروريه مطلقه	ممکنه خاصه

جدول هفتم: مختلطات شكل سوم

ممکن ه خاصه	ممکن ه عامه	منتشر ه	وقتي ه	وجود يه لا دائمه	وجوديه لا ضروريه يه	عرفي ه خاص ه	مشروط ه خاصه	مطلق ه عامه	عرفي ه عامه	دائمه مطلق ه	مشروط عامه	ضروريه مطلقه	كبرى صغرى
-------------------	-------------------	------------	-----------	------------------------	---------------------------	-----------------------	--------------------	-------------------	-------------------	--------------------	---------------	-----------------	--------------

ممكن ه خاصه	ممکن ه عامه	منتشر ه	وقتی ه	وجود یه لا دائمه	وجودیه لا ضرور یه	حینیہ لا دائمہ	حینیہ لا دائمہ	مطلق ه عامه	حینیہ مطلقه	دائمہ	حینیہ مطلقه	ضرور یه	ضروریہ مطلقه
ممکن ه خاصه	ممکن ه عامه	منتشر ه	وقتی ه	وجود یه لا دائمه	وجودیه لا ضرور یه	حینیہ لا دائمہ	حینیہ لا دائمہ	مطلق ه عامه	حینیہ مطلقه	دائمہ	حینیہ مطلقه	ضرور یه	مشروط عامه
ممکن ه خاصه	ممکن ه عامه	منتشر ه	وقتی ه	وجود یه لا دائمه	وجودیه لا ضرور یه	حینیہ لا دائمہ	حینیہ لا دائمہ	مطلق ه عامه	حینیہ مطلقه	دائمہ	حینیہ مطلقه	ضرور یه	دائمہ مطلقه
ممکن ه خاصه	ممکن ه عامه	منتشر ه	وقتی ه	وجود یه لا دائمه	وجودیه لا ضرور یه	حینیہ لا دائمہ	حینیہ لا دائمہ	مطلق ه عامه	حینیہ مطلقه	دائمہ	حینیہ مطلقه	ضرور یه	عرفیہ عامه
ممکن ه خاصه	ممکن ه عامه	منتشر ه	وقتی ه	وجود یه لا دائمه	وجودیه لا ضرور یه	مطلق ه عامه	مطلقه عامه	مطلق ه عامه	مطلق ه عامه	دائمہ	مطلقه عامه	ضرور یه	مطلقه عامه
ممکن ه خاصه	ممکن ه عامه	منتشر ه	وقتی ه	وجود یه لا دائمه	وجودیه لا ضرور یه	حینیہ لا دائمہ	حینیہ لا دائمہ	مطلق ه عامه	حینیہ مطلقه	دائمہ	حینیہ مطلقه	ضرور یه	مشروطه خاصه
ممکن ه خاصه	ممکن ه عامه	منتشر ه	وقتی ه	وجود یه لا دائمه	وجودیه لا ضرور یه	حینیہ لا دائمہ	حینیہ لا دائمہ	مطلق ه عامه	حینیہ مطلقه	دائمہ	حینیہ مطلقه	ضرور یه	عرفیہ خاصه
ممکن ه خاصه	ممکن ه عامه	منتشر ه	وقتی ه	وجود یه لا دائمه	وجودیه لا ضرور یه	مطلق ه عامه	مطلقه عامه	مطلق ه عامه	مطلق ه عامه	دائمہ	مطلقه عامه	ضرور یه	وجودیه لا دائمه
ممکن ه خاصه	ممکن ه عامه	منتشر ه	وقتی ه	وجود یه لا دائمه	وجودیه لا ضرور یه	مطلق ه عامه	مطلقه عامه	مطلق ه عامه	مطلق ه عامه	دائمہ	مطلقه عامه	ضرور یه	وجودیه لا ضرور یه
ممکن ه خاصه	ممکن ه عامه	منتشر ه	وقتی ه	وجود یه لا دائمه	وجودیه لا ضرور یه	مطلق ه عامه	مطلقه عامه	مطلق ه عامه	مطلق ه عامه	دائمہ	مطلقه عامه	ضرور یه	وقتیہ
ممکن ه خاصه	ممکن ه عامه	منتشر ه	وقتی ه	وجود یه لا دائمه	وجودیه لا ضرور یه	مطلق ه عامه	مطلقه عامه	مطلق ه عامه	مطلق ه عامه	دائمہ	مطلقه عامه	ضرور یه	منتشره

جدول هشتم: مختلطات شکل چهارم

جدول مختلطات ضرب اول و دوم در شکل چهارم

منتشره	وقتیہ	وجودیه لا دائمه	وجودیه لا ضروریہ	عرفیہ خاصه	مشروطه خاصه	مطلقه عامه	عرفیہ عامه	دائمہ مطلقه	مشروط عامه	ضروریہ مطلقه	کبری صغری
--------	-------	--------------------	---------------------	---------------	----------------	---------------	---------------	----------------	---------------	-----------------	--------------

مشروط عامه	دائمه	عرفيه عامه	دائمه	عرفيه عامه	دائمه	عرفيه لادائمه في البعض	عرفيه لادائمه في البعض
دائمه مطلقه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه
عرفيه عامه	دائمه	عرفيه عامه	دائمه	عرفيه عامه	دائمه	عرفيه لادائمه في البعض	عرفيه لادائمه في البعض
مطلقه عامه	دائمه	عقيم	دائمه	عقيم	دائمه	عقيم	عقيم
مشروطه خاصه	دائمه	عرفيه عامه	دائمه	عرفيه عامه	دائمه	عرفيه لادائمه في البعض	عرفيه لادائمه في البعض
عرفيه خاصه	دائمه	عرفيه عامه	دائمه	عرفيه عامه	دائمه	عرفيه لادائمه في البعض	عرفيه لادائمه في البعض
وجوديه لا دائمه	دائمه	عقيم	دائمه	عقيم	دائمه	عقيم	عقيم
وجوديه لاضروبيه	دائمه	عقيم	دائمه	عقيم	دائمه	عقيم	عقيم
وقتيه	دائمه	عقيم	دائمه	عقيم	دائمه	عقيم	عقيم
منتشره	دائم	عقيم	دائمه	عقيم	دائم	عقيم	عقيم

جدول مختلطات ضرب چهارم و پنجم شكل چهارم

منتشره	وقتيه	وجوديه لا دائمه	وجوديه لاضروبيه	عرفيه خاصه	مشروطه خاصه	مطلقه عامه	عرفيه عامه	دائمه مطلقه	مشروط عامه	ضروريه مطلقه	كبرى صغرى
دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	ضروريه مطلقه
مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	حينييه مطلقه	حينييه مطلقه	مطلقه عامه	حينييه مطلقه	حينييه مطلقه	حينييه مطلقه	حينييه مطلقه	مشروط عامه
دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه	دائمه مطلقه
مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	حينييه مطلقه	حينييه مطلقه	مطلقه عامه	حينييه مطلقه	حينييه مطلقه	حينييه مطلقه	حينييه مطلقه	عرفيه عامه

مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	حينيه مطلقه	حينيه مطلقه	مطلقه عامه	حينيه مطلقه	حينيه مطلقه	حينيه مطلقه	حينيه مطلقه	مشروطه خاصه
مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	مطلقه عامه	حينيه مطلقه	حينيه مطلقه	مطلقه عامه	حينيه مطلقه	حينيه مطلقه	حينيه مطلقه	حينيه مطلقه	عرفيه خاصه

نتیجه گیری

پژوهش حاضر در سه بخش تنظیم شده است؛ بخش اول، بخش مفاهیم است که در چهار فصل به بررسی معانی لغوی و اصطلاحی موضوع بحث پرداخته است و در بخش دوم، در دو فصل، اصل قضیه موجهه مورد بررسی قرار گرفته و مرز و دایره آن مشخص شده است و بررسی تعداد و انواع جهات بسیطه و مرکبه در بخش دوم شکل گرفته است. و در نهایت بخش سوم در چهار فصل، نسبت قضایای موجهه را در جنبه های مختلف بررسی می‌کند.

در بخش فرضیه ها احتمال این داده شد که جهت در قضیه موجهه لزوما نیاز نیست در کلام ذکر شود؛ بعد از بررسی کلاس بزرگان از جمله قطب الدین در شرح شمسیه و شرح مطالع و خواجه در اساس الاقتباس مشخص گردید که جهت، طبق قول برخی از منطقیون لزوما نیاز نیست که در جمله ملفوظ باشد و با قراین و دلالت های عقلی می‌توان قضایای دیگری را هم موجهه در نظر گرفت که این قول در بحث فلسفی و کلامی، خصوصا در مباحث مربوط به افعال و صفات خداوند می‌تواند نقش مهمی را ایفا کند.

بحث دیگر بررسی اقسام و انواع جهات بسیطه و مرکبه بود که در این پایان‌نامه مورد بررسی قرار گرفت و نظر کتب منطقی در این زمینه مورد بررسی و تتبع قرار گرفت و نهایتا در قسمت جداول به‌صورت خلاصه ترسیم شد.

فرضیه دیگر نسبت بین قضایای موجهه بود که روابط مصداقی آن ها مورد بررسی قرار گرفت و نسبت تک تک جهات بسیطه و مرکبه با یکدیگر بیان شد و همان‌طور که پیش بینی می‌شد اکثر روابط مصداقی بین جهات، به‌صورت عموم و خصوص من وجه است که ما حاصل آن در قسمت جداول ترسیم شد.

نسبت بین قضایای موجهه به روابط مصداقی محدود نمی‌شود و غیر از بحث روابط مصداقی آن ها؛ نسبت تناقض جملات و نسبت عکس مستوی و عکس نقیض و همچنین بحث مختلطات از مباحثی بود که در بخش سوم به آنها پرداخته شد.

بعد از بررسی اقوال این نتیجه بدست می‌آید که در امکان عام و خاص اگر سالبه باشند عکس مستوی و عکس نقیض وجود نخواهد داشت ولی اگر موجب باشند عکس خواهند داشت.

اگر قضیه موجهه ای ضروریه باشد برای آن که عکس آن در دائم الصدق باشد، در حالت سالبه کلیه به دائمه مطلقه عکس نقیض می‌شود چرا که بعضی اشیا از بعضی دیگر سلب می‌شوند در حالی که سلب آن شی دیگر از آن شی جایز نیست.

در بحث مختلطات، ضابطه نتیجه گیری در اشکال چهار گانه بدین صورت می‌باشد:

در شکل اول: اگر کبری یکی از چهار جهت مشروطه خاصه، مشروطه عامه، عرفیه خاصه و عرفیه عامه است که در این صورت نتیجه از حیث جهت، با صغری تبعیت می‌کند با این شرط که اگر صغری قید (لادوام) و یا (لاضروره) داشته باشد در نتیجه حذف شود و اگر کبری یکی از این چهار جهت فوق نباشد پس نتیجه تابع کبری خواهد بود.

و در شکل دوم: ضابطه نتیجه گیری در شکل دوم به این صورت است که یا یکی از مقدمات ضروریه یا دائمه است که در این صورت نتیجه دائمه است و اگر یکی از مقدمات ضروریه یا دائمه نباشد نتیجه تابع صغری است بشرط حذف قیود لابشرط و لا بالضروره همچنین حذف ضرورت از صغری که فرقی نمی‌کند ضرورت مطلقا باشد یا وصفی و وقتی.

و در شکل سوم: ضابطه در شکل سوم بدین نحو است که کبری اگر مشروطه عامه یا عرفیه عامه یا مشروطه خاصه و یا عرفیه خاصه باشد نتیجه تابع صغری است با این قید که لا دوام حذف می‌شود و اگر کبری یکی از این چهار جهت فوق نباشد نتیجه تابع کبری خواهد بود.

و در شکل چهارم: ضابطه نتیجه گیری در ضروب شکل چهارم به حسب ضروب پنج گانه ای که شکل چهارم دارد متفاوت است.

نتیجه در ضرب اول و ضرب دوم اگر یکی از جهات ضروریه یا دائمه باشد یا یکی از جهاتی باشد که در سالبه عکس مستوی ندارد نتیجه معکوس صغری می‌باشد ولی در غیر این صور ذکر شده باشد نتیجه مطلقه عامه می‌باشد.

در ضرب سوم اگر یکی از مقدمات ضروریه یا دائمه باشد نتیجه دائمه است و در غیر این صورت نتیجه معکوس صغری می‌باشد.

در ضرب چهارم و پنجم اگر یکی از مقدمات ضروریه یا دائمه باشد نتیجه دائمه است در غیر این صورت نتیجه معکوس صغری می‌باشد با حذف قید لا دوام در آنها.

پیشنهاد می‌شود به کسانی که علاقه مند به دنبال کردن مباحث موجهات هستند، از فواید بحث موجهات غافل نشوند و در این زمینه بیشتر تحقیق کنند، چرا که این بحث در کتب منطقی کمتر ذکر شده و عده‌ای فایده بحث موجهات را صرفاً ورزش فکری می‌دانند.

کتابنامه

کتاب‌ها

1. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات و التنبیها، تحقیق: مجتبی زارعی، بوستان کتاب، اول، قم، 1381
2. _____، الشفا، مكتبة آية الله العظمى مرعشى نجفی، قم، 1405 هـ ق
3. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، دارصادر، سوم، بیروت، 1414ق

4. امیل یعقوب، **المعجم المفصل فی الجموع**، دارالکتب العلمیة، اول، بیروت، 1425ق
5. بهمنیار، ابن مرزبان، **التحصیل**، دانشگاه تهران، اول، تهران، 1375
6. تفتازانی، سعد الدین، **شرح المقاصد**، منشورات الشریف الرضی، اول، قم، 1409ق
7. جعفری، محمد تقی، **بررسی و نقد نظریه هیوم در چهار مسئله فلسفی**، موسسه تدوین و نشر آثار استاد علامه محمد تقی جعفری، دوم، تهران، 1395
8. جوادی آملی، عبدالله، **شناخت شناسی در قرآن**، مرکز نشر فرهنگی رجاء، دوم، قم، 1372
9. حسینی شیرازی، محمد نصیر، **اشکال المیزان**، انتشارات زاهدی، اول، قم، 1372
10. حلّی، حسن بن یوسف، **جوهر النضید**، محسن بیدارفر، بیدار، اول، قم، 1363
11. فراهیدی، خلیل ابن احمد، **العین**، تحقیق: مهدی مخزومی، الاعملى للمطبوعات، اول، بیروت، 1408ق
12. خونجی، افضل الدین، **كشف الاسرار عن غوامض الافکار**، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، دوم، تهران، 1400
13. سبزواری، هادی، **شرح منظومه**، نشر ناب، اول، تهران، 1369
14. سهروردی، یحیی بن حبش، **المشارع و المطارحات**، حق یاوران، اول، تهران، 1385
15. صدرالدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم، **منطق نوین**، مترجم: مشکات الدینی، آگاه، اول، تهران، 1362
16. صمدی آملی، داوود، **شرح نهاية الحکمة**، الف. لام. میم، اول، قم، 1388
17. طباطبائی، سید محمد حسین، **نهاية الحکمه**، موسسه نشر اسلامی، دهم، قم، 1372
18. طوسی، نصیرالدین، **شرح اشارات و التنبیہات**، دفتر نشر کتاب، اول، قم، 1361
19. غرویان، محسن، **شرح منطق**، انتشارات دار الفکر، اول، قم، 1387
20. فخر رازی، محمد بن عمر، **شرح اشارات و التنبیہات**، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، اول، تهران، 1384
21. قطب الدین، محمد بن محمد، **شرح المطالع**، سید شریف جرجانی، ذوی القربی، اول، قم، 1391
22. _____، **شرح الشمسیه**، تصحیح: سید شریف جرجانی/محسن بیدارفر، منشورات بیدار، دوم، قم، 1384
23. _____، **شرح الشمسیه**، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، قم، 1399
24. کاتبی، ابو عمر، **الشمسیه**، بیدار، دوم، قم، 1384
25. معلوف، لويس، **المنجد فی اللغة**، کاتولیکیه، نودم، بیروت، 1927ق
26. محمدی، علی، **شرح منطق مظفر**، الامام الحسن ابن علی، هفتم، قم، 1389
27. مصباح یزدی، **آموزش فلسفه**، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، هشتم، قم، 1401
28. مصطفی، ابراهیم و جمعی از نویسندگان، **المعجم الوسیط**، دار الدعوه، اول، ترکیه 1989م
29. مظفر، محمدرضا، **المنطق**، اسماعیلیان، سوم، قم، 1366
30. موحد، ضیاء، **منطق موجهات**، هرمس، اول، تهران، 1381

31. نبوی، لطف الله، مبانی منطق موجهات، دفتر نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس، اول، تهران، 1383
32. نصیر الدین طوسی، محمد بن محمد، بازننگری اساس الاقتباس، مصحح: مصطفی بروجردی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، 1380
33. _____، اساس الاقتباس، دانشگاه تهران، بیتا، تهران، 1367
34. یزدی، عبدالله ابن حسین، الحاشیه علی تهذیب منطق التفتازانی، موسسه نشر الاسلامی، اول، قم، 1370

مجلات

1. نبوی، لطف الله، «تمایز dedicto و dare در منطق سینوی و تصویر آن در معناشناسی کریپکی» مجله مدرس، دوره چهارم، ش 1، 1379
2. _____، «نظریه ضرورت بتاته سهروردی و سیستم QS5 کریپکی»، مجله فلسفه، ش 2 و 3، 1380

نرم افزار ها

1. نرم کتابخانه تخصصی و معجم موضوعی منطق نسخه 1.1، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی نور.

Abstract Form: Razavi University of Islamic Sciences

Surname: Dayani talaki First name: Abdolmajid
Supervisor: Dr.Heydari
Degree: M Abstract Form: Razavi University of Islamic Sciences.A. Field of Study: Islamic philosophy and theology
Date: 2023 Number of Pages: 128
Title: Analysis of modal propositions and the relation between them
Keywords: matter-modality-modal proposition-simplemodalities- compound modalities.
Abstract: <p>The more detailed examination and analysis of logical issues leads to an increase in accuracy in understanding philosophical and theological issues, for this purpose, this thesis has dealt with the topic of modalities in a book-oriented manner and looking at logical reference books. The topic of modalities is one of the neglected topics of logic, in which the quality of the relation of the predicate to the subject is discussed. The modal proposition has different divisions, among the most important of which is the division of modal propositions into simple and compound. In this thesis, it is tried to research and analyze the speech of logicians in modal propositions, to find a certain boundary for the modalities of judgment, and find the relation between simple modal propositions and compound modal propositions. This research has examined the most important relations used in logic books, which are mentioned in many different ways, and finally, it has summarized the simple modalities in eight cases and the compound modalities in seven cases. After the desired modalities have been obtained, the relation of these modality to each other and the extentional relation, as well as the contradictions and the contraposition and the even conversion have been checked in them, among which some modal propositions do not have true contraposition or even conversion. In addition, being conclusive or not of mixed syllogism has also been investigated. Among the other important topics that this thesis has discussed is the usefulness of modalities in</p>

understanding philosophical and theological issues that are not mentioned in logical books; For example, there is the issue of attributing possible action to Divine's act, for which it is necessary to know the subject of modalities for its analysis.



Razavi University of Islamic Sciences
Presented for the Degree of M. A. in International Law

Title

**Analysis of modal propositions and the
relation between them**

By

Abdolmajid dayani tilaki

Supervisor

Dr. Heydari

Date

2023